

D O N Y A
Political and Theoretical Organ
of the Central Committee of the
Tudeh Party of Iran
May 1978, No 2

بهای تکروشی در کتابفروشیها و کیوسک ها :
Price in:
U.S.A..... 0.4 Dollar
Bundesrepublik..... 1.00 Mark
France..... 2.50 franc
Italia..... 250 Lire
Osterreich..... 7.00 Schilling
England..... 4 shilling
xx

بها برای کسانی که مجله را در خارج از کشور به وسیله پست دریافت
میکند ۲ مارك و معادل آن پسا ایزها

« دنیا » را بخوانید و به بخش آن یاری رسانید

حساب بانکی ما:

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0400 126 50
Dr. Takman

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

Sweden
10028 Stockholm 49
P.O.Box 49034

دنیَا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
چاپخانه * زالتس لاند * ۲۲۵ شتاسفورت
بها در ایران ۱۰ ریال

Index 2

پرولترهای جهان متحد شوید!

دنیَا

۲

اردیبهشت ۱۳۵۷

در این شماره:

- جنبش دانشجویان در تبریز - نمودار برجسته بحران اجتماعی عمیق در کشور ما (۲)
- زننده پساد لنینیسم! (۹)
- بر بال ملک الموت و " بسوی تمدن بزرگ " (۱۱)
- رژیم استبدادی شاه حقوق سندیکائی زحمتکشان را پایمال میکند (۱۸)
- برخی مسائل مربوط به بهره‌برداری از ذخایر گاز ایران در حال آینده (۲۴)
- توطئه بر ضد ویتنام پیروز (۳۰)
- سیاست ترور و اختناق رژیم ادامه دارد (۳۵)
- پیرامون برخی از دستاوردهای جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی (۴۷)
- امپریالیسم و کشورهای آزاد شده (۵۳)
- درباره وابستگی و وابستگی انسان (۵۹)

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
سال پنجم (دوره سوم)

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

جنبش دلیرانه مردم تبریز

نمودار برجسته بحران اجتماعی عمیق در کشور ما

با گذشت زمان و گرد آمدن خبرهای دقیق از جریان جنبش دلیرانه مردم تبریز اهمیت این نمایش عظیم در تاریخ مبارزات ضد استبدادی سالهای اخیر مردم ایران بیشتر جلوه میکند. این برآمد پرخروش نیروهای خلق در تبریز هم از جهت کمی و هم از لحاظ کیفی دارای ویژگیهای بسیاری است و همین ویژگیها آنرا از سایر برآمدهای توده ای سالهای اخیر مشخص و متمایز میسازد. بررسی این ویژگیها به شناخت دقیق وضعی که اکنون در جامعه ایران وجود دارد کمک بسیار میسازد.

۱ - نمایش تبریز عظیمترین برآمد توده ای سالهای اخیر در ایران است. در تمام دوران خفگان سالهای اخیر ایران طیفی از آنکه نیروهای جنبشی ساواک و پشتیبانان آنها در ارتش و پلیس میکوشیدند هرگونه تظاهرات ناخشنودی مردم را در نقطه خفه سازند، در اینجا و آنجا چه بصورت اعتراضات کارگران و کارمندان، چه بشکل تظاهرات دانشجویان و جوانان و نشرهای متوسط شهری ناخشنودی مردم تظاهر میکرد. واکنش شدید نیروهای سپاه رژیم مانع از این میشد که دامنه این تظاهرات ناخشنودی مردم گسترش زیاد پیدا کند و هم آنها در چهار چوب نسبتاً کوچکی که اکثریت بخون کشید میشد، محدود باقی میماند. ویژگی بسیار مهم جنبش تبریز راینست که برای اولین بار سیل ناخشنودی مردم این چهار چوب تنگ را درهم شکست و نمایشی که با مدت شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ با گرد آمدن چند هزار نفر در جلوسا جدا آغاز گردید، طیفی قابل ملاحظه و حشمانه و خشونت آمیز نیروهای رژیم بزودی به سیل عظیمی در همه هزار نفر از مردم تبریز که از همه گوشه های شهر به خیابانهای مرکزی سرازیر میشدند، مبدل گردید.

نمایش مردم تبریز نقطه عطفی و پیرامانی بود که حتی تبلیغات دروغ پر از رژیم هم که همواره میکوشد دامنه نمایشهای اعتراضی مردم را خیلی تنگ تر از واقعیت جلوه دهد، توانائی انکار عظمت و گسترش آنرا نداشت. کمترین برآورد ها در باره جنبش مردم تبریز حاکی است که چهل تا پنجاه هزار نفر فعالان در نمایشها شرکت داشته اند. خبرهای دقیق از جریان واقعی این نمایش عظیم خلق گویای این واقعیت هستند که اکثریت عظیمی از مردم تبریز نیز با بصورت فعال در خیابانها و کوچه ها و پامای خانه ها در مقابل و مبارزه با نیروهای سپاه رژیم شرکت داشته اند و با به شکلی از اشکال هواداری و پشتیبانی خود را از نمایش دهندگان نشان میدادند.

۲ - جنبش مردم تبریز نمودار شرکت فعال همه نیروهای ضد استبداد، همه خواستاران آزادی و استقلال کشور است. شرکت فعال و وسیعترین قشرهای نیروهای خلق در تظاهرات تبریز یکی از بارزترین ویژگیهای آنست. نمایشهای اعتراضی سالهای اخیر در شهرهای دیگر ایران اکثرآمد و به قشر معینی از نیروهای خلق بوده است (مثلاً در موارد بسیاری منحصر به جوانان

و دانشجویان، در اعتراضات کارگری و کارمندی منحصر به کارگران يك واحد تولیدی و یا کارمندان يك موسسه، در بسیاری از تظاهرات شهری منحصر به قشری از بازاریان و سایر مسلمانان ضد رژیم. نمایش عظیم مردم در تبریز طیف وسیعی از نیروهای ضد رژیم، یعنی نیروهای دموکراتیک وطنی را در بر میگرفت. دعوت به تظاهرات از طرف روحانیون ضد استبداد صورت گرفت، ولی در جریان روزها و روزهایی که همه قشرهای خلق و کارگران، دانشجویان، جوانان، پشموران و کسبه، بازاریان و بسیاری از روشنفکران با شعارهای عام دموکراتیک وطنی به نمایش پیوستند و این ترتیب جنبه ضد دیکتاتوری در خیابانها بوجود آمد و تبریز را بلرزه درآورد. نمایش عظیم ناخشنودی مردم در تبریز نشان داد که اگر چه نیروهای مخالف استبداد متحدان و پیگیرانه میدان مبارزه گام نهند، آنچنان سیل نیرومندی را بوجود خواهند آورد که میتواند همه سد های اختلافی سپاه رژیم استبدادی را درهم شکند و کشور را آزاد سازد. شعار اتحاد - مبارزه - پیروزی شعار همه و عام نمایش عظیم تبریز بوده است.

۳ - جریان نمایش تبریز نشان داد که شعار سرنگون ساختن رژیم استبدادی شاه کمزویی ضد ملی و ضد خلقی است به شعار واقعی همه نیروهای ناراضی خلق مبدل شده است. جنبش دلیرانه مردم تبریز بطور بارزیک جنبش ضد استبداد و بطور مستقیم علیه شخص محمد رضا شاه دیکتاتور بعنوان مسؤل درجه اول تمام بدبختیهای جامعه ایران متوجه بود.

شعارهای "مرگ بر جلاد"، "سرنگون باد شاه ظالم"، "جلاد ننگ باد" که از صبح شنبه تا پاسی از روز یکشنبه در تبریز طنین انداز بود، سنگسار مجسمه شاه در تبریز، پار کردن عکس های شاه و خاندان او از کتابهای درسی مدرسه ها و پار کردن عکسهای شاه در مغازه ها و پیوسته نشان دادن خشم بی حد مردم نسبت به مرکز حزب رستاخیز - اینها نمونه های بارزی از جهت گیری مشخصی بود و اینها جنبش مردم تبریز را رژیم استبداد شاه و خود شاه مستبد بود، است.

این پدیده بخوبی نشان میدهد که تا قبل از این پدیده هیچگاه در تاریخ ایران نبوده است اینطور بفرمود و انمود کند که گویا ناراضی های اجتماعی و بدبختیهای مردم ناشی از اجرای نادرست "اوامر شاهانه" است و گویا شاه "خیر مردم را میخواهد" و تنها اجرا کنندگان ناشایسته و دزدانند که مانع اجرای صحیح منویات شاه میشوند و نقش برآب شده است و مردم - همان مردم ساده ای که تا پیش از جنبش دلیرانه تبریز بسیاری فکر میکردند که گاهی سیاسی شان باندازه کافی رشد نکرده است - از بالای این تبلیغات خبر رهنورد و گوش کردن چهره گریه شاه را بعنوان گرداننده اصلی رژیمی که با فارت ثروتهای ملی و محصول کار زحمتکشان، با تسلیم به غارتگران امپریالیستی، با تحمیل اختلافات مرگبار سیاسی بر جامعه ایران موجب اصلی همه بدبختیهای جامعه است، بخوبی شناخته اند و سرنگونی رژیم استبدادش را اولین گام برای حرکت بسوی آزادی و زندگی بهتر برای خود می بینند.

نمایش عظیم تبریز وجه تسمیه روشن سیاسی اش دلیل بارزی است بر اینکه در جامعه کنونی ایران، ناخشنودی از چهار چوب ناآگاهی نسبت به علل آن خارج شده و بخش چشمگیری از زحمتکش و سایر نیروهای خلق ضمن اینکه بر اثر رشد بد شرایط زندگی کاسه صبرشان لبریز شده است، نسبت به ریشه های پیدایش این وضع ناآرامی ها و شناسخت پیدا کرده است. و این آگاهی حاکی بر همان ماده انفجاری است که در جامعه ایران گرد آمده است و رژیم استبداد تنها با تشدید فشار و اختلاف سیاسی و بکار انداختن مسلسل دتوب و تانک و هلیکوپتر تا کنون توانسته است آنرا زیر کنترل خود نگهدارد. ولی اکنون رژیم دیگر نمیتواند از شعله در شدن آن در این پا آن گوشه جلوگیری کند.

۴ - نمایش عظیم تبریز نمودار بارز آمادگی بردامنه مردم برای مبارزه و جانبازی در راه رسیدن به خواسته های ملی و دموکراتیک خویش است . این آمادگی که تظاهرات نبرد چندین ساعته در همه هزار مردم که جزد ستهای خود و سنگهای خیابان سلاحی نداشتند ، با وحشی ترین بخش نیروهای تاندان مسلح استبداد که باتانک های سنگین برای سرکوب مردم به آنها میاتاختند ، بود به روشنی نشان داد که واقعا کاسه صبر مردم لبریز شد و کار د به استخوانشان رسیده و حاضرند جان خود را برای رسیدن به هدفهای خود به خطر اندازند . جالب اینجاست که در این مبارزه همه شرکت داشته اند ، کوچک و بزرگ ، پیر و جوان ، زن و مرد . از گتفکسانی که در این رسیداد شرکت داشته اند بر می آید که حتی پسران و دختران ۱۰-۱۵ ساله با موضعگیری در روی پشت بام ها و جمع آوری سنگ و پرتاب آن بسوی مهاجمین مسلح در این نبرد عمومی خلق علیه جلا داند تانک سوار رژیم شرکت میکردند .

این عامل آمادگی قشرهای وسیعی از مردم ضد استبداد برای مبارزه قطعی علیه پادشاهان رژیم یکی از عمده ترین نمودارهای رشد چشمگیری و کیفی جنبش انقلابی میهن مادر مرحله کنونی آنست .

۵ - جنبش دلا و روانه مرد تبریز نشان داد که سیل عظیم ناخشنودی مردم به مهمترین سنگر رژیم یعنی نیروهای مسلح ارتش و پلیس راه یافته است . بدون تردید این یکی از مهمترین ویژگیهای رویداد های تبریز است . سالهای متعادی رژیم تصور میکرد که با جدا کردن ارتش از مردم ، با نادان برخی امتیازات به افسران و درجه داران ، با تصفیه بی دردی کادر افسری و درجه داران از عناصر مشکوک - یعنی از هر فردی که حاضر نبوده او امر جنایت با رژیم را کور کورانه اجرا کند - با مسلط ساختن نزدیک به ۳۰ هزار آقا بالا سر امریکائی بعنوان کادر واقعی فرماندهی بر ارتش و سایر نیروهای مسلح ایران و بالاخره با تبلیغات وسیع و پرداخته ضد کمونیستی و ضد توده ای ، ارتش و سایر نیروهای مسلح را به دژ تمخیزناپذیر و بی پناه عمده فرمانروائی خود مبدل ساخته است .

یک سلسله رویداد های جدا از هم و در اکثر موارد منفرد در سالهای اخیر نمود میداد که علیرغم این کوشش خستگی ناپذیر رژیم ، در ارتش ایران آتش گرم همبستگی با خلق خاموش نشده است و در شرایط مساعد دوساره شعله خواهد گرفت ، رویداد های تبریز وجود این آتش زیر خاکستر و امکان شعله ور شدن سریع آنرا بروشنی نشان داد و بیش از همه رژیم استبدادی شاه را دچار بهت و حیرت ساخت . حزب توده ایران از آنجا که پدیده های اجتماعی را با معیار های علمی بررسی میکند ، از سالها پیش وجود این آتش زیر خاکستر و امکان شعله ور شدن آنرا در شرایط مساعد رشد جنبش خلق پیش بینی کرد و اکنون هم با اطمینان میگوید که چنین روزی فرا خواهد رسید . وظیفه نیرو های مسلح است که به همراه مردم امکانات خود را در خدمت خلق قرار دهند و در مبارزه برای برانداختن دشمنان خارجی و داخلی ایران دوشید و شسایر مبارزان خلق گام به میدان نبرد قطعی برای آزادی و استقلال بنهند .

این ویژگیها جنبش مرد تبریز را بصورت بزرگترین برآمد خلقی سالهای اخیر در ایران برجسته میسازند . بدون تردید این رویداد جای درخشانی را در تاریخ مبارزات ملی و دموکراتیک خلقهای ایران و ویژه خلق دلیران را بجا خواهد گرفت و در گسترش آینده و باز هم نیرومند تر جنبش عمومی ضد استبدادی مردم اثراتی عمیق بجای خواهد گذاشت .

رژیم شاه با تمام نیروی خود کوشید دامنه این برآمد پر شور مردم را کوچک جلوه دهد و آنرا نتیجتاً تحریکات دشمنان داخلی و خارجی ایران و نمود سازد ، از یکسو آنرا محصول توطئه های نیروهای " ارتجاع سیاه " که گویا " پیشرفت جامعه ایران بطرف جلومخالفت " معررفی کند و از سوی دیگر " ارتجاع سرخ " را که گویا آنها چشم دیدار " پیروزیهای انقلاب شاهانه " را ندارد دست اندر کار بنمایاند .

ولی مردم ایران به این تبلیغات رژیم استبداد با خنده پر کین و در عین حال سرشار از امید پاسخ دادند . آنها بخوبی دریافته اند که در جریان جنبش تبریز ، هم نیردهای مبارز مسلمان و هم مبارزان مارکسیست و هم معتقدان به افکار و عقاید سیاسی و اجتماعی گوناگون دیگر شرکت داشتند . ولی این نیروها برخلاف ادعای رژیم سیاه ضد ملی و ارتجاعی شاه نه تنها با پیشرفت جامعه ایران بسوی تمدن و ترقی مخالف نیستند ، بلکه بر عکس برای برانداختن بختک خون آشام رژیم استبدادی شاه کسب پیشرفت واقعی ایران است ، آماده جانبازی گردیده اند .

تبلیغات ننگین شاهانقدر بیمزه بود که حتی محافل معروف امپریالیستی که همیشه پشتیبان این رژیم بود هوستند از پذیرش و تکرار آن سرباز زدند و بسیاری از ارگانهای بنام مطبوعاتی این محافل مجبور شدند تا حد کمی واقعیات جنبش تبریز و برآمد های ضد رژیم شاه در سراسر ایران را به درستی بازتاب دهند .

مجله مشهور " اشپینگ " آلمان غربی که وابستگی اش به محافل ضد کمونیستی غرب روشن است در مقاله ای زیر عنوان " عصیان علیه شاه " مینویسد :

" شکاف بین خیالات بلند پرورانه سلطان مستبد ایران . . . با واقعیات یک کشور در حال رشدی که از تالیج یک سیاست غلط اقتصادی رنج میبرد و باشیوه های کهنه و پاستانی سیاسی حکومت میشود دیگر پرکردنی نیست .

ریشه عمده و رشکستگی اقتصادی کنونی در سیاست دیوانه و ارقدرت طلبانه تسلیحاتی ایران است که شاه برای آن در سال گذشته بیش از ۱۶ میلیارد مارک خرج کرده است . جمعا با مخارج نگهداری ارتش و هزینه ۳۵ هزار " مشاور " امریکائی هزینه این نیروی بی محصول مسلح بیش از نیمی از کل درآمد نفت را میبلعد .

در خاتمه نویسنده اشپینگ جمله ای پرمعنا را از روزنامه محافظه کار مشهور سوئیسی " نویسه تسویریشه تسایونگ " نقل میکند و مینویسد :

" نشریه محافظه کار " نویسه تسویریشه تسایونگ " این کشف را کرده است که در کشور شاه آنچنان فریاد شیدگی پیدا شده است که در خطوط عمده میتوان آنرا با آنچه که در حبشه رویداد ، تشبیه کرد .

اشپینگ میافزاید " در حبشه امپراتوری سرنگون شد که رژیمش چند صد سال طولانی تر از رژیم شاهنشاه بود و بطور طبیعی در درون جامعه ریشه داشت " .

روزنامه " لوموند " فرانسه که تعالیات ضد کمونیستی اش بر همه روشن است رویداد تبریز را یک قیام عمومی مردم بایک هدف که همان سرنگون کردن رژیم استبدادی شاه است ، تعریف میکند و مینویسد : " در واقع ، در همه این اقدامات نمایش دهندگان یک نقطه مشترک وجود دارد ، و آن اینست که هدف همه آنها بطور مستقیم و یا غیر مستقیم رژیم شاهنشاهی ایران است " .

حتی روزنامه معروف امریکائی " اینترنیشنال هیرالد تریبون " که در دشمنی اش نسبت به منافع ملی ما تردیدی نمیتوان داشت مجبور است اعتراف کند : " . . . به دشواری میتوان گفت

که تاج محمد اکثریت مردم ایران . . . پشیمان سلطنت هستند . شهود بسیاری میگویند که در
عصیان ماه فوریه در تبریز هزاران نماینده نهاده فرهاد میزدند ؟ سرنگون باد شاه . . .
تحریر بکات از خارج ممکن است در این رویداد ها تاثیر داشته باشد ولی بدون تردید باید یک رشته
حل داخلی را نیز در نظر گرفت .

ناخشنودی اجتماعی یکی از این هملل است . درآمد سرانه متوسط سالانه در ایران به ۲۲۰۰
دلار رسیده است ولی این حد متوسط که در مقیاس کشورهای دیگر در حال رشد چشمگیر است یک رقم
آماری بیش نیست . همین سطح زندگی یک قشر پرگزیده مرفه مردم فقیر و روستا ها و کوهپایه های فقیر
نشین شهری شکاف عمیقی وجود دارد .

این شهادت ها که دیگر ادای مخالفان رژیم نیست بلکه از طرف پشتیبانان ارتجاع ایران
بهان گردیده است بخوبی نشان میدهد که دروغ پردازی تبلیغات شاه آنقدر رسوا و عیان است ،
رژیم شاه تا آن اندازه در جامعه ایران منفرد شده و داغ تنگ و جنایت بر پیشانی خورده که حتی
محافل هوادار و پشتیبانانش دیگر نمیتوانند همه واقعیات را انکار کنند . چنین پدیده ای در
درون طبقات حاکیه ایران هم دیده میشود . هم اکنون چشم میخوریم که حتی برخی از آن عناصری
از هیئت حاکمه که خود جزو گردانندگان رژیم کنونی میباشند ، میگویند حساب خود را از حساب شاه
و داروستانه نزدیکانی جدا کنند و امکاناتی را در کارک به بپندند که در صورتیکه سبیل مبارزات ، رژیم شاه
را بخاطر اندازد ، آنها بتوانند گلیم خود را از آب بیرون بکشند .

ولی این تصور دست نیست که گویا همین رسوائی در درون جامعه ایران و در میان وسیعترین
محافل بین المللی کافی است که شاه و اردوستانه فارتگر و خونخوارش را براندازد . نه ، این بانند
خونخوار و وحشی و لگن هیچ قیمتی حاضر نیست هیچیک از مواضع حاکمیت خود را از دست بدهد و جانچنگ
و دندان و توسل به هرگونه جنایت از این مواضع دفاع خواهد کرد .

اقدامات اخیر رژیم در جهت سرکوب سبیل خروشان ناخشنودی مردم بخوبی گویای این
واقعیات است . اخبار هفته های اخیر گویای آنند که اعتماد مطلق شاه و اردوستانه اش بفرمانبرداری
کورکورانه افراد ارتش و سایر نیروهای مسلح تا اندازه ای متزلزل گردیده است و از این رومیگویند
که دستهای ضعیفی جنایتکاری از وحشتی ترین گرازیهای ساواکی و چاقو کشان و اوباش و سایر آدم
کشان حرفه ای بوجود آورند و در رجه اول آنها را به نام " هواداران شاه و رژیم " به جسدان
آزاد بخوابان و میهن پرستان بپندازند ، باد ستانها تظا هرا خردم را بخون بکشند .

باین ترتیب باید انتظار داشت که رژیم شاه باین سادگی مواضع فارتگرانه خود را رها نکند .
او هنوز نیروهای زیادی چه در درون کشور و چه در خارج بصورت پشتیبانی محافل انحصاری امپریال
لیستی در اختیار دارد . تنها و تنها با تشدید همه جانبه مبارزه مردم ، با کشاندن هر چه پیشتر
وسیعترین قشر های زحمتکش شهر و روستا و سایر میهن پرستان و آزاد بخوابان و عناصر ضد رژیم
استبداد شاه به میدان مبارزه فعال ، با استفاده از همه امکانات در این نبرد زندگی یا مرگ میتوان
بسیوی پیروزی برای این دشمن سفاک گام برداشت .

جریان رویداد های هفته های اخیر من از قیام تبریز در سراسر کشور نشان میدهد که شعله های
جنبش ناخشنودی مردم روز بروز نفوزان تر میشود و تما جلا شهای رژیم برای خاموش ساختن این آتش
مقدس با ناگامی رو بر میگرد .

باید با تمام نیرو این جنبش همگانی مردم را برای برانداختن رژیم استبدادی شاه پهناورتر
و توانا تر ساخت . باید تلاشهای سازشکارانی را که هم اکنون میگویند با فراخواندن مردم بسسه

" آرامش " راه را برای کنار آمدن با رژیم استبداد شاه موگرفتن برخی امتیازات محدود طبقاتی و گروهی
و شخصی باز کنند ، افشا کرد و بی اثر ساخت .

با گسترش بیشتر جنبش مردم عناصر سازشکار بیشتر متکا بروخواهند افتاد و خواهند کوشید
در صفوف مبارزان نفاق افکنند و شخصی از نیروهای ضد استبداد را گول بزنند و آنان را از سمت گیری
در جهت مبارزه بی امان و بیگرم علیه استبداد بازدارند .

آموزشهای مبنی که جنبش پر شور مردم تبریز به همه مبارزان ضد استبداد میدهد بسیار
گرانیه است و اگر همه این نیروها این آموزشها را بپذیرند و از آنها پیروی کنند ، راه گسترش آیند و
جنبش بیش از پیش هموارتر و گم در تر خواهد شد . این آموزشها کدامند ؟

نخستین آموزش رویداد تبریز اینست که جنبش ضد استبدادی در ایران از نیروی عظیم یالوقه
انفجاری که از ناخشنودی و عتیق وسیعترین قشرهای مردم کشور نسبت به سیاست ضد ملی ، ضد آزادی
و ضد خلقی رژیم شاه سرچشمه میگیرد برخوردار است .

دوم اینکه اگر گردانهای گوناگون و پراکنده این نیروی عظیم در یک شهر یا در شهرها و روستا
ها بطور جداگانه و پراکنده وارد میدان شوند ، هر اندازه هم که این با آن گردان نیرومند باشند
نمیتوانند دشمن در منشی را که تا دندان مسلح است و از هیچ جنایتی فروگذار نمیکند ، از بسای
در آورد . دشمن خواهد توانست اینجا و آنجا با بهره برداری از امکانات پهناور فنی و ارتباطاتی
خود نیروی متراکز کند و حرکات جداگانه خلق را درهم شکنند .

آموزش سوم اینست که جنبش هر اندازه نیرومند هم باشد محکوم بشکست است در صورتیکه
برپایه نقشه دقیق از پیش تنظیم شده ای آغاز نگردد و آنچه ان ستاد رهبری نداشته باشد که از موی
راسخ برای پیروزی در نبرد و آگاهی و آمادگی و توانایی برای بهره برداری از همه امکانات مساعد
برای تجبه و وسیعترین نیروها و هدایت آنها به میدان نبرد برخوردار باشد .

چهارمین آموزش و شاید مهمترین آموزش جنبش در ایران مردم تبریز اینست که برای توده های
وسیع مردم که خواهان در گرونیهای بنیادی در رژیم سیاسی کنونی ایران هستند و آماده جانبازی در
راه رسیدن به این هدفهای ملی و خلقی خود میباشند بسیاری از مسائل بنیادی مبرم جنبش
ضد استبدادی که هنوز مورد پذیرش برخی از گروههای سیاسی شریک در این مبارزه نیست بصورت
یک امر طبیعی حل شده است . مهمترین این مسائل عبارتند از مبرمترین هدف جنبش در مرحله
کنونی و راه مبارزه برای رسیدن و شرط اساسی پیروزی در نبرد .

جنبش مردم تبریز نشان داد که مردم مبرم ترین و عمدت ترین هدف مبارزه را در مرحله کنونی که
سرنگون ساختن رژیم استبدادی شاه است عمیقاً پذیرفته اند ، نشان داد که مردم بیگانه راه رسیدن
باین هدف را همان شرکت فعال وسیعترین نیروهای خلق در این مبارزه میدانند ، نشان داد که
مرد آماده اند در این مبارزه هرگونه اختلاف نظر در مسائل اساسی از قبیل هدف گیریهای دراز مدت
سیاسی - اقتصادی ، هرگونه اختلاف نظر خود را در زمینه جهان بینی کنار بگذارند و همه با هم
در رده های متحدی به دزهای استبداد حمله ور شوند . شعار اتحاد در مبارزه و پیروزی به شعار
عموم مبارزان در تبریز ، شعار عمومی مردم همان به طلب رسیدن در سراسر ایران درآمده است .

آتش فروزانی که در تبریز شعله کشید ، خونهای گریه سرخ مبارزان مارکسیست و مسلطان که در میدانها
و خیابانها و کوجه های تبریز زمین ریخته شد وظیفه بسیار سنگینی را بدوش همه گروههای سیاسی
فعال ضد استبداد در ایران میگذارد که از این آموزشهای گرانیه باید بگیرند و تما جلا شهای خود را
در جهت خواست قلبی مردم چنانجا ز سراسر ایران یعنی اتحاد نیروها ، ایجاد ستاد رهبری متحد و



زنده باد لنینیسم!

در صد و هشتمین زادروز لادیمیر ایلیچ لنین، شخصیت، افکار و هنرهای تاریخی پیشوای داهی پرلترای جهان و ادامه دهند بزرگ آموزش مارکس و انگلس، مانند همیشه در مرکز توجه عمومی است. هنوز لنین انقلابی جوانی بود که زاندر پرتساری زوباتف به اهمیت شخصیت او بین برد و ضرورتنا بود کردن لنین را توصیه کرد. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، یکی از آرزوهای سوزان امپریالیسم و ارتجاع بین المللی پیوسته آن بود که لنین را نابود کنند تا از شر مردمی که رویا را به واقعیتی برای آنها وحشتناک تبدیل کرده بود بفرستند. بهمین جهت سازمان تروریست ضد انقلابی "اس. ا. آر" در سال ۱۹۱۸ یکی از اعضا خود بنام فیانی کا پلان را به کشتن لنین مامور ساخت. گلوله‌های زهر آگین کا پلان نتوانست لنین را جسام معدوم کند و از آن بالا تر این اقدام مذبحخانه دشمن نتوانست لنین را از جهت معنوی دچار نابودی سازد. برعکس، چهره محبوب این پیشوای بی همتای پرلترای جهان از آن پس جان به ای باز هم نیرومندتر گسب کرد.

از آن تاریخ تا کنون امپریالیسم پیوسته در صد تا نابود کردن لنین و لنینیسم است و هر

مبارز تجهیز نمایند و پایش بردن بدون وقفه جنبش در راه نبرد قطعی برای سرنگون ساختن رژیم استبدادی بکارند از نسد.

حزب توده ایران همواره بدون تردید و متزلزل به این اصول وفادار بوده و همیشه آماده بود و هست که برای بوجود آوردن جنبه سوسیالیستی از همه نیروهای ضد استبداد، با همه گروههای مبارز و شخصیت های ضد استبداد پیگیرانه همکاری نماید. حزب توده ایران بویژه دست اتحاد را به سوی نیروهای مبارز ضد استبداد مسلمان دراز میکند و عقیده دارد که اتحاد مبارزان مسلمان و مارکسیست ها بنیاد مهمی برای جنبه ضد دیکتاتوری است. دستگاف تبلیغاتی رژیم، گروههای نفاق افکن تمام تلاش خود را بکار میبرند تا از این نزدیکی و اتحاد که محور اساسی آن در ایران همکاری در جنبه مشترک بین نیروهای مبارز مسلمان ضد رژیم و هواداران حزب توده ایران است جلوگیری نمایند و حتی در صورت امکان این دو نیروی پایه ای جنبش رهایی بخش ضد استبدادی میهن ما را در برابر هم قرار دهند و اگر بتوانند بجان هم بیاورند، بایست این نقشه جنهنی دشمن را نقش بر آب کرد.

امروز مردم آگاه شده اند که چگونه عمال ساواک در موارد گوناگون بعنوان پروکاتوردست به اقداماتی میزنند تا مردم آزاد بخواند از مسلمانان مبارز واقعی بترسانند، مسلمانان را از هواداران حزب توده ایران دور کنند، همان اهاشان ساواکی که هر روز بنام "کارگران" در کاروانسرا سنگی مسلمانان را بخون کشیدند، در پیروزی دختران اسید پاشیدند. نرد اها ماسک دیگری این روش رز پلانه خود را تکرار خواهند کرد. باید با چشم باز این توطئه های دشمن را شناخت، ماسک رها را از روی اهاشان ساواکی برداشت، آنها را بمردم شناساند و در هر حال از افتادن در دام نفاق و دود ستگی رژیم استبداد پرهیز کرد.

تنها اتحاد همه نیروهای راستین ضد استبداد میتواند از شرایط مساعد کنونی برای سرنگون ساختن رژیم سیاه استبداد شاه به بهترین شیوه بهره برداری نماید. اوضاع عمومی در ایران هر روز مساعدتر میگردد. اگر در مبارزه پیگیر و پایداری باشیم، اگر نیروها بمان را متحد سازیم، پیروزی از آن ما خواهد بود.

دشمن مردم حیلہ گر و قسی و پشتیانان جهانی آن آزمند و زورمندند.

تنها بازو های متحد همه مخالفان رژیم میتواند چنین دشمنی را درهم

شکند. تفرقه نیرو های مخالف رژیم ارتجاعی-بهترین «ارمان» باین

رژیم است. در راه وحدت عمل همه نیرو ها و عناصر ضد رژیم از هیچ

کوشش و نرمشی دریغ نکنیم!

باز این تفلای مذبحخانه باشکست تازه ای روبرو میشود . آخرین کوشش آنها اختراع اصطلاح " کمونیسم اروپائی " است ، اصطلاحی که بد نیال " کمونیسم ملی " و " مدلهای خاص سوسیالیسم " بعد از آن میآید . متأسفانه در جنبش کارگری تجدید نظر طلبان جدیدی از نوع برخی رهبران حزب کمونیست اسپانیا پدید شده اند که برای این اصطلاح معمول محل ساخته اند و کوشیدند تا سیاست قلط و ناپاک حذف " لنینیم " را از ترکیب " مارکسیسم - لنینیم " بگریس بنشانند . این عمل نیز صرف نظر از نیت ذهنی مدافعان ، در جهت سیاست امپریالیستی ناپدید کردن لنین و لنینیم است ، سیاستی که تاریخ محکومیت آنرا بارها ثابت کرده و باز هم خواهد کرد .

چگونه میتوان لنینیم را که ادامهٔ خلق آموزش مارکس وانگلس در دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری است به " بایگانی " سپرد و بیمارکسیسم بسند نکرد ؟ چگونه میتوان بنام مارکسیسم یا لنینیم مبارزه کرد ، بنام مارکسیسم از لنینیم دست کشید ؟ اینکار نه تنها از جهت منطقی لغو است ، بلکه از جهت انقلابی ، رها کردن یک پرچم آزموده و بیکارهای بزرگ ویرافتار تاریخ ، در حکم خلع سلاح پرلترهای انقلابی ، در حکم گذشت غیر اصولی معنوی در قبال ایدئولوژی پرولتری و خرده پرولتری ، فد کردن اصول بخاطر تاکتیک روز ، یا همان کردن آن ترناسیونالیسم بخاطر ناسیونالیسم است . بهمین جهت است که پرولترها و آزادیخواهان لنینیت میگویند " کمونیسم اروپائی " کوشش تازه ایست برای محلی کردن ایدئولوژی پرلترها ، گنجاندن آن در چارچوب تنگ منطقه ای و سلب خصیلت جهانشمول جهانی - تاریخی از این ایدئولوژی . انصراف از لنینیم کژش در مقابل رفورمیسم سوسیال دموکراتیک ، ایجاد فضای عدم اقتصاد و سوء ظن و سوء قضاوت در پرلترهای اروپائی غریب نسبت به کشورهای سوسیالیستی ، بخشی سیاست مرتجعانه شوروی ستیزی ، دادن حربهٔ نو بدست دشمن برای شناخت پیگیرترین انقلابیون ، تضعیف جنبش کارگری در اروپای غریب و تقویت کنترل معنوی و سیاسی پرولترها و آزادیخواهان جنبش است . این یک تجدید نظر گرائی غیر اصولی (رفرمیسم) خشن و آشکار است که بی آمد های نامطلوب فراوانی را میتواند به بار آورد .

مضحک است که کسی تصور کند آموزش عمیق دیاکتیکی ، عمیقاً انقلابی و عمیقاً ترناسیونالیستی لنین میتواند کمترین مانعی برای حرکت آزاد و خلاق جنبش انقلابی باشد و با همین حرکت از هر باره کلکنمی کند و آنرا با احکام ، مفاهیم ، داورها و تاجرب بسیار گرانبها غنی نمیسازد .

ما اطمینان داریم که لنین و لنینیم که قدرتش در صحت و صداقت و عظمت زرف آنست ، بی پروا از " حذف کنندگان " به سیر ظرفنمون خویش در تاریخ معاصر ، به مثابه چراغ پر نور راهنما ادامه خواهد داد و " اوسترات " های امروزی که میخواهند با این عمل " برجستگی " خود را نشان دهند ، برعکس حقارت ، کتوت بینی ، یکجانبگی و فقر روحی خود را ثابت خواهند کرد .

جنبش انقلابی کارگری در کشور ما ، وفادار به حقیقت انقلابی ، با شور همیشگی خویش فریاد میزند : زنده باد لنینیم ! ط

لنینیت لنینیزم لنینیسم خولیدزیت

ماکائوس

بربال ملك الموت و « بسوی تمدن بزرگ »

(درباره کتاب تازه شاه)

" بسوی تمدن بزرگ " کتابی است که در بهمن ۱۳۵۶ بنام شاه انتشار یافت . اگسر " مردان خود ساخته " دست پخت خود شاه را ناید مانگاریم ، این سومین کتاب منسوب باوست . در مقدمه این کتاب گفته میشود : " کتاب حاضر هنگامی انتشار مییابد که پانزده سال از آغاز بزرگترین تحول اجتماعی و تاریخ ایران گذشته و اثر این تحول که " انقلاب شاه و ملت " نام گرفته است ، شرایط سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی جامعه ما بکلی دگرگون شده است . در این مدت جامعه ایرانی بصورتی بنیادی تغییر شکل پیدا کرده و بافتنمادی و معنوی این جامعه با شرایطی کاملاً تازه تطبیق یافته است . و این شاید از نخب پخت بد شاه باشد که این کتاب درست زمانی انتشار یافت که برخلاف دعاوی خود ستایانه او آشفتگی و نابسامانی وحشی در مواردی بحران در تمام زمینههای اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی ایران در نتیجه سیاست های ضد ملی و ضد خلقی این رژیم خون آشام با حدتی همسابقه پدید آمده بود و مردم ایران علیه شاه ، بانی این رژیم فتنه پهنبردی گسترده و آشکار پرداخته بودند . هیچ دلیل و سند و شاهی بهتر و گویاتر از وضع ایران در آستانه انتشار کتاب و حوادثی که از آن زمان آغاز شد ، نمیتواند بوجی دعاوی شاه را درباره وضع موجود ایران و بی پایگی و عده های او را در بار آیند آن به ثبوت رساند . هر قدر هم شاه خواهد واقعبت را تحریف کند ، واقعبت با سر سختی بیشتر خود را نشان خواهد داد ، نمتنها نشان خواهد داد ، بلکه پنحوی قانونمند با تمام بی آمد های آن خود را به شاه روز همیش تحصیل خواهد کرد . کتاب " بسوی تمدن بزرگ " از یک مقدمه ، سه فصل و یک پیامتشکیل یافته است . در فصل اول " تحلیلی " از وضع جهان داد میشود ، در فصل دوم " تصویری " از وضع کنونی و در فصل سوم " تابلویی " از فردای ایران که همان " تمدن بزرگ " باشد ، ارائه میگردد . کتاب ، به گفته شاه ، بشیوه ای که " از جنبه های سنگین فلسفی و تحقیقی بدور باشد " تا " هر فرد ایرانی ، از هر طبقه و در هر شرایط و با هر سطح آموزشی ، آنها را باسانی درک کند " - خلاصه با رنگ و لعاب تبلیغاتی میآید .

" پیامبر " با تاج و تخت این " اثر " شاهانه برای اینکه بتواند تاثیر معجز آسا در ان هان داشته باشد ، با مقدمه ای حاکی از آن رسالت آسمانی که خداوند برای این دژخیم در درجات ایران و ایرانی قائل شد آغاز میشود . شاه که بهتر از هر کس دیگر از راه بودن دعاوی خود آگاه است ، میخواهد با توسل به نیروهای ماوراء الطبیعه و خدا و ائمه اطهار مردم را به رسالت و صداقت خود معتقد سازد :

" برای من ، بمعنوان ناخدای گشتی سرنوشت کشورم در اقیانوس متلاطم جهان امروز اتکا

بمقتضایات الهی اساس و بنیاد همه تصمیم‌ها و تلاش‌ها است و میدانم که وقتی که راهی باشد که خواسته او است پیشرفت در این راه حتی خواهد بود. احساس قلبی من این است که مشیت کامل خداوندی مرا - که اگر چنین نبود قدرتی جز قدرت عادی یک فرد انسانی نداشتم (شکسته نفسی میفرمایند) - بعنوان رهبر این ملت در دوران سرنوشت سازامروزی جهان مامور بای این رسالت فرموده است . شاه در میدان این یاوه سرائی چنان در وزیر میدارد که حتی خود در مورد آن دچار تردید میشود و برای محکم کاری اضافه میکند : " این اعتقاد ، ولو با هیچ دیالکتیک و استدلال مادی و علمی سازگار نباشد ، جزئی از وجود روحی من است . رویداد های گوناگون و شکرگرف زندگی من بر این تردیدی نگذاشته است که یک نیروی مافوق بشری سرنوشت مرا ولتم را در راهی که خود مقدر و معین فرموده است ، هدایت میکند و همه آنچه انجام میدهد از آن نیروی الهام‌میکرد که تاکنون ضامن موفقیت این رهبری و جهت دهند مان بوده است . " و این " نیروی مافوق بشری " همان نیروی است که خواهر توامان شاه را نیز در بازگشت از قمارخانه ها و عشرتکه های جنوب فرانسه ، نیمه شب از گلوله های جهیده از سلاح کمری جوانان " ناشناس " نجات میدهد !

محمد رضا شاه که برای حفظ " مقام شاهنشاهی " خود بهر جنایت و خیانتی دست می‌یازد باین پروائی تمام میکوشد همین " مقام شاهنشاهی " را ضامن صداقت و ایمان خویش جلوه دهد و خود را از هرگونه عواقب سیاسی و بند بازی مصون و در امان قلمداد کند : " . . . من تا حدی که در توان خویش دارم میکوشم تا این رسالتی را که اراده ای مافوق اراده بشری بمن محول فرموده است ، با صداقت و ایمان و هشیاری انجام دهم . موقعیت ویژه من که زاده قدرت نظام شاهنشاهی ایران . . . است ، بمن اجازه آن داده است که در ایامی این رسالت نیاز به عوامل سیاسی و مهندسی های سیاسی یا محاسبات کوچک (که البته در شان بزرگ ارتشتاران فرمانده نیست) و سازشهای کوتاه میانی که دشمن کارهای بزرگ است ، نداشته باشم . " تمام این راه‌های میگوید که برای حفظ تاج و تخت خویش و برای تامین منافع نامشروع خود و اطرافیان و اربابانش از هیچ موافق سیاسی و سازش‌های تا حد خیانت کوتاهی نمیکند و در این راه حتی از تجاویز محرم اعتقاد امتدادی هم مردم ابا ندارد و پیشمرمان خود را تا مقام " رسول " خداوندی میرساند و احساسات مذهبی مردم را جریحهدار میسازد .

باین شاه باید گفت آن " اراده مافوق اراده بشری " که چنین " رسالت " ننگینی را با او محول کرده است ، چیزی جز اراده امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم امریکایی نبود که در مرداد ۱۳۳۲ این رسول گریز را برای باز کردن دست آنها بمنظور غارت دوباره منابع نفتی میهن ما به " قدرت نظام شاهنشاهی " بازگرداند . ولی افسوس که این اراده (یعنی اراده امپریالیستی) دیگر " مافوق بشری " نیست و شرخاکی طومار آنرا نیز مانند طومار نظام شاهنشاهی از صحنه جهان‌رد خواهد پیچید و به زباله دان تاریخ خواهد سپرد .

جهان از دیدگاه شاه " تحلیلی " که در کتاب از وضع جهان ارائه میشود ، در واقع گردآوری و سرهم بندی مشتق احکام در دستوندا رستی است که سالهاست از جانب محافل اجتماعی ، سازمان های جهانی و شخصیت های محلی و بین المللی عرضه شده است . شاه از استعمار و برافتادن آن صحبت میکند ، از نقش استعمار و استثمار در عقب افتادگی کشورهای در حال رشد و در پیشرفت کشورهای صنعتی (ام از سوسیالیستی و سرمایه داری !) سخن میگوید ، از معضلات " جمعیت " تغذیه ، بهداشت ، مسکن ، آموزش و محیط زیست " در مقیاس جهانی دم میزند ، از تبعیض نژادی ، باهمال شدن آزادی ها ، و نقض حقوق بشر ابراز نگرانی میکند ، از " ادامه نامحدود شکاف موجود بین -

کشورهای غنی و فقیر " دستخوش ناراحتی میشود ، درباره ضرورت " تغییر نظم اقتصادی غیر عادلانه کنونی جهان و استقرار نظم تازه " در سخن میهد و . . .

و همه اینها را کسی میگوید که هم از لحاظ تحمیل سیاستهای نواستعماری به ایران و بهفارت دادن منابع و ثروت های کشور ، هم از لحاظ محروم کردن زحمتکشان از خورد و خوراک و بهداشت و مسکن و آموزش ، هم از لحاظ باهمال کردن آزادیها و استقرار یکی از جلادترین رژیم‌های استبدادی ، هم از لحاظ گسترش و تعمیق ناعدالتی های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بزرگترین خیانت ها و جنایتهای ممکن را در مورد مردم ایران اعمال کرده است .

تازه زمانی هم که شاه از ناسامانی ها و بیعت‌اللی ها در مقیاس جهانی ریاکارانه سخن میگوید انگیزه اش در بسوزی به خلق ها و کشورهای تحت استثمار و استعمار نوحی بقول خود ش " ادعای نامی علیه کشورهای پیشرفته صنعتی و ثروتمند نیست ؛ بلکه " هشداری " است به جهان غرب برای جلوگیری از " انفجار " !

شاه این ناسامانی ها و بیعت‌اللی ها را ناشی از آن میدانند که " . . . رشد فکری و اجتماعی بشر هم‌اکنون با رشد دانش و صنعت او پیش نرفته است و در عرصه فضا نیز غالباً حاکم بر سرنوشت ملل زمین غرائز و امیال مہار نشده است که از دوران های تاریک گذشته برای آنها باقی مانده است . " طبیعی است که از فردی که بزرگترین سرمایه دار و بزرگترین مالک یک کشوره ۳ میلیون نفری و در شمار بزرگترین ثروتمندان جهان است و تا فرق سردر منجلا ب " غرائز و امیال مہار نشده " خود غوطه ور است ، نمیتوان انتظار یک تحلیل طبقاتی از وضع جهان داشت . و هدف شاه هم تحلیل طبقاتی نیست ، بلکه حفظ منافع طبقاتی است . آنچه شاه را بهراس میاندازد ، نه سرنوشت جامعه بشری در مقیاس جهانی ، بلکه سرنوشت نظام سرمایه داری است . او میگوید : " در دنیائی که بر اثر استیلا ی این فرائز همچنان اسیر بیعت‌اللی ها و تبعیض ها باشد ، خوانا خواهد چه پیش خواهد آمد ؟ پیش بینی این امر دشوار نیست که سرنوشت چنین جهانی از آنچه در گذشته در شرایط مشابه ، منتها در داخله جوامع و کشورهای مختلف روی داد ، بهتر نخواهد بود . " آنچه در گذشته در شرایط مشابه " روی داد ، حوادثی در راستای نظیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر بود که شامحتی از یاد آن دچار وحشت مرگبار میشود و مینویسد ؛ " دنیای کنونی ما در مقیاس جهانی درست حالت آن جوامع را در دوران قبل از این انقلابها در مقیاس ملی آنها پیدا کرده است . اگر آن تعدیلی که منطقا در شرایط بسیار آرا مترو انسانی ترامگان پذیراست ، بر اساس واقع بینی و همکاری بین المللی روی ندهد ، چمتضمینی وجود دارد که چنین آزمایشی این بار در سطحی جهانی تکرار نشود ؟ و اگر تکرار شود ، چه تضمینی وجود دارد که نتیجه این آزمایش نابودی تمام جهان بشری نباشد ؟ " . این است جهان کلام ! انقلاب سوسیالیستی هرافتادن نظام سرمایه داری ، از دیدگاه شاه در حکم " ناپودی تمام جهان بشری " است .

شاه فقط از کمونیسم و انقلاب سوسیالیستی بیمناک نیست . او از آن تمدن غربی هم که موجد دموکراسی غربی است ، وحشتگترین دارد . شاه مینویسد : " . . . تمدن غربی در حال حاضر بهمان اندازه که جنبه های مثبت و ارزنده دارد ، دارای جنبه های منفی و نامطلوبی نیز هست که اقتباس آنها نقتضای برای ما مفید نیست ، بلکه خطرناک است و جامعه ما باید با کمال هشیاری از این خطر دور نگاه داشته شود " ، زیرا " هرچند تمدن کنونی غرب از نظر سیاسی بر سیستم دموکراسی متکی است ، خود این تمدن پدیده ای بنام " کمونیسم " به جهان عرضه داشته است که امید فیلوژی و دیدگاه های آن با اصول و ضوابط دموکراسی غربی بکلی متناقض است " .

شاه یار داری کردن یک مشت "نارسانی ها" و "بیمدالتی ها" ی جهانی که گویا ناشی از "فرائز و امثال" بشری است و در زیر اصطلاحات مخدوش و تاریخی "جهان صنعتی" و "کشورهای غنی" میخاهد کشورهای سوسیالیستی را هم در کنار کشورهای سرمایه داری پیشرفته عامل و مقصر این نارسانی ها و بیمدالتی ها جلوه دهد. ولی زمانیکه شاه به کار برد مشخص این احکام و اصطلاحات میبرد از یکباره نقاب ازیسمای واقعی خود برمیکشد و انگلستان این محفل ترین نماینده استعمار کهن و آمریکا این درنده ترین نماینده استعمار نو را غفلت عمده میدهد و آفتاب تظہیر میشود:

"بمنظورهای تکامل انصاف و حقیقت تذکر این نکته ضروری است که جهان پیشرفته اقدامات مثبت وارزنده ای را نیز... در کارنامه خود دارد که نمونه‌های آنها نقش بزرگ ایالات متحده آمریکا در تعدیل نابسانمانی ها و نیازهای حیاتی مناطق مختلف جهان، بخصوص در سالهای پس از جنگ جهانی دوم است." شاه "طرح مارشال" و "اصل چهارتروم" را از مظاهر این "نقش بزرگ" آمریکا جلوه میدهد و برای اینکه انگلستان را نیز از این مزاج شاهانه محروم نکرده باشد، "طرح کلمبوی" این کشور را نیز می ستاید.

و سرانجام برای اینکه شاه هیچگونه سایه تردیدی در باره جان نثاری خود نسبت به اربابان باقی نگذارد، نقش خیرخواهانه خود را نیز بر رخ میکشد: "جالب این است که در این میان مدافعان واقعی سلامت اقتصاد جوامع صنعتی را در اردوگاه دوستان بیغرض آنان میتوان یافت و نه در اردوی خودشان (کاسه داغ تراژدی) ... هشدارها و تذکرات مکررین و دیگران در باره لزوم تعدیل نابسانمانی اقتصادی جهان صنعتی نیز که بخاطر دفاع از مصالح واقعی این جوامع و دفاع از سلامت اقتصاد جهانی صورت گرفته و میگیرد، باز از جانب دوستان واقعی آنان میآید."

برای اینکه مادر رس این هشدارها روشن باشد و این بار "جهان صنعتی" با "جهان غرب" اشتباه نشود، شاه تاکید میکند که "من این هشدارها را فایده رزمینهای اجتماعی و فرهنگی هم به جوامع پیشرفته غرب داده ام. درست بهمین جهت که به سلا متوقف در آنها علاقه مند هستم، نه آنکه خواهان سقوطشان باشم. زهرامناطق ما همواره این است که باید دست در دست یکدیگر برای نجات جهان خودمان بکوشیم." حال معلوم میشود که شاه "دوست واقعی و بیغرض" چکسلی است و دست در دست چکسلی (امپریالیسم) و برای نجات کدام جهانی (سرمایه داری) میکوشد. این را خود طرف میگیرد و از این روشن تر هم ممکن نیست.

امروز و فردای ایران در کتاب "بسوی تمدن بزرگ" با آب و تاب تمام که کار را در موارد بسیار از حد جلوه سطح دروغ میکشاند، از اصطلاح پیشرفته های عظیم و شگرف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران در بریتو "انقلاب شاهوملت" و اجرای اصول نوزده گانه این انقلاب صحبت میبرد. از نظر شاه، در این مدت پانزده سال "نهضت سازندگی و آبادانی شرق تا غرب و شمال تا جنوب مملکت را فرا گرفت"، روستایی در ایران "از صورت یک رعیت استعمار شده جا هل و رنجور و نومید به صورت یک کشاورز آزاد، با سواد، متکی بنفس و برخوردار از بهداشت و فرهنگ و تامین گسترده اجتماعی درآمد"، کارگران "در برت و تشخیرات و تحولات انقلابی... از مترقی ترین قوانین کار اضافه بر آن آزمایایی که در هیچ جای دیگر سابقه ندارد" برخوردار شدند، "کار برای همیشه جنبه استعماری خود را در جامعه ایرانی از دست داد"، "آزادیهای فردی و اجتماعی... در ایران امروز به مفهوم صحیح واصل آن برای هر کس تضمین" شد، "دموکراسی پیشرو سیاسی بسا دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ترکیب شد و عدالت اجتماعی عدالت قضایی را تکمیل کرد. وحدت ملی بصورتی قاطع اعاد و گردید و تفرقه و پراکنندگی جای خود را به پیوستگی استوار ملی داد"،

"حاکمیت کامل و مطلق ملی بر منابع اقتصاد مملکت برقرار شد. ارتجاع و بیگانه پرستی برای همیشه سرکوب گردید و همراه آن، دفتر خرافات و فساد نیز بسته شد"، "سیاست مستقل ملی ایران همراه با تضمین منافع بین المللی کشور حیثیت و مقام جهانی ما را به عالیترین سطح بالا برد". این جملات رایک باردیگر بخوانید و توجه داشته باشید که این سخنان و ده های پوچ و مافریبانه ای نیست که شاه برای آید میدهد، اینها تعاما، بادعای شاه، دست آورد هایی هستند که طی پانزده سال "انقلاب" مستمر شاه، بدون آنکه مردم ایران خود بداند و یا قدر آنرا بشناسند، نصیب آنان شده است! آیا همه اینها چیزی جز ساختن و پرده انداختن داغ شاه مستبدی نیست، که هرگونه فضاختی، حتی دروغ آشکار قبح خود را نیز از دست داده است؟

شاه در شرایطی از این "تحولات بنیادی" سخن میگوید که با وجود پیشرفت نسبی که بهیچوجه با امکانات و نیازهای کشورهای همسنگ نیست تمام سیاستها و برنامه های او در همه زمینه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دچار شکست آشکار شده، آشفتگی و نااهنجاری در تمام رشته های تولید و مبادله و نقلیه شدت یافته، بخش عظیم روستا فیان دچار فقر و ورشکستگی گردیده و آواره شهرها شده اند، تورم و گرانی و کمپایی همچون بهمنی بر سر کارگران و تمام زحمتکشان و حتی قشرهای مرفه جامعه فرو میریزد، تود مردم از بهداشت و آموزش و مسکن و بیمه های اجتماعی و درمانی محرومند، پیشموران و کسبه و حتی قشرهای معینی از بورژوازی در زیر ضربات نفس گیر نابسانمانی های اقتصادی و مالی قرار گرفته اند.

شاه بهنگامی از آزادی و دموکراسی "بفهوم صحیح واصل" آن صحبت میکند که سرور و اختناق و شکنجه و زندان و سانسور همچنان ادامه دارد و هرگونه تظا هرو اعتراض مردم باید مستت ما موران انتظامی و باید ست او باش و ارانل به شدت ترین وجه سرکوب میشود.

شاه زمانی با کلمات "حاکمیت کامل و مطلق ملی بر منابع اقتصاد" و "سیاست مستقل ملی" جلوه فروشی میکند، که امپریالیسم و انحصارات بر تمام رشته های فعالیت اقتصادی و مالی کشور چنگ انداخته اند و منابع نفتی مبین ما را همچنان غارت میکنند و رژیم بیش از پیش از لحاظ اقتصادی و فنی و سیاسی و نظامی به دل امپریالیستی و خصوص امپریالیسم آمریکا وابسته میشود.

شاه مدعی است "مهمترین خصیصه این انقلاب این است که از هیچ چیز جز مصالح ملی و ارزش های ایرانی و نیازهای اجتماعی جامعه ایران مایه نگرفته و در طراحی اصول آن هیچ ایدئولوژی بیگانه ملاک کار نبوده است". برخلاف دعاوی شاه، این "انقلاب" چنانکه واقعیت های ایران نشان میدهد، همه چیز را در نظر داشته جز مصالح ملی و خصوص منافع زحمتکشان ایران را و اصول آنهم که کاملا و صد در صد در جهت تسریع رشد سرمایه داری و آتیم سرمایه داری وابسته و پرباهیه توصیه های ایدئولوگ های بورژوازی طراحی شده است. حتی اصلاحات ارضی که بزرگترین اقدام رژیم در جریان این "انقلاب" است، نه برای تامین منافع زحمتکشان روستا، بلکه برعکس، در جهت تضییق حقوق آنان بسو مالکان بزرگ و نفوذ سرمایه داری در روستا بود.

برپایه همین تصویر از گونه و ظط اند از جامعه امروز ایران و با بقول شاه "جامعه نوین ایران" است که او عنان "قلم جادوی" خود را برای ترسیم تابلوی "از تمدن بزرگ" بر صفحه کافش روان میسازد.

این "تمدن بزرگ" چگونه تمدنی است؟ تمدنی است که در آن بهترین عناصر دانش و بینش بشری در رفاق ترین سطح زندگی مادی و معنوی برای همه افراد جامعه بکار گرفته شده باشد، تمدنی که در آن دستاوردهای بدیع علم و صنعت و تکنولوژی با ارزش های عالی معنوی و مآوازی

پیشرفته عدالت اجتماعی در آمیخته باشد. تمدنی که بر پایه سازندگی و انسانیت پی ریزی شده باشد و در آن هر فرد آدمی در زمین برخوردار از رفاه کامل مادی از حد اکثر تا مین اجتماعی و ارتقای سرشار روحی و اخلاقی بهره مند باشد. و این آن "بهشت موعود" و "مدینه فاضله" است که شاه در ظرف ۲۵ سال یعنی تا آغاز قرن ۲۱ می خواهد برای مردم ایران بسازد، بهشتی که آب در دهان هر انسان فانی را میاندازد. البته هدفی که شاه برای مردم ایران در نظر گرفته، بقول خودش "بیگمان هدفی بسیار جاه طلبانه و بلند پروازانه است"، ولی این امر نباید مردم ایران را در تحقق آن دچار تردید سازد، زیرا اولاً پیروزی های "جامعه نوین ایران" که از زبان شاه برشمرده ایم، جایی برای تردید باقی نمیگذارد و ثانیاً چنانکه شاه فرموده اند "انقلاب ایران... اصولاً محکوم به پیروزی است!"

همانطور که "جامعه نوین ایران" که از پانزده سال پیش پی ریزی شده است، بر سه پایه نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه مصلحت استوار بود، تمدن بزرگ شاهانه نیز بر همین "سه پایه" سوار خواهد بود، که البته نظام شاهنشاهی "بعنوان روح و جوهر و قدرت و حاکمیت و وحدت ملی پایه استوار تمدن بزرگ ایران" را تشکیل خواهد داد. و اگر خدای نکرده کسی در اثر مشاهده وضع جهان در "استواری" این پایه اصلی دچار تردید شد، نباید فراموش کند که "آرمان شاهنشاهی... قابل قیاس با ایدئولوژی های هیچ سازمان حکومتی و سیاسی دیگر نیست و در تاریخ جهان از این حیث وضع استثنائی دارد!"

برای دست یافتن به این "بهشت موعود"، همان اصول نوزده گانه "انقلاب" شاه مجری خواهد بود و چون اعلیحضرت آدمی قشری و دکامتیک نیست، بر حسب ضرورت تغییراتی در این اصول خواهد داد و با اصول دیگری بر آنها خواهد افزود. اجرای اصول نوزده گانه و با اصولی نظیر آن که همگی در چارچوب یک نظام سرمایه داری و برای تحکیم و گسترش آن انجام میگیرد، بخصوص در شرایطی که نظام فرسوده شاهنشاهی بخواند "روح و جوهر" آنها تشکیل دهد، در آینده نیز نتایج جز آنچه تا کنون دیده ایم، بسیار نخواهد آورد و تمام و ده های عوام فریبانه شاه در باره "تمدن بزرگ" چیزی جز جلوه گرهای ناشایسته نخواهد بود. سی و پنج سال سلطنت شاه در پشت سرمایه و "معجزه" این "نظر کرده" برای مردم ایران تازگی ندارد.

شاه مدعی است که در "تمدن بزرگ" او دیگر جایی برای تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی باقی نخواهد ماند، زیرا او از راه ایجاد "سیستم مشارکت" همه زحمتکشان، از جمله کارگران را با طبقات استثمارگر آشتی خواهد داد. او میگوید: "در سیستم مشارکت و همکاری دولت و کارفرما و کارگر که اساس نظم کار در عصر تمدن بزرگ خواهد بود، اصطلاحاتی بین کارفرما و کارگر متصور نیست، زیرا کارگر خود کارفرمای خویش نیز هست" و این مشارکت "نه شیوه سرمایه داری و نه شیوه مارکسیستی است بلکه راهی است که هم منافع کارفرما و کارگر را حفظ میکند و هم بجای مبارزه طبقاتی و اعتصاب و فلج کردن یا کندن کردن کار پیشرفت سالم بهره وری را در محیطی آمیخته با تفاهم و همکاری باعث میشود" و سرانجام با این نتیجه نهایی میرسد که "شاید ما نخستین ملتی باشیم که توانسته ایم به راه حل واقعی این مشکل برسیم که قرنهایست دیگران با آن مواجه هستند و هنوز هم به نتیجه مطلوبی نرسیده اند."

در اینجا جد آید به اندیشه و تدبیر شاه آفرین گفت که در ظرف ۲۵ سال می خواهد مشکل قرون متعادی جامعه بشری را که بقول او تا کنون کسی امکان حل آنرا نداشته است، با این سادگی حل کند. این شاه مبتکر و نابغه گویا فراموش کرده است که آزمایشی را که او انجام داد و امید دهد، سالهاست در جهان غرب به اشکال مختلف انجام داده اند و پافشاری مقداری سهام خواسته اند که زحمتکشان

را در مالکیت "سهیم" سازند و سرمایه داری را که روز بروز بی اعتبارتر میشود با نامهای نظیر "سرمایه داری خلقی"، "مشارکت"، "همگردانی"، "زینت بخشند"، "ولی زندگی روزمره وجود" و تشدید تضادها و تضاد طبقاتی را در این کشورها بنحوی انکار ناپذیر ثابت کرده و ثابت میکند. چیزی که سرمایه داری باشد و نه سوسیالیسم و راهی که هم منافع کارگر را حفظ کند و هم منافع کارفرما را در جهان وجود نداشته نخواهد داشت و شاه ایران هم نخستین کسی نیست که "سیستم مشارکت" را اختراع کرده باشد. آزمایش شاه، آزمایش آزموده هاست، آزموده هاست که در همه جا شکست مواجه شده و در ایران نیز سر نوشت بهتری نداشته نخواهد داشت.

شاه برای حسن ختام پیامی به ملت ایران میفرستد و میگوید: "رهبری ملت در مسیر تمدن بزرگ برای من مقام یا اقتدار بیشتری ایجاد نمیکند، زیرا مقام من مقامی قابل ارتقا نیست، قدرت من نیز چه از نظر قانونی و چه از لحاظ پیوند روحی خاصی که با ملت دارم در بالا ترین حدی است که میتواند در این کشور وجود داشته باشد". این دعاوی شاه نیز نوعی دهان کجی به مردم ایران و آن قانون اساسی است که درصد مشروطیت به تصویب رسید و پند روی سر پهلوی بارها به آن دستبرد زدند. شاه از نظر قانون نه دارای قدرت مطلق است و از لحاظ مقام نیز شخصی است بی مسئولیت. این قدرت و مقامی که شاه برای خود ساخته از "پیوند روحی خاص" با مردم نیز ناشی نمیشود، بلکه به زور دستگاه های جهانی "انتظامی" به مردم تحمیل شده است.

شاه در پیام خود تاکید میکند که راهی را که برای رسیدن به "تمدن بزرگ" در پیش گرفته ادامه خواهد داد و "هیچ عامل مگر نابودی کلی تمدن جهانی" او را از این راه باز نخواهد داشت. راهی را که شاه در مقابل مردم ایران میگذارد، آن راهی نیست که به "تمدن بزرگ" او منجر شود، راهی است که با فدا کردن منافع ملی و خلقی در پای درباریان و دیگر فارتگران داخلی و انحصارات امپریالیستی و تکانشان ایران به ماجراهای ناشی از سیاست نظامی گری سرانجام میتواند نتایج هلاکت آفرین برای مردم ایران بوجود آورد. ولی مردم ایران با مبارزات دلاورانه خود که اتحاد تمام نیروهای آزاد بخواند و مترقی، قدرت و کارآیی آنها را دوچندان خواهد کرد، راه دیگری برای خود بسازد خواهند گزید، که نتیجه آن نابودی آن رژیم خواهد بود که نابودی خود را "نابودی کلی تمدن جهانی" میدانند و می خواهد مردم را به بیراهه بکشاند. آری ما مطمئنیم که این رژیم استبدادی و سلطنت مطلقه شاه است که بدست تاریخ نابود خواهد شد، آنهم بسود پیشرفت جامعه و موافق قوانین تکامل تمدن بشری.

ایجاد جبهه ضد دیکتاتوری شرط اساسی

بر انداختن رژیم استبدادی شاه است

رژیم استبدادی شاه

حقوق سندیگائی زحمتکشان را پایمال میکند

(بمناسبت انتشار اعلامیه جهانی حقوق سندیگائی)

بحران عمومی سرمایه داری روز بروز تشدید میشود . بیماریهای علاج ناپذیر این نظام بهره‌کشان برای همگان نمایان میگردد . تضاد نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه داری با نیازمندیهای توده های زحمتکش و خلق ، با ضروریات پیشرفت و رشد سیاسی و دموکراتیک بیش از پیش حدت می یابد . سرمایه داری به تولید کالا های لوکس مصرفی برای طبقه خود میدان میدهد و بدینسان " نیازمندیهای " هوسبازانه قشرهای ممتاز سرمایه داران را بر میآورد ، ولی اکثریت مردم از حداقل دستاوردهای علمی ، فنی ، اقتصادی و فرهنگی بی بهره اند و با بقدرت ناچیزی از آن برخوردار میگردند . گودال میان سطح متوسط زندگی و سطح زندگی قشر ممتاز پیوسته ژرفتر میشود . در این اوضاع و احوال احساس تنزل پایه های جامعه ای که طبقات داربدان خو گرفته اند ، احساس عدم امنیت و فقدان درونماد می یابد . روشن است که استثمارگران نظام خود را جاویدان میدانند ، برای آن بیماری علاج ناپذیر لاف ناستند و تنزل آنها را گذرانناشی از آن می شمارند که گویا عده ای اخلاکگرا تبلیغات خود در آن ها ن مردم راجع به سرنوشت جامعه تردید ایجاد کرده ، نظریه بهم زد مانده . آنگاه بنام حفظ نظم به قلع و قمع سازمانهای انقلابی و سازمانهای واقعی سندیگائی دست میزنند . در دوران پس از جنگ جهانی دوم مردم جهان شاهد مواردی از این قبیل بوده اند . چند سال از پایان جنگ نگذشته بود که ارتجاع بین المللی به سرکردگی امپریالیسم امریکا حقوق سنتی و استقلال سندیگاهارا با شدت فزاینده مورد حمله قرار داد . زحمتکشان بسیاری از کشورهای سرمایه داری از آن جمله ایتالیا ، ژاپن ، هلند ، بلژیک ، یونان ، تیک کشورهای امریکای لاتین ، پاکستان ، اندونزی و هندوستان دوران تهاجم عمومی علیه حقوق دموکراتیک و آزادیهای سندیگائی را بخاطر دارند . در همین مابین ایران که کودتای خائنانه ۲۸ مرداد انجام گرفته بود دیگر نه اثری از آزادی وجود داشت و نه از حقوق سندیگائی . امپریالیسم امریکاد ر آن زمان در عرصه جهانی سیاست " جهان سروری " و در عرصه داخلی با تصویب و اجرای قوانینی از قبیل قانون تافت - هارتلی یک سیاست نیمه فاشیستی بکار می بست . این قانون که اخیرا رتورنیس جمهور " بشردوست " امریکا برای سرکوب اعتصاب کارگران معادن ذغال میخواست از آن استفاده کند ، حق اعتصاب زحمتکشان را محدود میسازد و سندیگاهارا تحت کنترل دولت قرار میدهد . یکی از نفرت آورترین نکات این قانون ماده ضد کمونیستی آنست که فعالین سندیگاهارا برای تیری جستن از کمونیسم بسو گند خوردن و امید داشت . مقررات دیگر ضد کارگری از قبیل " ادای سوگند وفاداری " در برابر کمیسیون ویژه سنای امریکا (کمیسیون مک کارتی) به سندیگاهای کارگری تحمیل میشد .

در برخی از ایالات متحد ه امریکا بعضی کشورها بمنوان حمایت از " حق کار " پلوس به پیکت های اعتصاب (گروه انتظامات اعتصاب) حمله می برد تا برای اعتصاب شکنان راه باز کند .

چنانکه پیش کسوتان جنبش سند یگائی ایران بخاطر دارند ، در همان موقع عمال امپریالیسم امریکا همین قوانین را به شرایط ایران تطبیق داده بودند و میکوشیدند بزور شکنجه و زندان از فعالین سند یگائی تنفر نامه بگیرند .

مجموعه این اقدامات که در جهان سرمایه داری بمنظور برقراری کنترل دولت بر سندیگای ها ، اشکال گوناگون بخود گرفت جنبش سند یگائی را با خطر هلاکت باری روبرو ساخت .

فدراسیون سند یگائی جهانی ، با انتشار " منشور حقوق سند یگائی " کارگران و زحمتکشان سراسر جهان را فراخواند تا برای رفع خطری که ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک آنان را پایمال میکرد ، به مبارزه برخیزند .

" منشور حقوق سند یگائی " زحمتکشان برای نخستین بار در ۹ دسامبر ۱۹۰۴ از طرف شورای عمومی فدراسیون سند یگائی جهانی بتصویب رسید . این منشور خواسته های بنیادی قشرهای وسیع زحمتکشان هد مکثیری از کشورهای راصرف نظرا زگرایشهای سیاسی و وابستگی سند یگائی آنها منعکس میسازد و بدین سبب برای وحدت عمل توده های زحمتکش در مبارزه بخاطر دفاع از حقوق سند یگائی خویش یا کسب این حقوق پایه استوار تشکیل میدهد . برخوردار ی از این حقوق سند یگائی برای کامیابی زحمتکشان در مبارزه بخاطر خواسته های اقتصادی و اجتماعی ، در راه استقلال ملی و صلح ضرورت دارد .

سازمانهای سند یگائی در سراسر جهان وسیعاً منشور حقوق سند یگائی را اشاعه دادند و چون قشرهای وسیع زحمتکشان در کارخانه ها و کارگاهها ، در ادارت دولتی و دستگاههای آموزشی بازتاب اندیشه های خود را در آن میدهند بدفعا از آن برخاستند .

منشور از جانب سازمانهای سند یگائی به پارلمانها و مجالس قانون گذاری ، به دولتها و کارفرمایان و همچنین به سازمانهای بین المللی یعنی سازمان ملل متحد و سازمان بین المللی کار ارائه شد و برای دفاع از حقوق سند یگائی وسیله کارزار بزرگ بین المللی قرار گرفت .

تجربه ۲۵ سال گذشته نشان میدهد که منشور میتواند به توافق و وحدت عمل وسیعترین قشر های زحمتکش سازمانهای سند یگائی تحقق بخشد و در همه جا برای نبرد در راه کسب حقوق سند یگائی و آزادیهای دموکراتیک و تحکیم همبستگی بین المللی زحمتکشان میدان باز کند .

اینک پس از ۲۵ سال فدراسیون سند یگائی جهانی با استفاده از تجاربی که بدست آمده است ، ضمن تأیید اعتبار کامل منشور حقوق سند یگائی مصوب سال ۱۹۰۴ سندی تحت عنوان " اعلامیه جهانی حقوق سند یگائی " تصویب و انتشار داده است تا در سراسر جهان برای مبارزه ، وحدت عمل و همبستگی سندیگاهای پاید پایه مورد استفاده قرار گیرد و تقویت سازمان سند یگائی همفکرها یاری رسانند .

در مقدمت این سند گفته میشود با در نظر گرفتن اینکه در کلیه قاره ها و کشورهای جهان تعداد روزافزونی از نسلهای جدید زحمتکشان پایه عرصه تولید میگردند ، سازمان سند یگائی برای تأمین و توسعه و دفاع از حقوق اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی آنان در زندگی روزمره ، چه در محل کار و چه در اجتماع ابزار بی بدیلی شمرده میشود . زحمتکشان و سندیگاهای واقعی آنان در کلیه مبارزات مردم بخاطر آزادی ، استقلال ملی ، صلح و علیه فاشیسم ، ستم ملی ، استعمار ، نواستعمار تبعیض نژادی و امپریالیسم شرکت کرده اند و شرکت میکنند و بدین سبب شایسته سیاستگذاری نسلهای حاضر و آینده می باشند . زحمتکشان و سندیگاهای واقعی کشورهای سرمایه داری در عرصه دفاع

از بهترین شرایط ممکن کارروندی ، تامین اشتغال و حق کار ، فعالیت خود را تشدید کرده اند و در زمینه تجدید توزیع ثروت ملی و ثمرات رشد اقتصادی و همچنین در عرصه اداره جامعه برخوردار از حقوق و مسئولیتهای تازه ای را می طلبند .

در کشورهای سرمایه داری سلطه سیاسی و اقتصادی اقلیتهای ممتاز ، الیگارش مالی و شرکتیهای چند ملیتی قدرتمندتر مرکز ساخته خصلت ضد دموکراتیک رشد سرمایه داری را تشدید کرده و علیه حقوق سندیکائی و برای محدود ساختن این حقوق بسرچشمه تهاجم جدی مبدل گردیده است .

تجربه زحمتکشان و سندیکاهای کشورهای که پیوخ استعمار را برانداخته اند میکوشند در رهبر حرکات امپریالیست ها ، نیروهای استعمارتوشرکتیهای چند ملیتی استقلال و حاکمیت ملی را تحکیم نموده بر عقب ماندگی فائق آیند ، نشان میدهند که سازمان و نقش سندیکاهای در جامعه تقویت می یابد .

تجربه زحمتکشان و سندیکاهای کشورهای که در اروپا ، امریکای لاتین ، آسیا و آفریقا در مراحل مختلف و از راهیهای گوناگون بکار ساختمان جامعه سوسیالیستی اشتغال دارند ، نشان میدهند که در جامعه ای که برای همه خلق حق کار و برخورداری از حقوق اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی تضمین شده است و تامین بهره گیری واقعی کارگران و همه خلق از تمامی حقوقشان ، نقش بی بدیل دموکراسی سیاسی و اقتصادی و اتحاد بهره کشی انسان از انسان را نمایان میسازد ، حقوق و مسئولیت های سندیکاهای را دستگیر کرده ای کسب می نماید .

در مقدمه سند گفته میشود با آنکه در عرصه بین المللی ، اصول آزادیهای سندیکائی که باید در همه کشورهای مراعات گردد و پیش از پیش بر رسمیت شناخته میشود ، پیوسته علیرغم آنکه مقاله نامه های بین المللی کار ، اعلامیه جهانی حقوق بشر و مقاله نامه های مربوط به حقوق بشر ، آزادیها و حقوق سندیکائی را تایید میکنند ، معذک حقوق زحمتکشان در صنعت و کشاورزی و حقوق سازمانهای آنها از جانب دولت های مرتجع و کارفرمایان وسیعاً آشکارا پایمال میگردد .

بخش از حقوق سندیکائی زحمتکشان را آنچنانکه در اعلامیه جهانی حقوق سندیکائی آمده است در نظر بگیریم :

— زحمتکشان حق دارند آزادی و بدون کسب اجازه گرد هم آیند ، درباره کلیه مسائل مورد علاقه خود بحث و اظهار نظر کنند .

— زحمتکشان از آنجمله کارمندان دولت حق دارند سندیکات تشکیل دهند ، سازمانهای سندیکائی موجود به پیوندند ، بدون اجازه و کنترل مقامات دولتی و کارفرمایان در هرگونه فعالیت سندیکائی شرکت نمایند .

— اعضای سندیکای آزادانه اساسنامه سندیکای خود را تنظیم میکنند و طرز کار و فعالیت های سندیکارا بدون دخالت و کنترل مقامات دولتی و کارفرمایان سازمان میدهند .

— اعضا سندیکای حق دارند بر طبق اساسنامه سندیکار رهبران خود را انتخاب کنند و عضویت ارگانهای رهبری سندیکائی انتخاب شوند .

— زحمتکشان حق دارند برای دفاع از منافع خود در هرگونه عمل سندیکائی اهم از اعتصاب ، تحریم ، تشکیل گروه انتظامات اعتصاب (پیکت) ، اشغال محل کار ، تظاهرات خیابانی و اشکال دیگر مبارزات سندیکائی شرکت جویند .

— زحمتکشان حق دارند برای ابراز همبستگی به اعتصاب یا اقدامات دیگری که مناسب میدانند دست زنند و با این مناسبت نباید مورد بازخواست ، اخراج یا تنبیه قرار گیرند .

— زحمتکشان حق دارند مطبوعاتی را که مایلند بدست آورند ، مطبوعات و نشریات سندیکائی و کارگری را پخش کنند ، به تبلیغات سندیکائی بپردازند و بدون دخالت مقامات دولتی و کارفرمایان آموزش سندیکائی مورد پسند خود را کسب نمایند .

— زحمتکشان حق دارند به سازمان سندیکائی مراجعه نمایند و در کلیه مسائل مربوط به دفاع از منافع و حقوق فردی و اجتماعی خود از آن کمک گیرند .

— بیکاری جزئی یا کامل یک زحمتکش بهیچوجه نمیتواند مانع برخورداری وی از تمام حقوق سندیکائی گردد .

این حقوق که در هر کشور دموکراتیک کاملاً ابتدائی بحساب می آید ، در ایران تحت رژیم منفرستبدادی محمد رضا شاه تماماً پایمال میگردد . اجتماعات ، حتی در مسجد ها بگلوله بسته میشود ، کارمندان دولت حق تشکیل سندیکانندارند ، اساسنامه سندیکایا باید بتصویب وزارت کار و ساواک برسد ، رهبران سندیکای از طرف ساواک انتصاب میشوند ، تظاهرات مسالمت آمیز زحمتکشان و اعتصابات آنها بخون کشید میشود ، زحمتکشان فقط مطبوعاتی را که از سازمان سازمان امنیت گذشته و از شاه مدیحه سرائی میکند میتوانند بدست آورند و آموزش سندیکائی تنها تاحدی که وزارت کار در چارچوب تبلیغ همکاری طبقاتی و فریب کارگران لازم میداند انجام میگیرد . از رژیم کشیوه های فاشیستی را بکار میبرد جز این هم نمیتوان انتظار داشت .

بموجب مندرجات اعلامیه جهانی حقوق سندیکائی در رژیم دموکراتیک :

— سندیکاهای حق دارند به نمایندگی زحمتکشان ، بر طبق اساسنامه ای که خود آنان آزادانه تنظیم و تصویب کرده اند ، بدون دخالت یا کنترل مقامات دولتی و کارفرمایان ، فعالیت نمایند . سندیکاهای شخصیت حقوقی دارند .

— سندیکاهای حق دارند طرز انتخاب رهبران و ارگانهای اجرائی خود را آزادانه تعیین کنند اداره امور داخلی خود را سازمان دهند و برنامه عمل خود را تدوین نمایند .

— اداره امور مالی سندیکای فقط حق سندیکاست و مقامات دولتی و کارفرمایان حق دخالت و کنترل آنها ندارند . اموال و دارائی سندیکارا بهیچ عنوان نمیتوان مصادره کرد .

— سازمانهای سندیکائی حق دارند بر طبق اساسنامه حق عضویت یا کمک جمع کنند .

— سازمانهای سندیکائی حق دارند بدون کسب اجازه از مقامات دولتی ، کنفرانس ، کنگره میتینگ ، تظاهرات از آنجمله تظاهرات خیابانی تشکیل دهند .

— سازمانهای سندیکائی حق دارند اعتصابات تشکیل دهند و با از کلیه اقداماتی که منظر تشکیل اعتصاب بعمل می آید پشتیبانی نمایند . بمناسبت این قبیل فعالیتها در هیچ مورد نمیتوان کسی را مورد بازخواست و تنبیه قرار داد .

— سندیکاهای حق دارند امکنه ثابتی را که در خورد فعالیت آنهاست بدست آورند و منحصر خود آنها را اداره کرده ، مورد استفاده قرار دهند .

— سازمانهای سندیکائی حق دارند تعلیمات سندیکائی و فعالیت های دیگر آموزشی و فرهنگی زحمتکشان را سازمان دهند و برای استفاده زحمتکشان مدرسه ، کتابخانه ، کلوب و ینگاه های دیگر آموزشی ، فرهنگی ، تفریحی و ورزشی تاسیس و اداره نمایند .

— سندیکاهای کلیه حرفه ها و مشاغل حق دارند بر مبنای حرفه بی ، صنعتی ، مجلسی استانی ، کشوری فدراسیون تشکیل دهند و با به فدراسیون های موجود به پیوندند .

— سندیکاهای حق دارند با شرکت فدراسیون ها و سندیکاهای صنایع ، حرفه ها و مشاغل گوناگون

کشف راسیون های کشوری تشکیل دهند .

— سازمانهای سند یگائی حق دارند بمنظور دفاع از منافع و حقوق زحمتکشان در باره اقدامات اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی دولت اظهار نظر کنند و در مورد کلیه مسائلی که با منافع و حقوق زحمتکشان ارتباط دارد یا آنها را به خطر می اندازد ، مذاکره و اقدام کنند .

— سند یگاهای حق دارند در باره دستمزدها و شرایط کار با کارفرمایان و از آنجمله بهای مقامات دولتی مذاکره نمایند و آنها را در مورد یک حرفه یا جمعی از حرفهها و همچنین بهقیاس کشوری بپیمان جمعی منعقد سازند .

— سند یگاهای حق دارند در کلیه موسساتی که بهمسائل مربوط به زحمتکشان میپردازند بهای منافع فردی و اجتماعی زحمتکشان باشند و برای دفاع از منافع آنان به اقدامات قانونی دست زنند .

— سند یگاهای حق دارند در ادوار واقعی امور بیمه های اجتماعی و سازمانهای آموزش حرفه ای و دیگر موسسات مربوط بهمسائل اجتماعی شرکت کنند .

— سازمانهای سند یگائی باید در کلیه مسائلی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به زحمتکشان مربوط است ، بویژه هنگام تنظیم قوانین و آئین نامه ها مورد مشورت قرار گیرند . آنها حق دارند طرح های قانونی تنظیم نمایند .

— افرادی که بعنوان نمایندگان کارگران انتخاب میشوند حق دارند به کارگاهها و مکنه موسسه مربوطه رفت و آمد کنند و اگر کارگران در ساختمانهای سازمانی ساکن باشند به محوطه سکونت کارگران وارد شوند .

— سند یگاهای حق دارند بمنظور تکمیل ، تطبیق و بهبود قراردادهای جمعی کشوری ، در محل کار با کارفرمایان جمعی منعقد سازند .

— سند یگاهای حق دارند با تصمیمات یکجانبه ای که بدون مشورت قبلی با سند یگاهای تغییر شرایط کار را اجتناب کارفرمایان اتخاذ میشود ، مخالفت ورزند .

— در کلیه مواردی که ادامه کار برای جان یا اندرستی کارگران خطرناک باشد ، سند یگاهای حق دارند تعطیل ضروری کار را بطلبند .

یک نظراجمالی بتاریخ جنبش سند یگائی ایران نشان میدهد که زحمتکشان میهن ما با دادن قربانیهای فراوان و پس از مبارزات طولانی ، فقط طی مدت کوتاهی پس از دوین جنگ جهانی ، که ارتجاع امپریالیسم در اثر شکست فاشیسم تضعیف شده بود ، توانستند بخشی از این حقوق را بدست آورند و اتحاد بهای واقعی خود را تشکیل دهند ، شورای متحد مرکزی اتحادیه های کارگران و زحمتکشان را بوجود آورند . اکنون مجموعه این حقوق که طبق مقابله نامه های سازمان بین المللی کار و اعلامیه جهانی حقوق بشر رسمیت شناخته شده است تماما از طرف رژیم استبدادی و ضد ملی محمد رضا شاه لگد مال میشود .

چنانکه تاریخ جنبش سند یگائی نشان میدهد در هر کشوری که ارتجاع و انحصارهای امپریالیستی بهرقراری فاشیسم توفیق یافته اند پس از رهم کوبیدن سازمانهای دموکراتیک از آنجمله سند یگاهای واقعی زحمتکشان کوشیده اند با اعمال ترور و شکنجه و زندان و کشتار فعالین جنبش دموکراتیک ، طبقه کارگرا مرعوب سازند ، امید بولوی خود را در زحمتکشان رسوخ دهند تا آنها را زیر میز خود نگه دارند . بدین منظور آنها همیشه بهمشکل کردن زحمتکشان نیز میپردازند ، منتهی بنحوی که با هدفهای ارتجاعی آنها سازگار باشد . این قبیل " سازمانهای کارگری " فاشیستی اگر از لحاظ شکل باهم اندکی تفاوت داشته باشند از حیث مضمون یکسانند ؛ انکار مبارزه طبقاتی و اصرار بر

هماهنگی منافع زحمتکشان و سرمایه داران اصل بنیادی " کار " آنهاست ، هیچگونه خصمت واقعی پرولتری ندارند ، در مذاکره با کارفرمایان از هرگونه قدرت واقعی بی بهره اند ، از طرف دولت هدایت میشوند و دستوره های مقامات دولتی را اجرا میکنند ، توسل با اعتصاب عملا برای آنها ممنوع است .

پس از آنکه هیئت حاکمه ضد کارگری ایران اتحادیه های واقعی کارگران و سازمانهای دیگر طبقه کارگرا در هم کوبید " سازمان کارگران ایران " را بوجود آورد که مشخصات " سازمانهای کارگری " فاشیستی در مورد آن کاملا صدق میکند ؛ این سازمان یکی از دوایر حزب دولتی رستاکباز است و از طرف وزارت کار و سواک اداره میشود ، خصمت پرولتری ندارد (حتی بموجب نوشته اطلاعات ۱۷ فروردین ماه ۱۳۵۷ " بسیاری از سند یگاهای کارگری یا نمایندگان کارگر منتخب واقعی کارگران نیستند ، در نتیجه کارگرم آنها اعتقاد ندارد ") ، در مذاکره با کارفرمایان از قدرت واقعی بی بهره است چراکه باز هم طبق نوشته همان شماره اطلاعات " اکثریت قریب به اتفاق شکایات و اختلافات کارگری ، از همان آغاز شورای سگانه توافق احاله میشود . در اینجا نماینده وزارت کار و امور اجتماعی از نمایندگان کارگرو کارفرمان نقش بسیار حساستری دارد ، جلوگیری از اعتصاب و تبلیغ همکاری طبقاتی اصل بنیادی " فعالیت " سازمان کارگران ایران را تشکیل میدهد . وجود این مشخصات علت نفرت زحمتکشان ایران را از سند یگاهایی که بوسیله سازمان کارگران ایران ساخته میشود روشن میسازد . این قبیل سند یگاهها اگر هم مدت کوتاهی بتوانند کارگران تا زمانیکه فریب دهند ولی چون در راه دفاع از حقوق زحمتکشان کوچکترین گامی برنمیگذارند نمیتوانند در مشکل ساختن آنها توفیقی بدست آورند . بدین سبب است که طبق نوشته همان شماره اطلاعات " بسیاری از کارخانجات و کارگاهها نه تنها در سطح مملکت بلکه در سطح تهران نیز هنوز سند یگائی کارگری ندارد " .

درها هزار کارگر ایران که در اتحادیه های واقعی وابسته بشورای متحد مرکزی فعالیت کرده اند و بخشی از آنان مکتب پرافتخار حزب توده ایران را گذرانده اند مفهوم سند یگائی واقعی را بخوبی درک میکنند . این کارگران را نمیتوان در سند یگاهای فاشیستی تحت شماره مضحک " جاوید شاه " متشکل ساخت .

کارگران و زحمتکشان مبارز ایران که در راه سرنگونی رژیم ضد ملی و استبدادی محمد رضا شاه مبارزه میکنند خواهند توانست با پیوند دادن مبارزات سیاسی و اقتصادی ، با مبارزه در راه حقوق و آزادیهای سند یگائی ، با طرد عمال ساواک از جنبش سند یگائی ، سند یگاهای واقعی خود را بوجود آورند و حقوق پایمال شده سند یگائی خود را احیا کنند .

از رفقا و دوستان زیر بعلت کمک مالی صمیمانه سپاسگزاریم :

— رفیق شرف ، مبلغ ۱۰۰۰۰ هزار (ده هزار) مارك آلمان فدرال

— رفیق ۲۰۶۲۱ ، مبلغ ۲۴۰۰ مارك آلمان دموکراتیک

— رفیق نصرت ، مبلغ ۱۰۰۰ دلار

— رفیق بختیاری ، ۱۲۰۰۰ مارك آلمان فدرال

— رفیق داد بخش ، مبلغ ۷۰۰ مارك آلمان فدرال

— رفیق فریاد ، مبلغ ۵۰۰ مارك آلمان فدرال

— رفیق حسام ، مبلغ ۱۲۸ دلار و ۱۰۰ مارك آلمان فدرال

برخی مسائل مربوط به

بهره برداری از ذخایر گاز ایران

در حال و آینده

۲۴ فروردین ۱۳۵۷ قرارداد ساختمان چهارمین قسمت ازدومین لوله گازستراسری ایران بین مقامات دولت ایران و اتحاد شوروی در تهران به امضاء رسید. با امضای این قرارداد میتوان اطمینان حاصل کرد، که طرح فروش چند جانبه گاز ایران از طریق اتحاد شوروی به کشورهای اروپایی آلمان فدرال، فرانسه، اطریش و جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی بموقع به اجرا در خواهد آمد.

قرارداد فروش چند جانبه گاز ایران به کشورهای اروپایی از طریق اتحاد شوروی در آذر ۱۳۵۴ منعقد شد (۱). در این معامله طرف بازرگانی ایران کشورهای اروپایی است. با اینحال نمیتوان گفت که نقش اساسی در فروش گاز ایران به کشورهای اروپایی از آن همسایه شمالی ما، اتحاد شوروی است. با امکاناتی که اتحاد شوروی برای اجرای این طرح با اهمیت جهانی فراهم آورده، ایران نه فقط به استفاده صنعتی و بازرگانی از مقدار مهمی از ثروت گاز خود ناقل میشود، بلکه همترازان به بازار مصرف با اهمیت گاز در اروپا راه پیدا میکند. برای کشوری که اولیای دارا بودن ذخایر گاز حائز مقام دوم در جهان است، امر اخیر دارای اهمیت حیاتی است. مسائل مربوط به بهره برداری از ذخایر گاز ایران در حال و آینده از مسایل اساسی ماست. بهمین جهت ضروریست که مردم ایران و نیروهای مترقی وطنی کشور ما به اهمیت این مسئله و مراحل های مشرثر آن از دید منافع خود و قوف کامل داشته باشند. ما در این نوشته فقط به طرح برخی از مسائل پرداخته ایم. مجله "دنیای" در آئیند نیز در این زمینه به بررسی خود ادامه خواهد داد.

۱ - اهمیت گاز طبیعی در جهان و نقش ذخایر گاز ایران

در بین منابع مختلف انرژی، ذغال سنگ، نفت، گاز، آب و اتم که هم اکنون مورد استفاده است گاز طبیعی ممتازترین سوخت شناخته میشود. امتیاز استفاده از گاز طبیعی از نظر سوخت و تامین انرژی در سهولت استخراج، امکان حمل بنقاط دور دست و همچنین زمان کمتر آن از نظر آلودگی محیط زیست نهفته است. از نظر اخیر تنها انرژی حاصل از نیروی آب برگزینتری دارد که دسترسی بدان محتاج سرمایه گذارهای عظیم و وجود رودخانه ها و منابع آنست که در همه جا وجود ندارد و سهولت قابل دسترسی نیست. نفت، ذغال سنگ و انرژی هسته ای از نظر تامین انرژی هیچیک با گاز طبیعی قابل مقایسه نیست. آلودگی محیط زیست، دشواری حمل و نقل و سرمایه گذارهای بالنسبه سنگین تر، استفاده از آنها را دشوارتر و گرانتر میسازد.

۱ - برای اطلاع از جزئیات این قرارداد مراجعه شود به روزنامه "مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره ۱۴۹، اول دیماه ۱۳۵۴.

گاز طبیعی تنها از نظر سوخت و تامین انرژی ممتاز نبوده، بلکه همچنین از نظر ماده خام مورد نیاز صنایع پتروشیمی دارای اهمیت ویژه ایست. در جهان دو دهه انقلاب علمی و فنی، صنایع پتروشیمی که ماده اولیه آن را گاز نفت تشکیل میدهد، گامهای عظیمی جلوه برداشته است. هم اکنون نزدیک به صد هزار فرآورده مختلف صنعتی، از انواع کود شیمیایی گرفته تا مواد دارویی و غذایی، از الیاف گوناگون گرفته تا مواد پلاستیک نرم و سخت که در همه شئون زندگی بکار برده میشود، محصولات متنوع صنایع پتروشیمی را تشکیل میدهد. دهه های آئینده بیشتر پیشرفتهای با زهم شگرف تری در زمینه صنایع پتروشیمی است. برای صنایع پتروشیمی دو ماده خام گاز طبیعی و نفت دو ماده اساسی و میتوان گفت تقریباً بدون رقیبند.

پیدا است که کشفیات علمی و فنی در آئینده چه از نظر تامین منابع انرژی و چه بعنوان مواد خام زندگی بشر را غنی و با زهم غنی تر خواهد ساخت و نگرانی کاذبی که سرمایه داری تبلیغ کنندند است مورد ندارد. با اینحال نمیتوان گفت که در دهه های قابل رویت گاز طبیعی و نفت در جهان ما، چه بعنوان سوخت و چه ماده خام، اهمیت فوق العاده خود را حفظ خواهد نمود. بدین سبب کشورهایی که با دارا بودن منابع غنی این دو ماده در شرایط کنونی وضع ممتازی دارند، در صورتی که بتوانند از این منابع بالا استقلال و مشکل مشرثر استفاده نکنند و با زهم اکنون بفکر فردا باشند، در آئینده مسلماً موقع ممتاز تری را را خواهند بود. تکیه حزب توده ایران بر ضرورت تامین استقلال واقعی صنعت نفت و گاز ایران از راه طرد تسلط امپریالیسم و انحصارات غارتگر و برداشتن گامهای اساسی برای رشد همه جانبه صنایع نفت و گاز و ورود مستقل به بازار جهانی فروش نفت و گاز طبیعی، با در نظر گرفتن نقش فزاینده این دو ماده مهم در سالها و دهه های آتی و از توجه به آنچه در بالا بدان اشاره شده، ناشی شده و میشود.

استفاده از گاز طبیعی بعنوان سوخت صنعتی و مصرف از ابتدای قرن بیستم آغاز شد. با اینحال مصرف آن تا قبل از جنگ دوم جهانی بسیار محدود بود. سهم گاز در بهالانس انرژی در سال ۱۹۳۵ تنها ۳ درصد از مجموع منابع تامین انرژی در جهان را شامل میشد. در دو دهه اخیر است که مصرف گاز طبیعی سرمایه رو به افزایش رفت و سهم آن در سال ۱۹۷۳ تا ۱۹ درصد از بهالانس انرژی در جهان را شامل شده است. پیش بینی ها حاکیست، که تا سال ۲۰۰۰ سهم گاز در بهالانس انرژی جهان به ۲۵ و حتی تا ۲۷ درصد افزایش خواهد یافت. در همین مدت سهم نفت از ۳۶ درصد در سال ۱۹۷۳ به ۳۰ درصد و شاید کمتر از آن کاهش پیدا میکند (۱). این وضع در حال است که مجموع میزان انرژی مورد نیاز را و اخیر قرن حاضر بیش از چهار برابر انرژی مصرف شده در سال ۱۹۷۰ خواهد بود.

ذخایر شناخته شده گاز طبیعی در کشورهای سرمایه داری و در حال شد در سال ۱۹۷۵ قریب ۴ هزار میلیارد متر مکعب برآورد شده است. ذخایر گاز طبیعی ایران در همان سال بیش از ۹ هزار میلیارد متر مکعب یا ۲۳ درصد از مجموع ذخایر گاز طبیعی در کشورهای غیر سوسیالیستی بوده (۲). در شرایط حاضر ایران پس از اتحاد شوروی از نظر ذخایر گاز طبیعی مقام دوم را در جهان دارد، و در صورتیکه با اکتشافات جدید به مقام اول ارتقاء نیابد، قطعاً موقعیت خود را در این زمینه همچنان در آئینده حفظ خواهد نمود.

1 - "Horizont", No 7, 1975, S. 22.
2 - См. "Экономическое положение капиталистических и развивающихся стран", МЭИМО, Москва, 1976 г., стр. 17 и 20.

کشوری با چنین وضع کنونی و آتی از نظر ذخایر گاز طبیعی مسلماً باید روش خاص‌تری در استفاده متمرکز از چنین ذخایری داشته باشد. این روش در حالی که باید متوجه جلوگیری از به هدر رفتن و سوزاندن ذخایر گاز طبیعی باشد برنامه‌های وسیع بکار بردن آن را در داخل برای تأمین انرژی و تولید پتروشیمی شامل گردد. همچنین باید به امر مهم صدور گاز به خارج و راه یافتن به بازارهای عمده مصرف با استفاده از شرایط موجود جغرافیایی و هم‌راگان دیگری که از نظر سراسر اقتصادی و صنعتی مقرون به صرفه باشد، توجه داشته باشد. همکاریهای ایران و اتحاد شوروی، در کشور همسایه‌ای که از لحاظ دارا بودن ذخایر فنی گاز طبیعی وضع ستازی دارند، بخصوص از نظر اجرای چنین روشی مطلوب نیروهای متمدنی و مهندسی پرست است. درک اهمیت که اتحاد شوروی، همسایه شمالی ما برای راه یافتن مستقل ایران به بازارهای عمده مصرف نفت و گس‌ساز دارد نیازمند اطلاعات فنی نیست. مسئله بدون آنهم روشن و ساده است.

در باختر اتحاد شوروی کشورهای اروپایی و در خاور آن ژاپن مراکز عمده مصرف نفت و گس‌ساز هستند. در مورد هر دو این مناطق میتوان گفت که چندان بهره‌ای از گاز طبیعی ندارند. اروپا و ژاپن بزرگترین مصرف کنندگان نفت کشورهای نفت‌خیز در حال رشد هستند. مصرف گاز طبیعی نیز هم در اروپا و هم در ژاپن به سرعت پیش از پیش رویه افزایش است. به ویژه پس از آنگساز بحران انرژی در سال ۱۹۷۳ و افزایش قیمت نفت، مصرف گاز در اروپا سرمایه‌ارویه افزایش گذاشته است. ارقام حاکیست که سهم مصرف نفت طی سالهای ۱۹۷۶-۱۹۷۳ در مالان انرژی کشورهای آلمان فدرال، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و ژاپن از ۳ تا ۷ درصد کاهش یافته و متقابلاً مصرف گاز در این کشورها از ۱ تا ۷ درصد افزایش حاصل نموده (۱). این وضع حاکیست که مصرف گاز سرمایه‌داری پیش‌بینی‌های موجود رویه افزایش است.

در چنین وضع و کیفیتی طبیعی است که اقدام به ایجاد و توسعه سریع صنایع ملی گس‌ساز و ورود مستقل ایران به بازار جهانی مصرف گاز اهمیت جهانی کمب میکند. ایران با دارا بودن بیشترین ذخایر گاز طبیعی در جهان سرمایه‌داری هم اکنون از لحاظ تولید گاز صنایع آن عقب‌مانده است. این زیان را تسلط امپریالیسم و انحصارات فارتگر فنی متوجه کشور ما ساخته‌اند و شبهه نیست که رفع آن در درجه اول مستلزم طرد چنین تسلطی است. با اینحال اکنون که صنایع گاز ایران ملی شده، میتوان و باید گامهای اساسی در راه رفع عقب‌ماندگی صنایع گاز ایران پسر داشت. همکاریهای ایران و اتحاد شوروی در این زمینه و اجرای پروژه‌های نظیر پروژه کوشی‌کلیه رفع این عقب‌ماندگی است.

۲ - وضع ناگوار گذشته و موجود بهره‌برداری از ذخایر گاز ایران

محاسبات فنی حاکیست که با استخراج هر ششگه نفت ۶۰ مترمکعب گاز از چاه‌های نفت ایران متصاعد میشود. از ابتدای قرن که به استخراج نفت در ایران آغاز شده، تا سال ۱۳۴۹ که بهره‌برداری از اولین لوله سرتاسری گاز ایران آغاز گردید، تقریباً تمام گازهای حاصله از استخراج نفت سوزانده میشد. بر همین مقدار گازی که شرکت غاصب سابق انگلیسی نفت و گس‌سیرسیوم فارتگس بین‌المللی در سالهای غارت ذخایر نفت ایران سوزانده و پسمانده به‌داده اند به ۴۰ میلیارد

I. С. М. "Мировая экономика и Международные отношения", Москва, № 6, 1977, стр. 86.

مترمکعب بالغ میگردد. ارزش این مقدار گاز با محاسبه قیمت‌های کنونی بیش از ۱ میلیارد دلار است (۱). میتوان گفت که ارزش گازی که در دوران تسلط امپریالیسم و انحصارات فارتگس نفتی در ایران پسمانده سوزانده شده، از مجموع مبالغی که طبق امتیازات سابق نفت تحسنت عنوان درآمده به ایران داده شده بیشتر بوده است.

وضع بهره‌برداری و حفیانه از منابع نفت و گاز ایران را میتوان با توجه به این ارقام در نظر جسم ساخت: آمار سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) حاکیست که در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) از ۲ میلیارد مترمکعب گازهای استخراجی در ایران تنها ۴۰۶ میلیارد مترمکعب آن پشموی مورد استفاده قرار گرفته و بقیه یعنی بیش از ۸۳ درصد آن آتش‌زده شده است (۲). هم شرکت غاصب انگلیسی نفت و هم گس‌سیرسیوم فارتگس بین‌المللی نمیتوانستند و میبایست لاقلاً بخشی از گازهای حاصله از چاه‌های نفت را دوباره به چاه‌ها بازگردانند. در همان سال ۱۹۶۹ از ۴۷ میلیارد مترمکعب گازهای استخراجی در روز و فلاً ۲۱ میلیارد مترمکعب آن مجدداً به چاه‌های نفت‌خیز باقی شده است (۳). لیکن چنین اقدامی در مورد ایران نه فقط در سال‌ها و ده‌ه‌های گذشته صورت نگرفته، بلکه همین امروز نیز گس‌سیرسیوم حاضر نیست به سرمایه‌گذاری برای تنزیس و مجدداً به چاه‌های نفت، که قسمتی از سرمایه‌گذاری لازم در صنعت نفت را تشکیل میدهد، تن‌دردهد. یکی از موارد اختلاف قرارداد فروش نفت به گس‌سیرسیوم، که هم اکنون مطرح مذاکره است همین مسئله است.

با انعقاد اولین قرارداد فروش گاز ایران به اتحاد شوروی در یک دهه قبل امکان استفاده متمرکز سالانه تا ۱۰ میلیارد مترمکعب از گازهای طبیعی ایران فراهم گردید. تحویل گاز ایران به اتحاد شوروی از سال ۱۳۴۹ و با اتمام ساختمان اولین مرحله از لوله گاز سرتاسری آغاز شد. از سال ۱۳۵۱ که از این لوله با ظرفیت کامل استفاده میشود همه ساله ۱۰ میلیارد مترمکعب گاز ایران تحویل اتحاد شوروی میگردد. با فروش این مقدار گاز ایران نه فقط توانست هزینه خرید و ایجاد اولین کارخانه ذوب آهن راه‌انداز کند که هم اکنون بهره‌برداری از دو زمین‌مرحله‌ای با ظرفیت سالانه ۱۰۹ میلیون تن چدن و فولاد آغاز میگردد، پرداخت نماید، بلکه به خرید و ایجاد کارخانه ماشین‌سازی اراک، ایجاد نیروگاه‌های سدارس، و نیروگاه‌های حرارتی و صد هاطرح دیگر با استفاده از کمک فنی و اقتصادی اتحاد شوروی موفق گردید.

ظرفیت اولین لوله سرتاسری گاز ایران تنها شامل میزان گازی که به اتحاد شوروی فروخته شده، نیست. آن لوله با ظرفیت سالانه ۱۰ میلیارد مترمکعب گاز ساخته شد که میزان اضافه‌پسر صدور آن به خارج برای استفاده داخلی در نظر گرفته شده است. با استفاده از همین طرح است که امرگازرسانی به مراکز مهم صنعتی ایران در مسیر لوله سرتاسری از جنوب‌پشمال تحقق یافته و از گاز برای مصارف صنعتی و سوخت در شیراز، اصفهان، تهران، قزوین، منجیل و بسیاری نقاط دیگر منطقه روستاها استفاده بعمل می‌آید. در کتاب "نفت ایران" که از طرف شرکت ملی نفت

۱. مراجعه شود "ده سال کک اقتصادی و فنی اتحاد شوروی به ایران ۱۳۵۴-۱۳۴۴" از انتشارات حزب توده ایران ۱۳۵۴، صفحه ۳۳.

2. "Annual Statistical Bulletin 1972" OPEC, June 1973, page 11.

ایران انتشار یافته از آن می‌شود که اگر قرارداد فروش گاز ایران به اتحاد شوروی منعقد نمی‌شد ، کارگزارسانی به داخل کشور بعلت هزینه های سنگینی که این نوع طرح‌ها بر بردار ، نمیتوانست به اجرا درآید (۱) .

با وجود صد و سی ساله ۱۰ میلیارد مترمکعب گاز به اتحاد شوروی و استفاده ای که برای مصارف داخلی بعمل می‌آید ، معدنک هم اکنون بیش از دوسوم گاز تولیدی در کشور مستقیماً سوزانده شده بهر دراد میشود . مجموع گازهای حاصله از چاه‌های نفت در ایران هم اکنون سالانه به چهل و پنج میلیارد مترمکعب میرسد که مجموعاً یک سوم آن مورد استفاده است . سالانه ۳۰ میلیارد مترمکعب از گازهای تولیدی در کشور سوزانده شده و بقیه را می‌برد . در این شرایط ناگفته پیداست که انعقاد قرارداد جدید چند جانبه فروش گاز ایران به کشورهای اروپائی از طریق اتحاد شوروی چه اهمیت بزرگی برای کشور ما دارد و چه کمکی به استفاده از ذخایر گاز ایران میکند . با این قرارداد سالانه ۲۵ میلیارد مترمکعب دیگر گازهای تولیدی در کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد که ۱۰ میلیارد مترمکعب آن بخارج صادر خواهد شد و ۱۰ میلیارد مترمکعب میتواند در داخل برای استفاده صنعتی و بازرگانی مورد بهره برداری قرار گیرد .

ایجاد لوله اول سرتاسری گاز ایران استفاده داخلی از گاز به منظور سوخت راپایه‌گذاری نمود . اکنون میتوان گفت که با ایجاد لوله دوم سرتاسری گاز در مسیری از جنوب بشمال کشور امکان ایجاد صنایع پتروشیمی پایه‌گذاری میشود ، که تحقق طرح‌های مربوطه آن از نظر تمام کشور دارای اهمیت است . استفاده صنعتی از گاز در طول مسیر لوله های سرتاسری میتواند سیمای شهرها و مراکز دارای جمعیت ایران را به مرکز نظم و معتبر صنایع پتروشیمی و صنایع جنبی و فرعی آن تغییر شکل دهد و معنی واقعی کلمه به انقلاب صنعتی در ایران بیاچامد . لیکن با آنچه ما مداران رژیم ضد ملی و ضد خلقی نمی‌اندیشند ، همین مسائل است .

رژیم استبدادی شاه و دولت ایران فرصت‌های بسیار مهمی را برای استفاده بیشتر از ذخایر گاز و جلوگیری از سوزاندن آنها بهر دراد و عملاً دست‌نکسر سیوم قارتگرا در بهره برداری وحشیانه و فارتگرانه از منابع نفت و گاز ایران باز گذاشته است . مطمئناً اگر از امکانات همکاری های ایران و اتحاد شوروی در همین زمینه بهره برداری بیشتر از ذخایر گاز ایران استفاده میشد طرح‌هایی نظیر طرح کنونی ایجاد دومین لوله سرتاسری گاز ایران زودتر از این میتوانست به اجرا در آید و کشور ما میتوانست از قبل آن استفاده‌های گوناگون ببرد . لیکن چه میتوان گفت در کشوری که رژیم حاکم آن به حفظ منافع ملی در رفتوگازهای بند نیست ، از استقلال عمل در امور مهم اقتصادی و سیاسی محروم است و علاوه بر سود امپریالیسم و انحصارات فارتگرا را محراج منابع نفت و سی اعتنائی به حفظ ثروت‌های ملی را ادامه میدهد .

۳ - ضرورت تغییر در سیاست‌های موجود در امر نفت و گاز

آنچه با مختصراً برامون وضع ذخایر و صنایع گاز ایران بیان کردیم بطور عمده شامل استفاده از گازهای طبیعی میشود ، که بهر همراه نفت از چاه‌های مورد بهره برداری متعاضد میشود . استفاده سریع و صحیح از این گازها البته محتاج اتخاذ تصمیمات و چاره جوئی‌های فوری و بدون تاخیر است . در واقع و در قراردادی که در زمینه فروش گاز ایران به اتحاد شوروی و از طریق اتحاد

۱. س.م. "Нефть в Иране", Иранский Нефтяной Институт, Тегеран, 1971, стр. 122.

شوروی به کشورهای اروپائی منعقد شده ، قدم‌های مهمی هستند که برای استفاده از گازهای که از چاه‌های نفت خارج میشود برداشته شده اند .

لیکن ایران گذشته از ذخایر گاز که در چاه‌های نفت متمرکز است دارای منابع مستقل غنی گاز است . چنانکه یاد آور شدیم از لحاظ ذخایر گاز طبیعی ایران در بین کشورهای سرمایه داری و در حال رشد مقام اول و در جهان پنجم از اتحاد شوروی مقام دوم را داراست . در حالیکه استخراج و صد و رفتن ذخایر ایران بخارج از نظر تناسب میزان ذخایر و استخراج سالانه در بالا ترین حد و جهان کشور ما است استخراج و صد و رفتن با ذخایر آن در ایران در سطح بسیار نازل قرار دارد . مثلاً در حالیکه سهم ایران از کل تولید نفت خاور میانه در سال ۱۹۷۶ ، ۲۷٫۲ درصد بوده ذخایر شناخته شده نفت ایران در همان سال ۱۷٫۱ ذخایر شناخته شد و نفت در این منطقه را تشکیل میدهد (۱) - متقابلاً با وجودیکه ایران از نظر ذخایر گاز در جهان سرمایه داری مقام اول را داراست تولید گاز آن از امریکادها با کثرت و حتی چند برابر کثرت تولید گاز در هلند و ایتالیا است که ذخایر گاز آمریکا یک ششم یا هفتم ذخایر گاز ایران است (۲) .

همین مختصر نشان میدهد که در تغییر عمد هواساسی در سیاست نفت و گاز در کشور ما ضروری است . اولاً باید استخراج و صد و رفت خام ایران بهخارج به میزان معتدله‌ای کاهش یابد تا اقل تناسب معقول و قابل قبولی بین ذخایر و استخراج نفت ، که از نظر حفظ ذخایر نفت برای آینده بهره برداری بیشتر از ذخایر موجود ضرور است ، برقرار شود . ثانیاً باید تکیه اساسی بر رشد سریع و همه جانبه صنایع گاز و بهره برداری صنعتی از ذخایر آن انتقال یابد . بطوریکه ایران در کوتاه مدت بتواند مقام شایسته خود را در صنعت بازرگانی گاز طبیعی در جهان متناسب با سهم ذخایر ثروت گاز خود تحصیل نماید و عقب ماندگی را که امپریالیسم کشور ما تحصیل نموده ، مرتفع سازد . کشوری که از نظر ذخایر گاز طبیعی در جهان هم اکنون مقام دوم را داراست نمیتواند به رفیع عقب ماندگی صنایع گاز خود اقدام ننماید . در چنین کشوری باید از هم اکنون بقیانده اندیشید و شرایط لازم را برای ایجاد صنایع عظیمی گاز و صد و رفت آن در مراکز مهم مصرف فراهم آورد . در این رهگذر تکیه به همکاری‌های وسیع و همه جانبه بین ایران و اتحاد شوروی یکی از روش‌های اساسی و اصولی است .

اظهارات رئیس هیئت نمایندگی اتحاد شوروی به هنگام انعقاد قرارداد اخیر ، که در آن ضرورت ایجاد لوله های سوم و چهارم صد و رفت گاز ایران بخارج تأیید و تصریح گردید ، بیانگر آنست که در کشور همسایه شمالی نه فقط خیر خواهانه به مصالح و منافع ملی ایران مینگرند ، بلکه دست همکاری به سوی ایران دراز نموده و آید در همکاری را در برابر استفاده بیشتر از ذخایر گاز ایران می‌گشایند . آیا ما در کشور خودخواه میتوانست به تغییرات ضرور رسیدن استهای نفت و گاز خود نائل شد و امکانات وسیع بهره برداری مستقل و بیشتر از منابع نفت و گاز خود را از قوه بقول در آوریم ؟ پاسخ ما اینست که از کلیه امکانات موجود و سیما باید استفاده کرد ، لیکن نیل واقعی به این هدف با رگری پیروزی مبارزات ملی و دموکراتیک است که مردم ایران در امان مبارزه میکنند .

۱ - "مقام صنعت نفت ایران" ، روابط عمومی صنعت نفت ایران ، ۱۳۵۵ ، صفحه ۲-۵۱ .
2. С.м. "Экономическое положение капиталистических и развивающихся стран", МЭИМО, Москва, 1976, стр. 17 и 19.

توطئه بر ضد ویتنام پیروز

(اختلافات مرزی میان ویتنام و کامبوج ، حدود و سوابق آن)

از اوایل مه ۱۹۷۵ ، در مرزهای میان جمهوری سوسیالیستی ویتنام و دولت دموکراتیک کامبوج برخورد های مسلحی روی داده است که منجر به تلفات و ضایعات جانی و مالی فراوان گردیده است . این حوادث ، بمقتاس وسیع در مطبوعات بورژوازی جهان منعکس گردیده است و دشمنان صلح و آرامش در جهان ، که در حقیقت همان دشمنان قدیم د و کشور همسایه اند ، سعی کرده اند که از آن برای ایجاد آشوب تازه ای در جنوب خاوری آسیا استفاده کنند .
ما در این مقاله سعی خواهیم کرد که اطلاعاتی درباره این اختلافات و ریشه های آن در اختیار خوانندگان بگذاریم .

ویتنام و کامبوج د و کشور برادر و همسایه اند . خلقهای این د و کشور را ، سنت های بسک مبارزه دراز وافتخارآمیز ، در راه کسب استقلال ملی ، آزادی و ترقی اجتماعی بهم پیوند میدهند . آنها سالها در کنار هم ، با دشمن مشترک ، یعنی با استعمار امریکایی مبارزه کرده اند و وشادمانی این دشمن مشترک را بزرگوار کرده اند .

میان د و کشور ویتنام و کامبوج یک مرز راز زمینی بطول ۱۱۰۰ کیلومتر وجود دارد . در آب های مشترک میان د و کشور ، نه درگذشته و نه در زمان حال ، هیچگاه مرز زمینی وجود نداشته است . در ۳۱ ژانویه ۱۹۳۹ فرماندار کل فرانسوی هند و چین طبق امری ای مقرر داشت که بنا بر الزامات اداری و انتظامی ، در آبهای ساحلی ، تقسیماتی بعمل آید . ولی این بیچوجهی بعضی تعیین مرزهای دریائی نبود .

اختلاف مرزی میان ویتنام و کامبوج دارای وجوه بفرنجی است . در گذشته در آن سالها که ویتنام جنوبی کاملاً آزاد نشده بود میان دولت دست نشانده سایگون و دولت پادشاهی کامبوج و بین آن و دولت لننل ، همیشه اختلافاتی وجود داشت . در فاصله سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶ میان جمهوری برای آزادی ویتنام جنوبی و دولت پادشاهی کامبوج ، مذاکراتی برای حل اختلافات مرزی جریان یافت . ولی با اینکه مذاکرات به امضای یک سند رسمی منجر نشد طرفین مذاکره به موافقت رسیدند که مرزهای میان د و کشور ، همان مرزهایی باشد که در نقشه منتشره از طرف مقامات فرانسوی در سال ۱۹۵۴ ، تعیین شده است . در سال ۱۹۶۷ ، جمهوری برای آزادی ویتنام جنوبی و دولت جمهوری دموکراتیک ویتنام اعلام کرد که تمامیت ارضی و استقلال ملی کامبوج در داخل مرزهای موجود مورد احترام قرار خواهد گرفت . اعلام این امر ، از طرف دولت پادشاهی کامبوج ، با ابراز شادی استقبال شد .

پس از پیروزی کامل د و کشور ویتنام و کامبوج در مبارزه در راه استقلال ملی ، حزب کمونیست ویتنام و دولت سوسیالیستی ویتنام اعلام کردند که تمام مساعی خود را در راه تحکیم مناسبات

د و ستانه میان د و کشور بر اساس احترام متقابل به تمامیت ارضی و استقلال و حاکمیت ملی د و کشور برادر بکارخواهند بود .

در تعقیب همین سیاست د و ستانه بود که دولت ویتنام بعد از تخریب نیروهای مسلح کامبوج به جزیره لوکوک و توجو در مه ۱۹۷۵ و همچنین تجاوزهای زمینی ویتنام ، با دولت کامبوج تماس گرفت و برای حل اختلافات به کوشش پرداخت . در ملاقاتهایی که در سطح بالا ، در ۱ اوت ۱۹۷۵ میان د و طرف صورت گرفت ، نمایندگان کامبوج اعتراف کردند که به علت عدم اطلاعات جغرافیائی در تشخیص مرزها دچار اشتباه شده و موجب برخورد های خونین میان نیروهای مسلح د و کشور گردیده اند . طرف ویتنام با خون سردی کامل ، این توضیحات را شنید و با آزاد کردن سربازان کامبوجی که در این برخورد ها به اسارت درآمده بودند ، راه را برای حل قطعی اختلافات مرزی باز کرد . ولی برخلاف ویتنام ، دولت کامبوج تا امروز ، ۵۱۵ نفر از ساکنین جزیره توجو را که از طرف نیروهای مسلح کامبوج ربوده شده بودند آزاد نکرده است . حتی اعلام نکرده است که سرنوشته آنها چه بوده است .

در پایان سال ۱۹۷۵ و اوایل سال ۱۹۷۶ ، نیروهای مسلح کامبوج مجدداً دست به تخریب های چندید زدند . آنها ۱ کیلومتر در خاک ویتنام پیش رفتند ، ۱۱۳ نفر از اهالی مرزین ویتنام را ربودند و در برخی از نقاط پاسگاههای پلیس توده آن را مورد حمله قرار دادند و موجب تلفات جانی و ضایعات مالی قابل توجه شدند .

برای پایان دادن به این اختلافات ، در آوریل ۱۹۷۶ ، کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام و کمیته مرکزی حزب کمونیست کامبوج توافق کردند که دیداری میان رهبران بلند پایه د و کشور بعمل آید و اختلافات مرزی ، بر اساس توافق و دو جانبه حل و فصل گردد . برای تدارک این دیدار ، از ۴ تا ۱۸ مه ۱۹۷۶ مذاکراتی در بنوم پن میان نمایندگان طرفین انجام گردید . در این مذاکرات در مورد تعیین مرز زمینی میان د و کشور توافق شد ، ولی تعیین مرزهای آبی و دریاها در کار نگرفت .

در کارنامه مذاکرات ، نمایندگان کامبوج تقاضای قطع آنرا کردند و پیشنهاد های مکرر نمایندگان ویتنام را در این باره مذاکرات پس پاسخ گذاشتند . ولی علیرغم آشکالاتی که در این مذاکرات وجود داشت ، درباره یک رشته از مسائل ، از جمله سه ساله زمین توافق شد :

- ۱ - طرفین تصدیق کردند که کارمندان ، سربازان و اتباع خود را در مرزها هرگونه اقداماتی که منجر به برخورد گردد بپازارند ؛
- ۲ - هرگونه اختلاف باید با روح همدردی ، برادری و همکاری حل و فصل گردد ؛
- ۳ - کمیته سوبی بنام کمیسیون حل اختلاف تشکیل میگردد که موظف است در صورت تصادم مرزی آن را حل و فصل کند .

بعد از این دیدار ، تاملاتی اوضاع در مرز میان د و کشور آرام بود . ولی متأسفانه از اوایل سال ۱۹۷۷ مجدداً اوضاع آنجا وسعت گرفته است . در ۷ ژوئن ۱۹۷۷ ، کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام و دولت سوسیالیستی ویتنام ، نامه ای به دولت کامبوج ارسال داشتند و پیشنهاد کردند که برای حل قطعی اختلافات مرزی ، دیداری در سطح بالا ، میان نمایندگان د و کشور بعمل آید . این پیشنهاد نقشه مورد توجه و قبول مقامات کامبوجی قرار نگرفت ، بلکه بالعکس ، دامنه تجاوزهای مرزی وسعت گرفت . تجاوزهای مسلح کامبوجی ، تنها متوجه نیروهای مسلح ویتنام نیست ، بلکه در بعضی حال ، زندگی و مسکن مردم مرزین را مورد مخاطره قرار میدهد . دولت جمهوری سوسیالیستی ویتنام ، در سندی که برای توضیح زد و خورد های مرزی میان د و کشور منتشر کرده ، به تفصیل محل و

تاریخ و تلفات جانی و مالی ناشی از تجاوزهای مرزی نیروهای مسلح کامبوجی را شرح داده است. در این سند گفته میشود که حملات نیروهای کامبوجی گاهی صرفاً بطر تخریب و افسردن تلفات است و گاهی بمنظور اشغال زمین صورت میگیرد. در این تجاوزها، قوای کامبوجی به جنایات باور نکردنی دست میزنند. آتش زدن خانهها، مدارس، قتل زنان و کودکان، تجاوز به عتف به زنان، غارت آذوقه هالی و وجودن چشم دهقانان، و انهدام کارگاهها، از جمله اقدامات آنها است. آنها حتی گاهی به قتل عامهای سنگ لانه دست میزنند. در سندن منتشره از طرف حزب کمونیست ویتنام گفته میشود: "نیروهای کامبوجی، علاوه بر استفاده از توپخانه و پهاده نظام ازادوات دیگر مانند خنجر، فلاخن، پتک و غیره استفاده میکنند. استفاده از این ادوات بمنظور آنست که مصدومین ویتنامی را به دردناکترین اشکال بکشند. آنها شکم کشتگان را میدرنند، امعاء و احشاء آنها را بیرون میکشند، بینی آنها را میبرند و اجساد آنها را میسوزانند، یاد رجمه سارها و برکهها می افکنند". از اوایل مه ۱۹۷۵ تاکنون بر اثر تجاوز نیروهای مسلح کامبوجی بیش از ده هزار هکتار اراضی دایمرزی، به سرزمین های خشک و بی بار مبدل شده است.

عیرغم تمام این تحریکات، تجاوزات و جنایات، دولت جمهوری سوسیالیستی ویتنام، حتی یک لحظه از اقدام مستمر برای رفع اختلافات میان دو کشور و حل مرضی الطرفین دعای مرزی باز نایستاده است. در نامه مورخ ۷ ژوئن ۱۹۷۷ کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام به کمیته مرکزی حزب کمونیست کامبوج گفته میشود: "ما کوشش میکنیم که طل اقدامات تیروهای مسلح کامبوج را کشف کنیم ولی تاکنون باین کار توفیق نیافته ایم. اقداماتی به این وسعت، هم از نظر افراد شرکت کننده در آن و هم از نظر زمان و مکان، نمیتواند محصول نتیجه تصمیمات مقامات محلی باشد. آیا این اقدامات نتیجه کار گروهی از افراد بد کارست کمیکوشند، سنت ها و عادات همدردی، برادری و دوستی میان مردم دو کشور ما را بهم زنند؟"

در طول سالهای اخیر، هر بار که مرزهای ویتنام مورد تجاوز قرار گرفته است، دولت ویتنام بید رنگ، مقامات مرکزی کامبوجی را از آن آگاه ساخته و از آنها خواسته است که به تجاوز پایان دهند. ولی هیچگاه اقدامات مقامات ویتنامی نتیجه مطلوب بهار نیارده است. علاوه بر اقدامات حزبی، وزارت خارجه جمهوری سوسیالیستی ویتنام، از اوانه تا اکتبر ۱۹۷۷، بارها سفارت جمهوری کامبوج را در ها نوی، شفاها و کتبا، متوجه بی آمد های و خیم تجاوزهای مرزی ساخته است.

روش مقامات کامبوجی، در قبال سیاست صلحجویانه و دوستانه دولت سوسیالیستی ویتنام، تاکنون خصمانه بوده است. آنها، در نامه جوابیه خود، بنامه ۷ ژوئن ۱۹۷۷ ویتنام مینویسند: "کامبوج بهیچوجه قصد توسعه طلبی و تسخیر اراضی هیچ کشور دیگر ندارد، حتی یک وجب از خاک کشور دیگر را". در جواب پیشنهاد ویتنام مبنی بر اجرای مذاکرات مینویسند: "خواست مدتی صبر کنیم تا اوضاع در مرز آرام شود" و مقامات و طرف زمانی با هم دیدار کنند که: "امکان حصول توافق وجود داشته باشد". ولی حوادثی که پس از ارسال این نامه جوابیه در مرزهای میان دو کشور روی داده است، نشان میدهد که پیشنهاد مقامات کامبوجی، هدفی جز طفره زدن از اقدام جدی برای رفع اختلاف و در همان حال تشدید تجاوزند داشته است.

مقامات کامبوجی نمتنها نواخی مرزی ویتنام را مورد حمله قرار میدهند و مردم بیگناه را قتل عام میکنند، بلکه زندگی را بر قریب نیم میلیون ویتنامی، که از قرنهای پیش در کامبوج زندگی میکنند بسیار دشوار ساخته اند. در میان این ویتنامی های مقیم کامبوج، فراوانند کسانی که با خون و عرق خویش، در انقلاب کامبوج سهیمند، و در نبرد های ازاد بیخشن شرکت فعال داشته اند. این

ویتنامی ها را از خانه و کاشانه خود رانده اند، اموال آنها را ضبط کرده اند، و بسیاری از آنها را با قساوت کشته اند.

بررسی اسناد و مدارک، بویژه اسنادی که از طرف مقامات کامبوجی منتشر شده است، نشان میدهد، که هدف اساسی مقامات کامبوجی، از سیاست تجاوز مرزی، چیزی جز اشغال زمین های متعلق به ویتنام نیست. در برخی از اسناد بدست آمده، مقامات کامبوجی ادعا می کنند که "سرزمین کامبوج تا سالیگون کشید میشود و دیر باز و دیر پیان از طرف کامبوج اشغال خواهد شد".

حزب کمونیست آیدیده، آرموده و بیکارجوی ویتنام، که از بیکار سیمناک با امپریالیسم امریکا پیروز بیرون آمد هو یکی از بزرگترین حماسه های جنگی تاریخ بشری را ایجا کرده است. در برابر روش خصمانه رهبران همسایه کوچک خود، روشی در پیش گرفته اند که یکبار دیگر راهیست آنها را اثبات میکند. بدیهی است که ویتنام پیروزند، قادرست که با اتکا به نیروهای مسلح خود بسرعت اشغالگران راهب جای خود بنشانند. ولی دولت انقلابی ویتنام، از این روش پیروی نمیکند. بالعکس، سیاست ویتنام، سیاست کوشش برای حل اختلافات از راه صلح و مذاکره است. در قطعنامه مصوبه در کنگره چهارم حزب کمونیست ویتنام گفته میشود:

"ما باید با تمام نیروی خود برای حفظ و تکامل مناسبات ویژه میان مردم ویتنام و خلقهای لائوس و کامبوج، و برای تحکیم همدردی بیکارجویانه، اعتماد متقابل، و همکاری در از دست و تعاون در تمام زمینها، میان کشورمان و کشورهای برادر لائوس و کامبوج بکوشیم. این مناسبات باید بر زمینه اصل تساوی کامل حقوق، احترام متقابل به استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی و همچنین احترام متقابل به حقوق مشروع یکدیگر بنا شود تا هر سه کشور، که در جریان مبارزه برای آزادی ملی با هم بوده اند، بتوانند در راه ساختمان کشورهای خویش و دفاع از زمین، استقلال و شکوفائی آن نیز همیشه با هم باشند".

در سپتامبر ۱۹۷۷ کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام، در نامه ای به حزب کمونیست کامبوج چنین مینویسد: "کشورهای ما، دو کشور برادرند که با هم دوستی ژرف دارند. کوهسارهای آنها بهم می پیوندند، رود های آنها، بهم میریزند. سالهای سال، دو حزب ما و خلق ما، شانه به شانه، برای آرزوی همانند جنگیده اند، در شادی و اندوه هم شریک بوده اند... حزب و خلق ما حفظ مناسبات ویژه با کامبوج را باین امر مقدس می شمارند، هم در گذشته که با هم برضد دشمن مشترک می جنگیدیم و هم اکنون که در ساختمان سوسیالیسم هستیم".

در مورد اختلافات مرزی سیاست دولت سوسیالیستی ویتنام کاملاً روشن است. ویتنام معتقد است:

- ۱ - حاکمیت و تمامیت ارضی، امر مقدس هر ملتی است.
- ۲ - اختلافات مرزی میان کشورهای همسایه، اختلافاتی که ریشه تاریخی دارد، غالباً به کشمکش ها و گاهی کشمکش های بسپارشدیدی می کشد. از اینرو باید باین مساله توجه جدی معطوف داشت.
- ۳ - کشورهای مربوطه وظیفه دارند که هنگام برخورد با چنین اختلافات، بر اساس برابری کامل حقوق، احترام متقابل، دوستی و حسن همجواری به حل آنها، از راه اجرای مذاکرات همتگزارند.

دولت سوسیالیستی ویتنام در مورد اختلافات مرزی با کامبوج، تاکنون اکید از همین

اصول پیروی کرده است و در آینده نیز از همین اصول پیروی خواهد کرد. تمام پیشنهاد هایی که تاکنون از جانب ویتنام ارائه شده است، در این راه و با این مضمون بوده است. در قبال حوادث مرزی میان دو کشور ویتنام و کامبوج، برخی از محافل خارجی روشی در پیش گرفته اند که محل مسأله کشکی نمی کند. فی المثل، مقامات چینی، با اینکه روابط دوستانه نزدیک با رهبران کامبوج دارند، تاکنون از هرگونه اقدامی که منجر به تخفیف تشنج شود خودداری کرده اند.

فان وان دونگ، نخست وزیر ویتنام، در مصاحبه ای با خبرنگاری ویتنامی میگوید: "ما از تمام کشورهای برادر رود وستان ویتنام و کامبوج دعوت میکنیم، به شکل مثبت برای تحکیم همدردی میان ویتنام و کامبوج اقدام کنند و از هرگونه اقدامی که به دوستی سنتی میان دو کشور زبان رساند، خودداری کنند." این سیاستی است، که در همه جا، در وستان واقعی ویتنام دنبال می کنند.

مسئله تشنج ای

مخلوب؟ شکسته؟ اسیر؟
کلماتی مبتذل، مفاهمی بی معنی
و بسیار بسیار ناچسب
من نخواهم گذاشت کسی بمن چنین نسبتی دهد
من توده ای هستم، جناب آقا!
من نخواهم گذاشت کسی با نگاهی حق بجانب تحمل کند این تحقیر را
و یا بخواهد تا من ازین ابطال بسازم درای اشکبار
و یا افسانه رمانتیک
من قهرمان این عصرم
من از تاشرها، از شکستها
میسازم شادیها، پیروزیها
کس نخواهد دید هرگز اشک مرا
قبیله من پر خواهد کرد دنیا را
من از خرابهها میسازم قصرها
از رنج خود ایجاد میکنم جاودان گنجها
زیبا چو مرآید، درخشان و استوار چو الماس
من؟ دشت خشک یا غم؟
من؟ تیرگی بی پایان؟
من؟ نه من
چنتی نعم میسازم که "تجری تحتالانبهار"
روشنی جاودانه فرا میگردد جهان را لیل و نهار
کارم دیگر رو براهست، قصرم ساخته، جنتم پرداخته
ناله کسی از من نخواهد شنید
مرده منم خواهد خندید.

ر: تلخ

سیاست ترور و اختناق رژیم ادامه دارد

آقای نوری آلپسلا، وکیل دادگناه فرجام در شهر پاریس و بانوما رجوری کهن، مشاور قضائی در ایالت کالیفرنیا، طبق ماموریتی که چند سازمان بین المللی بآنان داده بودند برای بررسی محیط اختناق و تروری که رژیم شاه در ایران ایجاد کرده از ۲۴ فوریه تا ۴ مارس ۱۹۷۸ بازبیدی از ایران بعمل آورده و نتیجه بررسی هساو مشاهدات خود را طی گزارشی تشریح نموده اند. ماترجمه این سند افشاگر را که دعاوی اخیر رژیم را درباره ایجاد محیط آزاد و پایان دادن به ترور و شکنجه بطور مستند رد میکند، به نظر خوانندگان عزیز میسرانیم.

"من این ماموریترا با اتفاق بانوما رجوری کهن مشاور قضائی دفتر روابط اجتماعی کشاورزی ایالت کالیفرنیا (ایالات متحده امریکای شمالی) انجام دادم. مجمع حقوقدانان دموکرات، فدراسیون بین المللی حقوق بشر و نهضت جهانی حقوقدانان کاتولیک انجام این ماموریت را بمسأله محول کرده بودند.

هدف ماموریت ما از اینقرار بود:

- ۱ - تقاضای حضور در داریهای سیاسی محاکم نظامی،
 - ۲ - دیدار مراکز بازداشت و ملاقات با زندانیان،
 - ۳ - گرفتن تماس با پاره ای از سازمانهای حقوقدانان و حقوق بشر.
- با توجه به حوادث سختی که در ۱۸ و ۱۹ فوریه در تبریز اتفاق افتاده بود، وظایف خود دانستیم که آخر سردرباره آنها نیز تحقیق کنیم.
- ۱ - داریهای سیاسی در دادگاههای نظامی

از جانب شاه، نخستوزیرین و بسیاری از شخصیت های دولتی ایران چنین اعلام شد بود که از ماه اوت سال ۱۹۷۷ بهمد هیچگونه داری سیاسی در دادگاههای نظامی انجام نگرفته و "مخالفان تروریست رژیم" از آن پس در محاکم عادی داری شده اند. ما دلائل نادرست بودن این ادعاها را بدست آوردیم.

همچنین رسماً اطلاع داده شده بود، که برای اولین بار وکلای عادی دادگستری حق دارند در دادگاههای نظامی از متهمان دفاع کنند. این دو اطلاع در نظر اول متناقض بنظر نمی رسید، زیرا دادگاههای نظامی که محاکمات مربوط به قاچاق مواد مخدر و بزه هایی را که افراد نظامی بهنگام انجام وظیفه مرتکب میشوند، انجام میدهند، به امور سیاسی نیز رسیدگی میکنند.

اماد رواق امکان وکلای عادی دادگستری برای دفاع در دادگاههای نظامی بوسیله يك سلسله مقررات تبصیر آمیز بسیار محدود میشود: آنها باید از يك کمیسیون نظامی برای قبول دفاع کسب اجازه کنند ، و در مقابل هر دفاعی در دادگاههای نظامی قبول دفاع رایگان در داد و درسی دیگر تعهد نمایند و غیر اینگونه بآنها اجازه قبول دفاع داده شود از نظر انتظامی تابع کمیسیون نظامی هستند و نتایج انتظامات وکلای عادی دادگستری .

بهر حال دست کم در سه مورد توانستیم درباره این امر تحقیق کنیم . در این سه مورد افراد غیر نظامی که متهم به تروریسم بودند در ماه نوامبر ۱۹۷۷ ، دسامبر ۱۹۷۷ و ژانویه ۱۹۷۸ خواستار تعیین وکلای غیر نظامی برای دفاع در دادگاههای نظامی شده بودند . در هر سه مورد وکلای که آنها انتخاب کرده بودند (آقایان لاهیجی و صدر) دریافتند که از دفاع در دادگاه نظامی ممنوع هستند .

با این ترتیب برای اثبات شد که دادرسی های سیاسی همچنان در دادگاههای نظامی بعمل می آید . واضح است که ما نتوانستیم در چنین دادرسی های حضور یابیم ، زیرا بطور رسمی چنین دادگاههایی وجود ندارد .

۲- بازدید از زندانها و ملاقات با زندانیان

تقاضای بازدید از زندانها و ملاقات با زندانیان دنیا له ما مرتبها پیشین بود که آقای یکن سنات از طرف مجمع بین المللی حقوقدانان دموکرات در ماه مه ۱۹۷۷ و آقای فالوورن از طرف نهضت جهانی حقوقدانان کاتولیک در ماه دسامبر ۱۹۷۷ میبایستی انجام دهند . مجمع بین المللی حقوقدانان دموکرات از ۱۴ فوریه به مقامات مسئول ایرانی اطلاع داده بود که ما چنین تقاضایی خواهیم کرد .

در شب عزیمت ما به ایران ، سفارت ایران در بروکسل پیام زیر را به مرکز مجمع بین المللی حقوق دانان دموکرات فرستاد :

" با توجه باینکه در سال جاری ایرانی (۲۱ مارس ۱۹۷۷ - ۲۱ مارس ۱۹۷۸) برای سومین بار متوالی يك هیئت نمایندگی از جانب کمیته صلیب سرخ بین المللی با ایران خواهد آمد نمیتوان اجازه دیگری از این قبیل بدیگر سازمانهای بین المللی داد . مجمع بین المللی حقوق دانان دموکرات احیاناً میتواند با کمیته صلیب سرخ بین المللی برای کسب اطلاع تماس بگیرد . باید متذکر شد که گزارشهای کمیسیون صلیب سرخ بین المللی در اینگونه موارد منتشر نمیشود ، بلکه فقط به دولت های مربوطه داده میشود . در مورد ایران هم همینطور عمل شده است .

بنابراین برای صلیب سرخ بین المللی ممکن نیست اطلاعاتی را که احیاناً بدست آورده ، فاش کند و یا سخ سفارت ایران در بروکسل با این معناست که برای افکار عمومی بین المللی ممکن نیست از آنچه در زندانهای ایران میگردد اطلاع پیدا کند . بهر حال ما مفاد این پیام را بدست فراموشی سپردیم و روز چهارشنبه اول مارس هنگام صبح به ملاقات آقای ناظمی ، مدیر بخش جرایم خارجی وزارت اطلاعات ایران رفتیم .

آقای ناظمی که بنظر میرسید از پیامی که سفارت ایران چند روز پیش به مجمع بین المللی حقوق دانان دموکرات فرستاده بود خبر ندارد ، بهما توضیح داد که اجازه ملاقات با زندانیان در صلاحیت او نیست و تنها کاری که او میتواند بکند آنست که تقاضای ما را به مقامات صلاحیتدار اطلاع بدهد . در عین حال توضیح داد که این اقدام خوار ایجاد مشکلاتی را برای خود زندانیان در بر دارد .

زیرا آنها از ملاقاتهای فراوان روزنامهنگاران خسته شده اند و گفت شماره زیادی از روزنامهنگاران اخیراً از زندانیان سیاسی دیدار نموده اند (دست کم يك دوچین) .

از سوی دیگر ما اطلاع دیگری جز اینکه قریب یکسال پیش آقای توسن نویسنده روزنامه " لوسوآر " بروکسل از زندانیان سیاسی دیدار کرده ، نداریم .

ما آقای ناظمی خواهش کردیم نام این روزنامهنگاران فراوان را که از بازدید شدگان دیدار کرده اند ، بماند . تا این لحظه که این گزارش ننشاید شده نام هیچ روزنامهنگاری را دریافت نکرده ایم .

پس فردا ، ۲ مارس ، آقای ناظمی به هتل ما تلفن کرد و اطلاع داد که مقامات صلاحیتدار به هیچوجه بماند اجازه دیدار از زندانیان را نمیتوانند بدهند و دلیل این امتناع دقیقاً همان بود که سفارت ایران در بروکسل بماند داده بود .

با اینحال توانستیم پاره ای اطلاعات درباره بازدید شدگان سیاسی در زندانها بدست آوریم (این اطلاعات را در بخش سوم این گزارش بند " ج " خواهید یافت) .

۳- تماس با سازمانهای گوناگون

از یکسو ما با آقای حداد معاون دبیرکل کمیته ایرانی حقوق بشر تماس گرفتیم و از سوی دیگر با پاره ای از اعضای مجمع حقوقدانان ایرانی ، کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر ، کانون نویسندگان ایران ، همچنین شماره زیادی از دانشجویان و استادان و پیشوایان مذهبی .

الف - مسئله ای که بی اندازه در مذاکرات کرد این بود که بسیاری از کسانی که ما آنها را ملاقات کردیم بهمان اجازه دادند که نام و محتوای اظهارات آنان را منتشر کنیم . این مسئله بسیار مهمی است ، زیرا برای اولین بار است که ایرانیانی که دارای مقام های رسمی نیستند خطر تماس " علنی " با ناظران قضایی را بر خود هموار میکنند .

ب - ملاقات با معاون دبیرکل کمیته حقوق بشر

این کمیته که ریاست آن با شهزاده اشرف خواهر وقلوی شاه است ، سالهاست که وجود دارد . و تنها کمیته حقوق بشری است که تا زمان اخیر وجود داشته است .

آقای حداد شخصاً روز چهارشنبه اول مارس ساعت ۱۵ مارا پذیرفت و خاطر نشان کرد که این کمیته از شخصیت های بانفوذی تشکیل میشود و سالهای بسیار نقش مهمی ایفا کرده است . این کمیته شعبی در استانها دارد (در حال حاضر ۷ شعبه) و منظماً برنامه های فراوانی پاسخش میدهد . بودجه آن سی هزار دلار امریکائی در سال است که از حق عضویت ها و هدایا بدست می آید . آقای حداد اضافه کرد که ریاست خواهر شاه بر این کمیته تضمینی برای موثر بودن اقدامات آن است . حداد اضافه کرد که بخاطر نام ریاست کمیته ، کمیته مطمئن است که هرگاه به وزیر یا همسواک نامه ای بنویسد جواب دریافت خواهد کرد .

آقای حداد خاطر نشان کرد که کمیته اورا باطنی عالی با سازمان ملل متحد دارد و پاره ای از نشریات سازمان ملل متحد را تالیف میکند . او اضافه کرد که این کمیته بنحو گسترده ای در مقیاس بین المللی شناخته شده و بویژه با سازمان بین المللی عفو بشری همکاری دارد .

کمیته گاهی نامه های درباره شکنجه ادعائی در زندانها دریافت میکند ، اما آقای حداد گفت که این نامه ها تماماً از خارج می آید و هیچگاه نامه ای از يك زندانی ایرانی دریافت نکرده است . هر بار که کمیته در مورد شکنجه تحقیق کرده کشف نموده که اصولاً شخص مورد نظر با اصلاً

بازداشت‌شده و با اینکه واقعا بازداشت بود اما بهیچوجه شکنجه نشده است. او دقیقا گفت که "در بسیاری از موارد بازندان ایران را در تندرستی کامل یافتیم که در سلولی زیبا و محافظت‌انسی که حقیقتا مانند لوکریه آنها خدمت میکردند و زندگی مینمودند".

یک وکیل دادگستری عضو کمیته که اجازه یافته بود بازندان این ملاقات کند (نه تنها با زندانیان سیاسی) اعلام کرده بود که شرایط زندگی در زندانها کاملا قابل توجه است و زندانیان به حد بلندی داشته اند که در این چنین شرایط نیکویی بازداشت شده اند.

او گفت که کمیته به تمام نامه‌های دریافتی همیشه پاسخ میدهد و اینکار را بطور نظام انجمنام میدهد. با اینحال آقای حداد خاطر نشان کرد که گاه اتفاق می افتد که نامه‌ها بدون امضاء و بدون نشانی هستند. این امر مواردی است که نویسندگان کارت پستی را که فقط در آن نوشته شده "زندانین سیاسی را آزاد کنید" بدون تعیین فرستنده، به شاه یا به نخستوزیر مستقیما میفرستند. آقای حداد به ما گفت "چگونه میخواهید که ما با اینگونه کارت‌ها پاسخ بدیم بدون اینکه بدانیم از کجا می آیند؟ ما از او پرسیدیم وقتیکه نامه‌های مربوط بحقوق بشر شاه یا دولت می‌رسد کمیته ایسراپی حقوق بشر است که بجای آنها پاسخ میدهد؟ او گفت بله.

سرانجام آقای حداد خاطر نشان کرد که دولت ایران به انتشار نشسته بود که کارزار برای حقوق بشر مد روز بشود تا آنکه سیاست بسیار مساعدی برای این اشخاص پدید آورد، بلکه اقدام حکومت ایسراپ همیشه بر اساس اعلامیه‌هایی حقوق بشر و قانون اساسی ایران مبتنی بوده است. آقای حداد بعنوان نتیجه‌گیری خاطر نشان کرد که رای ایران آزادی کامل کلام و بیان، آزادی کامل تشکیل جمعیت وجود دارد و هیچ شکلی از سانسور وجود ندارد.

چنانکه بعد از خواهیم دید این اظهارات با آنچه گفته توانستیم تشخیص دهیم، تطبیق نمی کند.

تاسیس کمیته ایران دفاع آزادی و حقوق بشر

این کمیته در ماه دسامبر ۱۹۷۷ تاسیس شده و اولین اقدام آن ارسال نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل متحد در این باره بود. تمام مطبوعات از خبر ایجاد چنین کمیته ای اطلاع یافته است. کمیته از سی نفر از شخصیت‌های بسیار مختلف تشکیل شده. روشن است که این کمیته بهیچ نحو بی‌طرفی شناخته نشده، اما مسئله اساسی در واقع این است که روابطش با سازمانهای گوناگون بین المللی ضامن موجودیت آنست. نمایندگان این کمیته بهیژه خوشنود بودند که با نظارتان اعزامی مجمع بین المللی حقوقدانان دموکرات، فد راسیون بیسن - المللی، حقوق بشر و نهضت جهانی حقوقدانان کاتولیک ملاقات میکنند.

اعضای این کمیته کسانی هستند که کارزار شدیدی برای آزادی‌های اساسی و حقوق بشر سر میکنند و آنها این کارزار را بطور ملی انجام میدهند و امتحانی از ادیان و نژاد و پیش‌شان بها، ظن کردن بهما در هتل نداشتند و تمام اینها بطور غیرم حضور دستگاه معروف ساواک. در چنین وضعی است که این کمیته توانست در ژانویه ۱۹۷۸ یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران در باره تجاوز بحقوق بشر تشکیل دهد. بدیهی است که اعضای کمیته در خرد ادعای هستند و آنها با آگاهی ای که از ضرورت اقدام خود دارند و همچنین از اینکه عمل آنها متعکس کننده خواسته‌های عمیق مردم است این خطر را بجان می‌خورند.

دس انجمن حقوقدانان ایرانی

این انجمن در حال حاضر ۱۴۱ عضو دارد و در ۵ نوامبر ۱۹۷۷ تاسیس شده است.

خواستار احترام به استقلال نوابی و استقلال قوه قضائیه و بطور کلی احترام به قضایات و حقوق اساسی هر یک از افراد است. پاره ای از رهبران آن در عین حال عضو کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر هستند. اقدامات انجمن حقوقدانان ایران نظیر به هدیه‌های کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر است.

هدیه‌ها کانون نویسندگان

از ده سال پیش کانون نویسندگان ایران بوجود آمده، اما پس از مدت بسیار کوتاهی از اینجا در آن به علت ایراد فشار و تضییقات به اعضایش عملا از فعالیت بازمانده است. اما اکنون با تقسیم با پاره ای از اعضای این کانون ملاقات میکنیم. آنها هم مانند اعضای انجمن حقوقدانان و کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر، اجازه دادند که این ملاقات را اعلام کنیم. این اشخاص عبارتند از خانم طوفه صفزاده شاعر، بانوسمین دانشور نویسنده و هیوه جلال آل احمد، آقای اسلام کاظمی، آقای به‌آزادین (نام مستعار آقای اعتماد زاده) حاج سید جواد و غیره. واضح است که در شرایط فعلی نویسندگان همراه با دانشجویان، استادان، هنرمندان، گارگروانان قاضی، پزشکان، هدف فشار و ستم هستند.

نخستین تظاهرات این فشار و ستم در سال ۱۹۷۷ علیه روشنفکران در گزارش آقای لافسو روزی، و کوبل دادگستری که از طرف حقوقدانان کاتولیک در دسامبر ۱۹۷۷ به ایسراپ اعزام شده بود مندرج است.

اطلاعات و اسنادی که درباره این نوع خاص از فشار و تضییقات بوسیله این گزارش در اختیار ما قرار گرفته اند زیاد است که به تنهایی ما را از تنظیم گزارش در بگری می‌نوازید. من در گزارش حاضر چند اطلاع اساسی را منعکس میکنم:

تعدادی از مولفان هستند که آثار آنها هیچوقت و در هیچ مورد با پابین دلیل که ممکن است تالیفات آنها بایک حادثه سیاسی، اجتماعی یا مذهبی ارتباط داشته باشد و با اینکه خیلی ساده از مولفین ممنوع التالیف باشند طبع نمیشود. کافی است بگفت "از لحاظ سیاسی نامطمئن" طبعی شود برای اینکه از چاپ هرگونه تالیفی حتی کتب که کاملا فنی هستند، ممنوع گردند. مورد کاملا روشن و خیلی شناخته شده آقای بازرگان است که در سال ۱۹۵۴ رئیس شرکت ملی نفت ایسراپ بود. چون او بعنوان یک عنصر سیاسی شناخته شده برای اوجعال است که کتابی و لوسورسا علمی طبع کند (آقای بازرگان میخندید و کتابهایی درباره مسائل فنی نوشته که نمیتواند آنها را چاپ کند. حتی چاپهای قدیمی آثار او را از کتابخانه‌ها جمع کرده اند).

علی شریعتی که به محو مشکوکی در سال ۱۹۷۷ پس از آزادی‌اش از زندان در لندن فوت کرد و در حد و دست کتاب نوشته که بیشتر آنها ممنوع گردیده است.

در حال حاضر دستکم بهیستونین نویسنده وجود دارد که نشر آثار آنها ممنوع شده و انگسسر آنها فتوکپی‌های در دست او نیست نسخه از کتاب یا مقاله خود را نمی‌تواند ببرد و آنها را امضاء میکنند. آنها هم خاطر نشان کردند که قانون اساسی به آنها حق بخش فتوکپی را داده است و در نتیجه از لحاظ قانونی نمیتوان با این شیوه عمل هیچ‌گونه ایرادی وارد ساخت.

نویسندگان چندین بار تقاضای اجازه انتشار "کانون نویسندگان" را کرده اند (سه بار این تقاضا تکرار شد) ولی رژیم بعدی از برقراری روابط متوالی بین نویسندگان تریس دارد که بهیچ یک از آنها جواب نداده است. هر روشنفکری از رژیم رژیم یک سر با تیر و بند می‌آید است.

در آغاز ماه ژانویه ۱۹۷۸ اتحادیه نویسندگان برای انتخاب کمیته اجرایی خود تصمیم به سه

تشکیل مجمع عمومی گرفت . کسانی که مبتکر تشکیل مجمع عمومی بودند از طرف مقامات امنیتی احضار شدند و آنها اخطار شد که تشکیل مجمع عمومی ممنوع است . با اینحال نویسندگان کوشش دارند افکار و نظرات خود را هنگامیکه برای سخنرانی بویژه در دانشگاهها دعوت میشوند ، بیان کنند . تشکیل این مجالس سخنرانی بیش از پیش ممنوع شده است . همچنین گاهی از آنها دعوت شده که در یک مسجد برای مسلمانان سخنرانی کنند . غالباً پلیس از ورود آنها به مسجد جلوگیری کرده است . چندین بار هم صاف وساده در مسجد رابسته اند . با نتیجه حتی در مساجد هم نمیتوان آزادانه سخن گفت . مثلاً پس از درگذشت یک نفر طبق تشریفات مذهبی باید بیاد شخص درگذشته روضه خوانی بعمل آید . اما خانواده او نمیتواند آزادانه روضه خوان را انتخاب نماید فهرستی از روضه خوان ها وجود دارد که با مشورت پلیس باید روضه خوان را از بین آنها انتخاب کرد !

در ماه رمضان (سپتامبر ۱۹۷۷) عده ای نویسنده (بازرگان و پس از آن شهابی) برای سخنرانی به مسجد (قبا) در تهران رفته بودند . اما مسجد چند روز بسته بود ، هنگامی که مسجد برای خواندن نماز باز شد بهیچکس اجازه موعظه ندادند . نظایر این وضع در بسیاری از مساجد بویژه در قم رویداده است .

"آزادی" مطبوعات هم از نوع "آزادی" بیان است . سردبیران روزنامه های تهران یک جلسه هفتگی با وزیر فرهنگ و هنر دارند که با حضور ساواک تشکیل میشود . در این جلسه خط مشی عمومی آنها برای هفته بعد تعیین میگردد . علاوه بر این هر وقت یک خبر که بنظر "جالب" می آید بروزنامه ای برسد ، سردبیران روزنامه برای اینکه بقیه بدانین خبر چه باید کرد ، بایستد بوزارتخانه تلفن کنند . روزنامه ها تا آنجا پیش میروند که برای هر خبری که در آن روزنامه معروف مقالاتی ساختگی بنام او منتشر میکنند . این ترتیب است که روزنامه اطلاعات مقاله ای با مضای "مردمک" که نام مستعار بانو صفرزاده سراینده است منتشر کرده ، در این مقاله استعمال مساوی مخدرواقراط در مسائل جنسی مورد تبلیغ و ستایش قرار گرفته است . بانو صفرزاده نامه تندی به روزنامه اطلاعات نوشته و خواستار تصحیح این اشتباه کاری شده است . این روزنامه منتهمایه چنین کاری دست نزنده ، بلکه بانو صفرزاده نامه ای نوشته و تاکید نمود که محتوی مقاله و جنجالی بها کرده روزنامه بعلمت درج آن یاد شواربهای بزرگی با خوانندگان خود روپوشده است .

و - شیوه سانسور

بطور رسمی سانسور پیش از چاپ کتاب وجود ندارد . اما در واقع سانسور بسیار موثری اندازه منظمی ترتیب داده شده است : ماروز یکشنبه ۲۶ فوریه با شمس آل احمد نویسنده و ناشر ملاقات کردیم . او با توضیح داد که دستگاه کنترل مطبوعات چگونه عمل میکند . برای اینکه کتابی نشر یابد باید ابتدا در اختیار کتابخانه ملی گذاشته شود و شماره ثبت آن در کتابخانه ملی در کتاب قید گردد ، چیزی که بنظر کارملا عادی است . اما در واقع مولف باید در نسخه از کتاب خود را نه مستقیماً به کتابخانه ملی ، بلکه به وزارت فرهنگ و هنر هدیه کند که در ظرف چهل و هشت ساعت شماره ثبت رسمی آنرا باید دهند . ولی در عمل اینطور است که خانم زعیبی رئیس دایره ای که در سابقه دوم وزارت فرهنگ و هنر (پهلوی دفتر وزیر) قرار دارد و دارای ۴ نفر مشاور است یک سانسور واقعی را انجام میدهد . او مولف را احضار میکند و با پیشنهاد تغییراتی را در کتاب میدهد تا پس از این تغییرات بان اجازه انتشار دهد . (پاره ای از این احضاریه ها بنامشان داده شد) .

وقتی کتاب "غیر قابل نشر" تشخیص داده شد ، برای مولف دیگر محلی برای سؤال و جواب باقی نمی ماند و شماره ثبت رسمی هم وجود ندارد و با نتیجه حق ندارد کتاب را منتشر کند . از این بالا تر مولف باید در نسخه چاپی کتاب و نه دستنویس آنرا برای گرفتن شماره ثبت بدهد و این بدان معناست که باید تمام هزینه چاپ کتاب را از پیش بپردازد و این انهداند که با اجازه نشر آن را بخواهند در بانه . باین ترتیب وسیله بی اندام موثری برای انصراف مولف از انتشار کتاب وجود دارد . بفاظین ، نویسنده با توضیح داد که او یک نماینده بنام "کاوه" نوشته است . موضوع این نماینده داستان کهن کاوه آهنگر است که در راس یک قیام خلقی قرار داشته از موضوع نماینده روشن است که هیچگاه اجازه طبع آن داده نخواهد شد . به همین دلیل است که بفاظین ناشری را که منتهمایر لحاظ سیاسی بلکه از نظر اقتصادی چنین خطری را بر خود هموار سازد و این نماینده را چاپ کند ، نیافته است . این نماینده بعلمت وجود سانسور در ایران چاپ نشد ولی مقامات مربوطه نمیتوانند مدعی شوند که طبع این اثر هیچگاه ممنوع شده است !

شمس آل احمد با مشکلات خود شواربهای فراوانی موفق شد اجازه تجدید طبع اثری از برادرش را که عنوان آن "غرب زدگی" است بدست آورد . این اثر در ژانویه ۱۹۷۸ بمعرض فروش گذاشته شد . اما روز ۲۰ فوریه آنرا ناگهانی از تمام کتابخانه ها جمع آوری کردند .

هنگامیکه مادر ۲۶ فوریه با شمس آل احمد ملاقات کردیم با خاطر نشان کرد که از طرف پلیس برای پرس فراد احضار شده . او تمیدانست که هدف از این احضار ترساندن او است یا اینکه پس از کسب اجازه انتشار کتاب نظرشان تغییر کرده و میخواهند او را مجازات کنند . متأسفانه فرض دوم درست درآمد و روز و شنبه ۲۷ وقتی که خود را به پلیس معرفی نمود ، او را بازداشت کردند . مابعد از سبب رسمی بازداشت او آگاه شدیم : چهارمین بار بوفه که کتاب آل احمد تجدید چاپ شده اما ظاهراً شماره ثبت کتابخانه ملی که در آن قید گردیده شماره ثبت سومین تجدید چاپ آن بوده است . او اینک با اتهام جعل در سند دولتی و استفاده از آن که جرمی است با ده سال مجازات بازداشت شده !

باین ترتیب سانسوری که بطور رسمی وجود ندارد ، چنانکه دیده میشود ، بطرز خاصی وجود دارد و خیلی هم سختگیر و بر توقع است . این سانسور تا آنجا پیش میرود که بخشهایی از یک شعر را که ممکن است بعضی از واژه های آن توهم خرابکاری در خواننده ایجاد کند ، حذف مینماید . شاعر نمیتواند از رنگ سرخ یا سیاه یاد کند ، زیرا آگتن اینک گلی سرخ است ، کتایه ای مار کمبستی و بیان اینکه سیاه است تعبیری از ابله روحانیان تلقی میشود

از این نگاهل سرخ پیش از دیگر گلهها مورد توجه قرار میگردد . از گل سرخ نباید یاد کرد ، زیرا این یاد آوری ممکن است نام مبارز جوانی را که سابقاً بعنوان تروریست اعدام کرده اند ، با خاطر آورد . شماره واژه های ممنوع بیشتر از آنست که همه را در اینجا بتوانیم ذکر کنیم . با اینحال بنظر میرسد مفید باشد قسمتی از بخش کتاب "غرب زدگی" را که در زیر تحت نظر خانم زعیبی حذف را خواستار شده ، نقل کنیم تا معلوم شود واقعا این قسمت چه اندازه خرابکارانه بوده است :

" سینماهای مانعاً آموزشی میدهند و نه کمکی به تحول فکری اهالی میکنند و هجرات میتوان گفت که درین سوی عالم هر سینمایی فقط تلکی است تا هر کدام از شهر نشینان هفته ای دو تومن در آن بریزند تا ساهم داران اصلی " متروکلند وین مایر " میلیونر بشوند . سازنده فکر اهالی شهرهای ما باین سینماها هستند یا رادیوی دولتی است و یا مطبوعات کثیرالانتشار . و اینها همه در راهی

گام میزنند که به "کفر میسم" می انجامد. یعنی که همه را سرورته پیکرهای کردن، خانه‌ها مثل هم سلیبا همه یک جور - و چندان ها - وقاب و تدح ها و سروریزها و طرز تفکرها. و این بزرگترین خدای رشم بر نشینی تازه پای ما است."

این است یک نمونه از قسمتی که از طرف سانسور ایران غیر قابل قبول تلقی شده است.

اینها هستند شرایطی که نویسندگان کوشش کردند ما را از آن آگاه سازند. در حقیقت سیما ی ایران در تصویر دارد: یکی آن تصویریکه در ولت کوشش دارد از ایران در خارج از کشور بدست بدهد و دیگری آن تصویر واقعی که ایرانیان میشناسند.

ز - ملاقات با استادان و دانشجویان

در دانشگاه هم با فکرو بحث میکنند و این امر دلیل کافی برای آنستکه انسان هدف فشار و تسبیح قرار گیرد. سخنرانی، نمایش تئاتر، نمایشگاه کتاب مرتبا ممنوع میشود. با آنکه پلیس تا نونا حق ورود بدانشگاه را ندارد، مرتبا بدانشگاهها حمله و تاخت و تاز میکند و هنگامیکه استادان در حالت کرد هنوز رئیس پلیس میروند برای اینکه بگویند که پلیس حق هجوم بدانشگاهها را ندارد، استادان همانند دانشجویان بهمان عنوان مضروب میشوند...

برای کنترل کردن، سرکوب کردن و توهین کردن به هیئت معلمان هرگونه اقدامی بعمل میآید. آقای لافورون وکیل دادگستری در گزارش خود (که در بالا بدان اشاره کردیم) آزارها و عذابهایی را که خانم همانا طاق استاد تاریخ قربانی آنها شده نقل کرده است: این استاد هنگامیکه میخواسته در سخنرانی یکی از نویسندگان شرکت کند، از طرف پلیس ربوده و مضروب میشود حتی در معرض خلع و تجاوز و زنا موسی قرار میگیرد. او بلافاصله پیر از این واقعه از کارهای آموزشی بر کنار میشود. برای توجیه این کار بوسیله پخش وسیع تراکتیهای بی امان در دانشگاهها او را مورد فحش و تاسزاهای غیر قابل تصور قرار میدهند. در این تراکتها نوشته شده که این استاد زن شهوت رانی است که با هر مردی برخورد کند، هم بستر میشود و تنها مایه تاسف او اینست که در حادثه مذکور مورد تجاوز و زنا موسی قرار نگرفته است.

چیزی که بسیار قابل توجه بود موتازگی دارد، اینست که بدنبال این کارزار توهین آمیز علیه او، یکصد و شش نفر از همکارانش در نامه ای با امضای خود باین اعمال اعتراض کردند. این اعتراضی در ردیف بی سلسله اقدامات جمعی و شجاعانه بسیاری از روشنفکران ایران است که در حال حاضر معمانه خیرت برد برای بدست آوردن آزادی ها را بر خود هموار کرده اند.

یکی از استادان دانشگاه که رئیس امور اداری دانشگاه است نیاز به یک نفر منشی داشته و از رئیس دانشگاه تقاضا میکند که یک نفر را برای اینکار استخدام کند. چند روز بعد منشی تازه وارد دفتر او میشود. رئیس دانشگاه این استاد را میطلبد و با او که با رئیس دانشگاه دوستی داشته، میگوید که از این منشی تازه پرهیز کند و توضیح میدهد که: "من نتوانستم او را رد کنم اما من باید خاطر نشان کنم که ساواک او را بمن تحویل کرده است. تو باید از او بگریزی".

ح - ملاقات با شخصیت های مذهبی

ما توانستیم در قم با آیت الله شریعتمداری و در تبریز با آیت الله قاضی، آیت الله واعظی، آیت الله ها شیعی که پاره ای اطلاعات را که اینجا و آنجا در این گزارش ذکر شده بعد از آنند، ملاقات کنیم.

این مقامات مذهبی بما خاطر نشان کردند که دولت مسئول تمام تشنجاتی است که در کشور روی میدهد. آنان گفتند که تصمیم دولت برای جلوگیری از آزادی مراسم مذهبی تشنجات تازه ای را در آینده بوجود خواهد آورد. و برخلاف آنچه تبلیغات دولتی تاکید میکند، مقامات مذهبی به هیچوجه مخالف با اصلاحات ارضی نیستند، بلکه با طرز نادرست اجرای آن موافقت ندارند. آنان با شدت عنوان "مارکسیست های مذهبی" را که عمد از طرف دولت بانهاداد میشود، رد کردند. بدیهی است که آنها به هیچوجه مارکسیست نیستند و این عنوان ساختگی کوششی از طرف دولت برای سلب حیثیت آنها و برای ایجاد این ظن است که بین مارکسیست ها و مذهبی ها یک افتلاف "برخلاف طبیعت" وجود دارد.

ط - ملاقات با زندانیانی که بتازگی آزاد شده اند

این زندانیان سابق تنها کسانی هستند که از ما خواستند که نام آنها را افشاء نکنیم و دلیل آنهم بطور روشن مسئله امنیت آنهاست. من باید روی این موضوع تکیه کنم که اگر کسان دیگری را که ملاقات کردیم حاضر شدن نام خود را فاش کنند، از اینجا نباید چنین تصویری بوجود آید که این امر دلیل بر "لیبرالیزه" شدن رژیم است. هرگز چنین نیست. اما اینکه در حال حاضر بطور فزاینده ای مرد مصممانه خطر ساواک را حقیقتر می شمارند، باین امید است که جنبه همگانی بودن اقدام آنها و کمالات فکری عمومی جهان این خطر را محدود کند.

اماد مورد زندانیان سابق که بتازگی آزاد شده اند، خدای رحمتا خیلی بزرگ خواهد بود. برخلاف آنچه که بطور رسمی تاکید میشود، وضع در زندانها به هیچوجه تغییر نیافته، بلکه فقط اینجا و آنجا در بعضی سلولهای پاره ای از زندانها برخی تغییرات داده شده است تا مقامات ایرانی بتوانند ادعا کنند که بهبود چشمگیری در وضع مقام زندانها بوجود آمده است. شکی نیست که چنان در کار است. هر چند بنظر میرسد که این کار اکنون موقعی انجام میگیرد که ساواک لزوماً نخواهد اطلاعاتی از زندانیان کسب کند. تنها بهبود واقعی که پیدا شده این است که اکنون شکی نیست بطور یکسان و منظم علیه همه زندانیان سیاسی (آنطور که چند ماه پیش عمل میشد) اعمال نمیشود. دیگر شرایط زندانیان سیاسی تغییری نکرده است. آنها بی راهه ما بدیم بما گفتند که در هر سلول بیست نفر را جا میدهند. مانند گذشته ساواک تصمیم میگیرد که در چه فواصلی یک زندانی حق دارد با خانواده خود ملاقات کند. اما بنظر میرسد که ملاقاتهای خانوادگی کمی بیش از گذشته است. همچنین بزندانیان اکنون اجازه میدهند که کتاب و کاغذ و قلم داشته باشند و این امر برای بسیاری از زندانیان بهبود فوق العاده مهمی است.

با اینکه این تسهیلات خیلی جزئی است اما زندانیان پیشین از ما خواستند اعلام کنیم که این تسهیلات نتیجه فشار افکار عمومی جهانی است و تقاضا کردند که تا آنجا که ممکن است توجیه همهمه نمان را باین موضوع جلب کنیم.

۴ - حوادث تبریز

ماروز سه شنبه ۲۸ فوریه بهترین زرقتم تاد را به حوادثی که یک هفته پیش در این شهر اتفاق افتاده بود اطلاعاتی کسب کنیم.

الف - تقاضای ملاقات با دادستان تبریز

ما از آقای مساحی دادستان تبریز بوسیله تلفن تقاضای ملاقات کردیم. پاسخ او خیلی صریح

بود : " غیر ممکن است ، متاسف " .
ب - با آیت الله‌هایی که ره‌الا نامشان را ذکر کردیم (بخش ٣ بند ح) ملاقات نمودیم

این است چگونگی جریان حوادث :
بفرخوان پیشوایان مذهبی جمعیت بسیار کثیری برای انجام مراسم سنتی مسلمانان بمناسبت روز چهلم مرگ کسانیکه در ٩ ژانویه از طرف پلیس در قم کشته شده بودند ، قصد ورود به مساجد را داشتند .
بعلاصت مزاداری و بر حسب خواست پیشوایان مذهبی بسیاری از دکانها در این روز بسته بود . در تمام شهرهای کشور هم همین نحوه عمل شده بود . نکته بسیار مهم این است که تظاهرات عزاداری در تمام شهرها بدون حادثه ای انجام شده بود باستثنای تبریز .
در این شهر جمعیت قابل ملاحظه ای بخلاف مسجد بسیار بزرگی بنام حاجی میرزا یوسف روانه شده بود . ساعت نه صبح نیروهای شهریهائی اطراف مسجد موضع گرفته بودند . در مقابل جمعیت ، رئیس کلانتری ناحیه ششم تبریز (حقیقتاً) پلاکات‌هایی را که روی آنها بسیاری تجلیل از مقتولین قم شعاری نوشته شده بود ، پاره و ورود بمسجد را ممنوع کرد . پاسبانان هم درها مسجد را بستند . جوانی بنام تاج علی به رئیس کلانتری نزدیک شد و بخاطر رفتارش او را سرزنش کرد او هم جوان را هدف گرفت و کشت . در این موقع است که جمعیت جسد جوان دانشجورا در برانکار گذاشته و روانه خیابانهای شهر شد . در این مرحله باین نکته اساسی باید توجه کرد که تظاهرات مردم کاملاً جنبه مذهبی داشت و هدف آن فقط انجام مراسم عزاداری بود ؛ تشدید حوادث بعداً معلول این واقعیت است که پلیس مانع از انجام این مراسم مذهبی شد و این کار را با خشونتی بهمیانند انجام داد .
جمعیت در خیابانهای شهر بخش‌شده و شیشه های مغازه ها و بانک‌هایی که باز بود ، سنگ اندازی کرد . باید خاطر نشان نمود که در این جریان حتی از منابع دولتی هیچکس ادعا نکرده که چیزی زردیده و بیا یک شاهی از بانکها و یا مغازه ها روده شده باشد .
جمعیت تشخمگین فقط اسناد مالی بانکها را بهم ریخت ، اما هیچ جاجیزی سرقت نشد . همزمان با این جریان پلیس به تیراندازی روی جمعیت آغاز کرد ، در حالیکه ارتش بفرماندهی سر لشکر بیدآبادی از تیراندازی روی مردم امتناع نمود و به تیراندازی هوایی قناعت کرده است . برعکس ، قوای پلیسی بی پاکان با تفنگ و اسلحه کمری بروی جمعیت شلیک کردند و ما موران ساواک که در ماشین ها در کوجهای مجاور موضع گرفته بودند ، مردم را بمسلسل بستند . پس از مدتسی در همین روز واحد های تازمناهی وارد عمل میشوند . فرانسویهای ساکن تبریز چشم خود دیده اند که یک مسلسل خود کار را در خیابان اصلی (پهلوی) مستقر کرده و جمعیت را بر گبار آرمسته اند . شماره گشته شدگان را نمیتوان با اطمینان معلوم کرد ، اما بدون شک بیش از یکصد نفر است . دستکم ٦٠٠ تا ٧٠٠ نفر مجروح شده اند . در این مورد نیز بر آورد دشوار است ، زیرا بسیاری از زخمی های بعلت ترس از شناخته شدن از رفتن به بیمارستان و یا پیش پزشک خود داری کرده اند .
شانزده نفر از پیشوایان برجسته مذهبی تبریز نامه ای بدولت نوشته و جریان سرکشی این تظاهرات مسالمت آمیز و جلوگیری از انجام مراسم عزاداری طبق سنن اسلامی را افشا کرده اند .
هیچگونه گواه و مدرکی در دست نیست که وجود " تروریست های حرفه ای " را در همین جمعیت برای ایجاد این حوادث تایید کند و باز کمترین گواه و مدرکی وجود ندارد که نشان دهد جمعیت بسا

خود سلاح‌هایی که از خارج وارد شده همراه داشته است .
از سوی دیگر مطبوعات دولتی هم از ضد و نقیض گوئی اباثی ندارند . در همان هنگام که وجود شورشیان مسلح به سلاحهای وارد از خارج را تایید میکنند ، مینویسند که پاسبانها بر اثر " ضربات سنگ و باتون " مجروح شده اند و حتی " یک کار خون‌آلود " هم پیدا شده است .
بسیاری از مسئولان درجه اول دستگاه دولتی استان از استناد ارگرفته تاحق شناس ، باین دلیل که در نتیجه سهل انگاری نتوانسته اند حوادث را پیش بینی کنند ، از طرف دولت ایران مجازات شده اند .

ج - شرح این حوادث بکفایت کمزور از طرف منابع بسیاری مورد تایید قرار گرفت ؛ قطع نظر از آنچه فرانسویها برای ماتریف کردند ، یک راننده تاکسی و یک تاجر تبریزی جریان حوادث را کاملاً یکسان برای ماتوصیف کردند و اضاف نمودند که " اولین کاری که باید بشود تیرباران کردن حق شناس است " .

د - روایت رسمی درباره حوادث تبریز آشکارا برخلاف واقعیت است ؛ از یکسو شماره مقتولین (نصف با ضافه و مجروح که بعد از گذشتن اند) کاملاً غیر دقیق اعلام شده و این کار بمنظور کوچک جلوه دادن حوادث انجام گرفته است . از سوی دیگر این ادعا که یک توطئه " سرخ و سیاه " (مقصود مارکسیست ها و مذهبی هاست) در کار بود قابل اثبات نیست و از جانب تمام کسانیکه ملاقات کردیم تکذیب شد . علاوه بر این باتوجه بوضع سیاسی در ایران چنین توطئه ای کاملاً غیر قابل تصور نادرست است .

ه - پس از تبریز حوادث شدیدی دیگری در هفتم فوریه در یلوچستان ، در شهر زاهدان رخ داده است . این حوادث رسماً اعلام نشده ولی ما توانستیم اطلاعاتی درباره آنها بدست آوریم . روز یکشنبه ٢٦ فوریه نویسنده ای جامعه شناس بنام پیمان (که شغل او جراحی دندان است) دعوت شده بود که بزاهدان سخنرانی کند . دکتر پیمان که ساکن تهران است روز ٢٦ فوریه وارد زاهدان میشود و مطلع میشود که سخنرانی او از طرف پلیس ممنوع شده است و او بهتران باز میگردد . در روز بعد تظاهراتی در زاهدان علیه منع سخنرانی او انجام میگردد و بدنبال آن ، حوادث شدیدی بوجود میآید . روز ٢٨ فوریه دکتر پیمان را در تهران بناید ستوداد ستان زاهد بازداشت و به " تحریکاتی که منجر بشورش شده " متهم میکنند . وکیل او روز جمعه سوم مارس موفق میشود با دادن یک میلیون ریال (٧٠٠٠٠٠ فرانک فرانسه) ضمانت ، حکم آزادی او را از بازرس بگیرد . اما دادستان تهران با آزاد کردن پیمان موافقت نمیکند (قانون جزای ایران به دادستان حق میدهد که بعنوان بازداشت احتیاطی بازداشتی را با وجود قرار آزادی بازرس در توقیف نگهدارد) . دادستان تهران بوکیل دکتر پیمان اطلاع میدهد که فقط دادستان زاهدان میتواند درباره بازداشت ویا آزادی دکتر پیمان تصمیم بگیرد . باین ترتیب میبایست پیمان را بزاهدان اعزام دارند . به خانواده او گفته میشود که انتقال پیمان بزاهدان ممکن است بطول انجامد و سافر تا اتومبیل در مدتی نامعلوم انجام بگیرد . به همسر پیمان میگویند میتوان این کار را تسریع کرد بشرط آنکه انتقال شوهرش با هوا پیمان انجام بگیرد و او هزینه سفر شوهر و سه نفر محافظش را با هوا پیمان بپردازد !

و - همکسانیکه با آنها ملاقات کردیم ما را متوجه حوادث سختی کردند که برای ١٥ مارس در حال تفریح است . در بارشاهنشاهی تصمیم گرفته است برای تجلیل از سالروز تولد پد رشاه فعلی و موسس سلسله پهلوی تظاهرات پرسرودائی را فاندازد . یک سلسله بخشناه از طرف

وزارت دربار برای فراخواندن باین تظاهرات صادر شده است . در این میان یک بخشنامه (فوری وخیلی محرمانه) شماره ۲۴-۲۰۰ مورخ ۱۶/۱۱/۲۵۳۶ طبق تقویم ایرانی (۶ فوریه ۱۹۷۸) در تعقیب و تایید بخشنامه شماره ۶۷۸-۲۷۸ مورخ ۶ فوریه ۱۹۷۸ قابل توجه است . در تمام شهرهای ایران تمام سوتها باید در ساعت ۱۲ روز ۲۷ (۱۵ مارس) برای دعوت مردم به نشان دادن وفاداری خود ، بصدا درآید . در حقیقت یک بودجه یک میلیارد ریالی (هفتاد میلیون فرانک فرانسه) باین تظاهرات اختصاص داده شده ، آیین نگرانی وجود دارد که ایمن تظاهرات به تخریکات بزرگ ضد مذهبی تعبیر شود . تمام کسانی را که ملامقات کردیم بهم خود را از تهدید شدن این تظاهرات به حمام خون تازه ای در شهرهای بزرگ ایران ابراز کردند .

۵ - نتیجه گیری

من قبل در سال ۱۹۷۲ بعنوان ناظر حقوقی بایران گسیل شده بودم . از آن پس ناظران زیادی بایران رفته اند . تمام ناظران توافق دارند که ساواک و تروی که ایجاد میکند در همه جا وجود دارد . مردم ایران این تاثیرات را نشان بجا میگذارند که مردمی هستند و چارخقان و ستم . خصوصیت اساسی دوران اخیر در این است که مردم حرف میزنند و یک جنبشی که هدف آن بدست آوردن آزادیهاست ، پدید میآید و سازمان می یابد و رشد مینماید . تمام کسانی که مورد سؤال قرار میگیرند ، علت پیدایش و رشد این جنبش را در تارضای شدید مردم میدانند . این تارضای نه تنها ناشی از فشار و تضییقات ، بلکه از عوارض یک بحران واقعی اقتصادی است .

از این بحران در حکایتی که در ایران بسیار نقل میشود و ما میآید میاوریم بنحوی روشن یاد میشود : دهقانی ماهی ابراصید میکند و آنرا در حالیکه دستها میزند نزد زنش میآورد و میگویی : این را باینچ بپزم . زن میگویی : غیر ممکن است ، تو میدانی که کهنرچ پیدانمیشود . سپس مرد میگویی : خیلی خوب ، آنرا سرخ کن . زن میگویی محال است تو میدانی که روغن پیدانمیشود . مرد میگویی : پس آنرا کباب کن و زن جواب میدهد غیر ممکن است تو میدانی که همیزم و ذغال یافت نمیشود . مرد در حال آزرگی ماهی را برود خانه پرت میکند و ماهی که زندگی خود را باز یافته در آب میجهد و با هر جهش میگویی : " جاوید شاه ، جاوید شاه " .

این حکایت کاملاً با وضع موجود تطبیق میکند : مشکلات و گرانی وسایل زندگی ، گرانی مسکن فقیر شدن دهقانان ، مهاجرت روستائیان ، مزد های کم ، بالا رفتن دایمی هزینه زندگی ، کاهش هرچه بیشتر ارزش پول . . . اینها علل اساسی جنبش ناخشنودی مردم هستند که بپروژه با خواست نیرومند آزادیهای سیاسی پیوند می یابند . با کمال وضوح باید گفت که این جنبش رهایی بخش بهیچوجه نتیجه " لیبرالیزاسیون " ادعائی رژیم نیست . واقعیت های مندرج در این گزارش بین لیبرالیزاسیون ادعائی را رد میکند .

میتوان از نمونه تازه ای که ما باینگر خصلت رژیم است یاد کرد : مقامات مسئول ایرانی اعلام کردند که قانون عفو عمومی ای که " مخالفان رژیم " نیز از آن بهره مند میشوند ، برای حال نسو (۲۱ مارس ۱۹۷۸) اجرا خواهد شد . ماحتی این ادعا را از دهان یک دیپلمات سفارت ایالات متحده امریکا شنیدیم که در روزنامه حزم و احتیاط این مطلب را تایید نمود . در حقیقت کافی است به متن قانون عفو که در ۲۶ فوریه ۱۹۷۸ تصویب شد و پس فردای آن در روزنامه دولتی که بان انتشار یافت مراجعه شود : در موارد اقدام علیه امنیت کشور ، قانون بویز جنگ اجازه میدهد که از شاه بمنظور تخفیف ذر مدت محکومیت و یا آزادی کامل زندانی تقاضای عفو کند * (ادامه در صفحه ۵۲)

پیرامون برخی از

دست آوردهای جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی

مردم جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی که در قلب اروپا با تارخلاق و صلح آمیز خود مشغول ساختن جامعه خوشبخت و پیشرفته سوسیالیستی هستند ، در ۲۵ فوریه امسال سی امین سال انقلاب سوسیالیستی و پیروزی طبقه کارگر را تحت رهبری حزب پرافتخار کمونیست چکسلواکی جشن گرفتند . انقلاب فوریه بر رهبری حزب کمونیست ، با شرکت سایر احزاب مترقی و پشتیبانی تائپسه اهالی در شرایط مساعد تاریخی بدون برخورد های مسلحانه و خون ریزی انجام پذیرفت .

نکته جالب در این گذار مسالمت آمیز از انقلاب ملی و دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در این است که این واقعه در یک کشور پیشرفته صنعتی انجام پذیرفت که در آن سنن دموکراسی بورژوازی رسوخ داشت . این کشور در همین حال دارای طبقه کارگر پر شمار ، نیرومند و آگاه بمنافع طبقاتی خود بود ، که تحت رهبری حزب کمونیست چکسلواکی برای رهایی زحمتکشان مبارزه میکرد . تاریخ حزب کمونیست چکسلواکی از همان بدو تأسیس یعنی سال ۱۹۲۱ مشحون از تلاشها و مبارزات اصولی است که این حزب در راه تحقق هدفهای طبقه کارگر و خوشبختی همزحمتکشها و آزادی کشور از قید سرمایه بعمل آورده است .

در سالهای قبل از شروع جنگ جهانی دوم و همزمان با شدت خطر تاجران هیتلری اقدامات و تلاشهای حزب کمونیست برای تشکیل جبهه واحد همه نیروهای ملی و ضد فاشیستی به اوج خود رسید . در این دوران حزب کمونیست در کورنعمل پیش آهنگ مترقی ترین و دموکراتیک ترین نیروهای کشور و رهبر همه مپهن پرستان و افراد ضد فاشیست گردید . در حالیکه در همین زمان احزاب بورژوازی و فرمیستی در قبال تلاشهای حزب کمونیست برای تشکیل دولتی ملی متشکل از همسه نیروهای میهنی و ضد فاشیستی کارشکنی میکردند .

در روزهایی که قرارداد ننگین مشهوره قرارداد مونیخ که در آن سران کشورهای بزرگ غرب با واگذاری قسمتی از سرزمین جمهوری بورژوازی چکسلواکی بآلمان هیتلری موافقت نمودند ، حزب کمونیست چکسلواکی عملاً نشان داد که حزب طبقه کارگر نمتتها حزبی است وفادار باصل انترناسیونالیسم پرولتری ، بلکه در عین حال حزبی است کاملاً ملی و میهن پرست که برای حفظ تمامیت ارضی کشور از هیچگونه اقدام ونداکاری فروگذار نمیکند ، حزبی است با عمیقترین انگیزه های انسانی و میهنی ، حزبی است وفادار با آزادی انسان و حق تعیین سرنوشت ملتها ، در حالیکه احزابی که نمایند منافع سرمایه داران مالی و صنعتی بودند بگستاخی و تاجران هیتلری تن در دادند و عهد ها حتی کار را بهمکاری کشانیدند .

در سراسر دوران اشغال و جنگ جهانی دوم میهن پرستان کشور و راس آنها کمونیست ها

چه در داخل با مقاومت منافی و چند رجبیه های شرق و غرب مسلحانه و هم در بهترین جنگاوران علی‌الکمال فاشیستی مبارز نمودند .

در اوت ۱۹۴۴ در حالیکه ارتش سرخ تازه بمسرحات چکوسلواکی نزدیک میشد و آلمان هیتلری با وجود عقب نشینی هنوز از نیروی عظیم نظامی بهره‌مند بود ، قیام ملی اسلواکی در احاطه نیروهای فاشیستی بوقوع پیوست . این قیام مهربونشان خود را برجریان بعدی حوادث باقی گذاشت و زمینه را برای گذار بعدی از انقلاب ملی و دموکراتیک بانقلاب سوسیالیستی فراهم کرد . پس از پایان جنگ ، حزب کمونیست مایل بود که کشور از طریق مسالمت‌آمیز و محادثه و گذردن تدریجی نفوذ بورژوازی در راه سوسیالیسم گام نهد . این خط مشی از نظر شیوه عمل مسالمت‌آمیز ولی از نظر محتوی کاملاً انقلابی بود و با شرایط داخلی کشور و اوضاع جهان مطابقت داشت . در شرایط نوین جهان ، پیروزی ارتش شوروی و شکست فاشیسم باتلاش فراوان حزب کمونیست ، جبهه ملی با توجه بواقعیت وجود دولت چک و اسلواک و با توجه بوجود طبقات و قشر های مختلف اجتماعی تشکیل گردید . در سرزمین چک و هووم احزاب کمونیست ، سوسیال دموکرات ، سوسیال ملی و حزب خلق و دموکراتیک احزاب کمونیست و دموکرات برسمیت شناخته شدند و حق فعالیت از احزاب ارتجاعی و خائن که در زمان جنگ و اشغال با آلمان هیتلری همکاری کرده بودند سلب گردید .

در سال ۱۹۴۶ هشتمین کنگره حزب کمونیست در شرایط نوین تشکیل شد و خط مشی آینده حزب را تعیین کرد و بر اساس آن برنامه انتخاباتی ماه مه ۱۹۴۶ تنظیم گردید . حزب در این زمان دارای یک میلیون و یکصد هزار عضو بود ، در حالیکه جمعیت کشور فقط به ۱۲۳ میلیون نفر میرسید . حزب از انتخابات پارلمانی ماه مه بعنوان نیرومندترین حزب بیرون آمد و ۳۸ درصد مجموع آراء را بدست آورد . بدین ترتیب برای اولین بار در تاریخ جمهوری چکوسلواکی صد حزب کمونیست ، کفایت گوتوالد بعنوان نخست‌وزیر کشور برگزیده شد .

کمونیست‌ها در انجمن های شهر هم موفقیت‌های درخشانی کسب کردند و بطوریکه در ۱۲۸ انجمن از مجموع ۱۶۳ انجمن شهر بعنوان صدراعظم انتخاب گردیدند .

در اولین برنامه دولت موقت به نخست‌وزیری صدراعظم کمونیست ، تهیه قانون اساسی جدید ، برنامه دو ساله عمرانی ، صنعتی کردن منقطعاً عقب افتاده و کشاورزی اسلواکی ، بالابردن سطح زندگی اهالی و مسائل حیاتی دیگری پیش‌بینی شده بود . بدینوسیله است این برنامه مترقی و اقدامات اساسی دولت مواجعه با مخالفت و کارشکنی نمایندگان بورژوازی و قشرهای مرتجع گردید . لذا احزاب شعار جلب اکثریت طاعت را در پیش گرفت و در عمل اکثریت مطلق مردم پشتیبانی خود را از حزب کمونیست و برنامه دولت نشان دادند . ارتجاع که شاهد نضج بیشتر نضج تودهای در میان مردم بود یقین حاصل کرد که در انتخابات آتی پارلمانی که میبایستی در سال ۱۹۴۸ انجام شود با شکست فاحش روبرو خواهد شد ، لذا بانواع مخالفتها و کارشکنیها متوسل گردید ، در حالی که در زندگی عملی ، حزب کمونیست و دولت مشغول اجراء و ادامه برنامه عمرانی دو ساله بودند . تضاد بین حزب کمونیست و وفاداران بشعارهای آن از یکطرف و بورژوازی و قشرهای مرتجع از جانب دیگر هر روز عمیق‌تر میشد . طبقه کارگرها هشیاری کامل مراقب جریان وقایع درون کشور بود .

روز ۲۰ فوریه ۱۹۴۸ دوازده نفر از وزرای وابسته با احزاب سوسیال ملی ، دموکرات و حزب خلق استعفا دادند تا بدینوسیله دولت موقت ملی را عملاً ساقط کنند . کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکی طی اعلامیه ای جریان وقایع و استعفا دوازده نفر وزیران وابسته با احزاب مخالف را

که عطشان میان اصول مصوبه جبهه ملی بود با اطلاع مردم رسانید . روز بعد ، در ۲۱ فوریه تظاهرات اجتماعات دامنه داری در سراسر کشور صورت گرفت و کارگران و زحمتکشان در کارخانه ها و بناها و ادارات و موسسات صنعتی و دولتی ، شهر و ده با ایجاد ارگانهای انقلابی و سیاسی موسوم به " انجمن های اجرائی جبهه ملی " دست زده و به تشکیل دسته‌های مسلح موسوم به " گارد ملی " پرداختند . بدین ترتیب همه یقین حاصل نمودند که کارگران و زحمتکشان در صورت لزوم ، ولو بصورت مسلح ، از دست آورد های سالهای بعد از جنگ و انقلاب دفاع خواهند کرد . ارتجاع که از پشتیبانی دولت‌های امپریالیستی برخوردار بود به جلب ارتش و همچنین مقاومت رئیس جمهور در برابر نخست‌وزیر قانونی و حزب کمونیست امید داشت ، اما در عمل وقایع مطابق خواست مردم موفیق نیروهای مترقی جریان یافت و ارتش نیز پشتیبانی خود را از جبهه ملی اعلام کرد . در ۲۵ فوریه سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور وقت ، دکتر بنش تحت فشار همه جانبه نیروهای ملی و مترقی رهبری حزب کمونیست در حالیکه تظاهرات اجتماعات عظیم خیابانی در جریان بود ، استعفا و وزاری دوازده گانه را قبول و طبق قوانین جاری و رعایت اصول پارلمانی کفایت گوتوالد صدراعظم کمونیست چکوسلواکی را مجدداً مأمور تشکیل کابینه جدید کرد . بدین ترتیب بحران دولتی و تشنج سیاسی با شکست کامل مرتجعین و موفقیت احزابی که بجبهه ملی وفادار یا تمایز شده بودند پایان رسید و قدرت دولتی به طور کامل و برای همیشه در دست جبهه ملی به سرکردگی حزب کمونیست چکوسلواکی قرار گرفت . بدینسان در شرایط مساعد داخلی و خارجی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور پیشرفته صنعتی از راه مسالمت‌آمیز و بصورت پارلمانی پیروز گردید و قدرت دولتی در دست طبقه کارگر و متحدین آن به رهبری حزب کمونیست قرار گرفت .

گذار مسالمت‌آمیز از انقلاب ملی و دموکراتیک بانقلاب سوسیالیستی و پیروزی طبقه کارگر و تشکیل دولت انقلابی و تجدید سازمان جبهه ملی با شرکت همه احزاب مترقی کشور منجمله حزب سوسیالیست ، حزب دموکراسی خلق و غیره تحت رهبری حزب کمونیست چکوسلواکی زمینه مساعدی برای پیشرفت اجتماعی و رشد اقتصادی فراهم نمود .

با آزادی کامل نیروهای مولد از قید و بند مناسبات تولید سرمایه داری کشور در راه تکامل سرهمی قد نهاد . همه وسائل تولید کشور بکار افتاد ، مزدی نفع‌بخش بیکاری بطور مطلق از میان برداشته شد بلکه باتأمین برابری کامل حقوق زنان با مردان ، میلیون هان از زنان و دختران کشور به مشاغل جدید و فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی جلب شدند . فعالیت همه جانبه اقتصادی و رشد توسعه نیروهای مولد اعم از وسائل تولید و نیروی کار بزرگی اقتصادی ، علیرغم محاصره اقتصادی کشور از طرف دولت‌های سرمایه داری ، جنب و جوش نوینی داد .

بطوریکه میزان تولید اجتماعی فقط در ظرف پنج سال به پیش از و برابرسید . همزمان با رشد اقتصادی سطح دستمزدها بالا رفت و رفاه مادی و اجتماعی بیشتری تأمین گردید . زیرا در سیستم سوسیالیستی هدف اساسی تولید و هرگونه فعالیت اقتصادی تأمین رفاه کارگران ، زحمتکشان و بهبود زندگی همه افراد کشور است .

بهترین شاهد رشد اجتماعی و اقتصادی و پابزرترین گواهی بهبود زندگی مردم جمهوری

شکوفان سوسیالیستی چکوسلواکی کارنامه سی ساله این کشور صنعتی تکامل یافته است که اساسی ترین خطوط آن بقرار زبراست :

تولید اجتماعی در ظرف سی سال به میزان بیش از شش برابر رسیده است . درآمد خالص ملی از آهنگ رشدی با میانگین تقریباً ۶ درصد در سال برخوردار بوده است و بدین ترتیب از سال ۱۹۴۸ تا زمان حاضر تولید سالانه درآمد خالص ملی به میزان پنج برابر ونیم رسیده است . هم آهنگ رشد درآمد ملی ، مصارف شخصی اهالی کشور یعنی مصارفی که افراد از درآمد نهائی شخصی خود تا مین میکنند و بهای آنرا از حقوق و درآمد خویش میبرند از افزایش یافته است . سطح اینگونه مصارف شخصی بطور سرانه با مقایسه با سال ۱۹۴۸ بیش از چهار برابر شده است . ذکر این نکته لازم است که در کشورهای سوسیالیستی مصارف شخصی که باید از بود جعفری و خانوادگی پرداخت شود فقط بخشی از مصارف زندگی اهالی را تشکیل میدهد ، زهراد ولست بانواع مختلف وسائل رفاه اهالی را از بودجه عمومی تا مین میسازد و هر ساله مبالغ کلانی برای بالا بردن سطح زندگی افراد کشور اختصاص میدهد . نمتنها بهداشت و آموزش و پرورش بکلی رایگان و همگانی است ، بلکه دولت برای ثابت نگه داشتن قیمت بسیاری از خدمات و کالاهای مورد مصرف عمومی کمکهای قابل توجهی مهذول میدارد . مثلا بعلت پرداخت قسمت اعظم مخارج مربوط بوساطت نقلیه عمومی از طرف دولت ، کرایه آمد و رفت با انواع وسائل نقلیه ام از اتوبوس و مترو وغیره بحدی ارزان است که برای کسانیکه از جهان غرب بکشورهای سوسیالیستی سفر میکنند تعجب آوزاست . اطفال تا سن ۱۵ سالگی حتی از پرداخت کرایه ناچیزی که بزرگسالان میپردازند بکلی معافند . کرایه خانه بسیار ارزان است . مثلا کرایه یک آپارتمان مجهز بدستگاه حرارت مرکزی و سایر وسایل زندگی مدرن باد نظر گرفتن مخارج سوخت دستگاه حرارت مرکزی حدود ۱۰٪ و بدون محاسبه آن کمتر از ۵٪ میانگین حقوق اهالی است . بلیط ورودی سینماها ، تماشاخانه ها ، سالنهای کنسرت بسیار ارزان است زیرا بیش از سه چهارم قیمت واقعی آنها را دولت میپردازد .

قیمت عمدتترین و اساسی ترین کالاها ای مصرف عمومی مثلا گوشت ، نان ، برنج ، شیر ، کره وغیره تقریباً ثابت ماند و فقط در مورد بعضی از کالاها اندک افزایش یا تقلیل داد شد است و شاید در تصور نکنجد که مردم کشور مثلا میتوانند شیر را با قیمتی ارزانتر از سی سال پیش خریداری کنند در حالیکه میزان حقوق ها در این مدت تقریباً ۴ برابر شده است . علت آنست که اکثر کالاها ای مورد مصرف عمومی از مالیات معاف و در بسیاری از موارد دولت حتی قسمتی از قیمت تمام شده را هم میپردازد تا قیمتها در سطح نازلی حفظ شود . مثلا از بودجه کشور تقریباً یک سوم بهای تمام شده کره ، حدود یک پنجم بهای گوشت و بخشی از بهای تمام شده بسیاری از کالاها ای دیگر پرداخت میگردد .

برای درک این نکته وقبول امکان و عملی بودن چنین سیاستهای اقتصادی باید به دو واقعیت اساسی توجه داشت . نخست ریشه و پایه یازدهنهای اقتصاد سوسیالیستی که با اجرای ملی کردن وسائل تولید و پایان دادن به بهرهکشی از انسان زبهنای اقتصاد شکوفان سوسیالیستی پایه گذاری میشود . دوم نحوه مدبریت و اداره اقتصاد کشور و شیوه تقسیم درآمد ملی که در خدمت انسان و برای خوشبختی اهالی است . برای درک عمیق تر امکانات شگرف سیستم اقتصاد سوسیالیستی و برتری آن بر سیستم سرمایه داری به بررسی بیشتر تکامل اقتصادی و اجتماعی جمهوری چکوسلواکی که دیوار بدیوار کشورهای رشد یافته سرمایه داری غرب مشغول ساختمان زندگانی

نوینی است میپردازیم . این بررسی رابسالهای هفتاد میلادی که سالهای بحران جهان غرب است محدود میکنیم .

پنجمین برنامه توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور که سالهای ۱۹۷۱ تا پایان ۱۹۷۵ را در بر میگیرد ، بمنظور رفاه اهالی و تامین هرچه بیشتر احتیاجات مادی و معنوی آنان هدفهای بزرگ و انجام وظائف خطیری را طرح ریزی نمود که در آن زمان عملی بودن آنها مورد تردید بسیاری از اقتصاد دانان جهان غرب قرار گرفت . طبق این برنامه میبایستی درآمد خالص ملی سالانه ۱۰ درصد یعنی در دوران پنجساله حدود ۲۸٪ رشد یابد . طبق این برنامه رشد صنایع کشور در طول برنامه حدود ۳۴ تا ۳۶ درصد و رشد تولیدات کشاورزی ۱۴ درصد و افزایش تولیدات ساختمانی ام از ساختمانهای صنعتی ، همگانی و شخصی و مسکونی ۳۴ تا ۳۶ درصد تعیین و پیش بینی شده بود . در رشته صنایع ، تکامل صنایع شیمیایی و ماشین سازی از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و میبایستی با آهنگی سریعتر از آهنگ رشد صنایع کشور و مجموع رشد یابد . برنامه پنجساله رشد تولید ماشینها را ۴۵ درصد پیش بینی میکند یعنی در حقیقت تولید ماشین آلات در دوران برنامه میبایستی به میزان تقریباً یک برابر ونیم برسد . این چنین رشد و تکامل عظیمی در کشوری صنعتی و پیشرفته که تولیدات صنعتی آن در سال ۱۹۷۰ به مثابه سال پایه در سطح پیشرفته ترین کشورهای صنعتی جهان قرار داشت هدفی بسیار عظیم بود .

کارگران ، مهندسان ، متخصصین و همفکرانشان با تجربه و ما هرچکوسلواکی در ظرف دوران پنجساله ۱۹۷۱-۱۹۷۵ تحت رهبریهای خرد مندان حزب کمونیست کشور نه تنها بطور متعادل و هم آهنگ به برنامه های هفتگی ، ماهانه و یکساله با کار و فعالیت خلاق خود جامه عمل پوشاندند و بدینسان ارقام پیش بینی شده در برنامه پنجم تبدیل به واقعیت عینی گردید ، بلکه با کارزاینده خود که بگفته سمدی " سرمایه جادوانی " است از هدهدهای برنامه پنجم هم بمسئول فراتر رفتند .

رشد درآمد خالص ملی بجای ۲۸ درصد پیش بینی شده به رقم ۳۲ درصد رسید . در صنایع رشد تولیدات صنعتی در مجموع به رقم ۳۸ درصد و در رشته ساختمان این رشد بجای ۳۴ درصد پیش بینی شده به میزان ۴۸ درصد رسید . با توجه به کمبود نیروی کار در این نکته لازم است که دست آورد های دوران برنامه پنجم در مرحله اول مرهون افزایش بازدهی کار بود . بطوریکه پیش از ۹۰ درصد رشد همه تولیدات در مجموع مرهون افزایش بازدهی کار از طریق بکار بردن ماشینهای مدرن تر ، مدبریت بهتر و ابتکارات تازه حاصل شده است .

عامل موثر دیگر رشد اقتصاد کشور عمیق تر شدن تقسیم بین المللی کار و همکاری متقابل و بیشتر کشورهای سوسیالیستی است .

بدیهی است از نتایج حاصله تولید و تکامل اقتصاد ، همه افراد کشور استفاد میکنند . مثلا در طول برنامه پنجم میزان خرید کالا های صنعتی از جانب اهالی ۳۷ درصد افزایش یافته است اکنون خانواده ای نیست که صاحب تلویزیون ، ماشین رخت شویی ، یخچال و متوسط ۲ رادیو و سایر مایحتاج صنعتی مصرفی نباشد . در رشته ساختمان فقط طی برنامه پنجم تعداد زیادی کوی کستا جدید با گنجایش پذیرش سی هزار کدک ساخته شده و کار افتاده است . در این مدت ۴۷ استخر جدید ، ۲۴۰ ورزشگاه ، ۳۷۰ استاد بوم ورزش جدید ساخته شده و طی این مدت به اهالی ۶۱۴ هزار خانه و آپارتمان نوساز مجهز شده و وسائل منجمله دستگا ههای حرارت مرکزی تحویل شده است . با توجه باینکه جمعیت کشور در پایان برنامه یعنی سال ۱۹۷۵ فقط ۱۴۸ میلیون نفر

بوده و بافرض اینکه هر خانواده شامل ۳ الی ۴ نفر باشد باین نتیجه میرسیم که بطور تقریب از هر هفت خانواده کشور يك خانواده یا آپارتمان جدید دریافت کرده است . اکثریت مطلق این خانه‌ها به جوانانی که تا ز مهتکلی خانواده دست میزنند داد میشود (زیرا افراد مسن تر همگی صاحب خانه و مسکن میباشند) .

از آنجا که تا مین هر چه بیشتر و بهتر ما به احتاج مادی و معنوی مردم قانون اصلی اقتصاد سوسیالیستی است در برنامه پنجساله جدید یعنی برنامه ششم کشور رساله های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰ با زهم رشد سریع اقتصاد طرح و پیش بینی شده است . در طول برنامه ششم بر پایه ارقام سال ۱۹۷۵ (که در آن مثلا تولید صنایع حدود یک سوم بیشتر از سال ۱۹۷۰ ، تولید ساختن حدود ۱۵۰ برابر سال ۱۹۷۰ بود) بایستی تولید درآمد خالص ملی ۲۷ تا ۲۹ درصد تولیدات همفرشته های صنعتی بطور متوسط ۳۲ تا ۳۴ درصد و تولید فرآورده های کشاورزی ۱۴ تا ۱۵ درصد و ساختن و خانه سازی ۳۵ تا ۳۷ درصد افزایش یابد . نمودارهای سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ (دو سال اول برنامه ششم) شاهد تحقق برنامه ها در رشته های مختلفه اقتصاد کشور است . کشور سوسیالیستی چکوسلواکی مانند سایر کشورهای سوسیالیستی راه رشد و تکامل اقتصادی خود را در تکامل علم و تکنولوژی ، در افزایش بازدهی کار از راه تجهیز نیروی کار با وسایل کامل تر و مدرن تر و بهبود کیفیت کالا ها و محصولات خویش می بیند . این سیاست اقتصادی توأم با توسعه و تعمیق تقسیم بین المللی کار بطور اعم و تعاون و همکاری بیشتر کشورهای سوسیالیستی نوید بخش موفقیت های بیشتر و ضمان رشد و تکامل آینده اقتصاد جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی است .

خلقهای چکوسلواکی علی رغم تمام توطئه ها و تبلیغات جهان غرب و ملی رفم تمام اشک تساح ریختن های دشمنان نظام سوسیالیستی و دموکراسی سوسیالیستی در باره " بهار پراگ " کار سازنده خود را در راه تحقق آرمان های والا ی زحمتکشان همچنان ادامه میدهند و روز — روز کامیابیهای بیشتر بدست میآورند .



(دنباله " سیاست ترور و اختناق رژیم ادامه دارد ")

سرانجام لیبرالیزاسیون ادعایی چیز دیگری جز آنچه که آقای لاروشوگو گفته است نیست ؛ " سالو سی احترام رد یلت است در قبایل فضیلت " . شاید هم خطرناکتر زیر اشکال تازه ای بخود فشار و تضییقات کمافی السابق شدیدا است . مردم ایران خود بار مقاومت در برابر استبداد را بدوش گرفته و برای فراهم آوردن وسائل رسیدن بآزادیهای اساسی فدای کارانه کوشش میکنند و در انجام این وظیفه دشوار و اساسی نیساز به کمک وسیع افکار عمومی جهان دارند .

در شماره دهم فوریه سال ۱۹۷۸ روزنامه " پروادا " مقاله ای تحلیلی زیر عنوان " امپریالیسم و کشورهای آزاد شده " به قلم دکتر در رشته تاریخ پروتنتس انتشار یافته که بعلت اهمیت که دارد ، مترجمان را با کسب اختصار در اختیار خوانندگان عزیز مجله " دنیا " قرار میدهم .

امپریالیسم و کشورهای آزاد شده

در هفتمین دهه سده کنونی تضاد میان امپریالیسم و کشورهای آزاد شده به محدث گرائید . خلقهای این کشورها به اتکا به تغییر تناسب نیروها در عرصه جهانی و برخورداری از پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی و با استفاده از روند و خامت زدائی به کامیابیهای نوینی نائل آمدند . شکست های سیاست امپریالیستی ، طراحان آنرا بر آن داشت که در استراتژی و تاکتیک سیاست نو استعماری تغییراتی دهند و آنان را وارد نمود که برای تحقق اهداف خود راههای تازه ای را جستجو نمایند .

۱

واقعیات گواه بر آنست که طی سالهای اخیر رهبریک از سمت های عمد مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای کشورهای آزاد شده تحولا تجدی و حتی کبفی حاصل شده است . درست در همین سالهاست که کاخ آخرین امپراتوری استعماری در هم فرو ریخت و چنانکه رفیق بزرگف خاطر نشان نموده ؛ میتوان گفت که بطور کلی اشکال کلاسیک سیستم مستعمراتی امپریالیسم دیگر از بین رفته است " . از ۱۶۰ کشور موجود در جهان ، اکنون متجاوز از ۹۰ کشور ر نتایج بهر افتادن سیستم استعماری استقلال کسب کرده اند . برج و باروی آخرین دژهای نژادگرایان متزلزل شده است . در مبارزه علیه نواستعمار سیاسی کامیابیهای چشمگیری بدست آمده است که در سرنگونی رژیمهای دست نشانده در هند و چین بنحود رخشانی متجلی گردید . در پاره ای از کشورهای افریقا رژیمهای نواستعماری برانداخته شد و تعدادی از کشورهای جنوب خاوری آسیا ، افریقا و امریکا لاتین بهمانها و موافقت نامه های غیر بر حقوق تحمیل شده از جانب دول امپریالیستی را فسخ کردند . استقلال سیاسی کشورهای نواستقلال هر چه بیشتر محتوای واقعی کسب میکند .

مرحله کنونی رویارویی کشورهای آزاد شده با امپریالیسم قبل از هر چیزی با تشدید مبارزه در راه محدود ساختن و برانداختن استعمار این کشورها از جانب جهان سرمایه داری مشخص میشود . این پدیده بطور عمده در دوره وابسته بهم متجلی میگردد . یکی از آنها ملی کردن مالکیت شرکتیهای خارجی است . این کار که در گذشته هم انجام میگرفت ، اکنون چنان مقیاسی بخود گرفته که به پدیده های با کیفیت تازه تبدیل شده است و طبق آمار تقریبی روند ملی کردن در متجاوز از چهل کشور نواستقلال

دارای سمت گیرهای گوناگون جریان دارد. امواج ملی کردن از پروتاهندوستان و ازلیبی تا ماداگاسکار را دربر گرفته و بر انحصارات بین المللی مقتدر روسا سرسیستم استعمار نو استعماری که از جانب سرمایه مالی جهانی ایجاد گردیده، ضربات جدی وارد میآورد.

جنبه دیگر مبارزه در واقع برای نخستین بار پدید آمده است. کشورهای آزاد شده منظره "نظم نوین اقتصادی" را مطرح کرده و از آن دفاع میکنند و خود را تجدید سازمان بنیاد ی در روابط اقتصادی با جهان امپریالیستی هستند. قبل از هر چیز دفاع مشترک این کشورها از منافع خود و وحدت روزافزون آنها در برابر امپریالیسم و همچنین تاثیر نفوذ جهان سوسیالیسم مواضع آنها را در این زمینه تقویت میکند. این اقدامات بویژه در ارتباط با تشدید معضل مواد خام و زمانیکه اقتصاد کشورهای عمده سرمایه داری به واردات مواد خام وابستگی بیسابقه ای پیدا کرده، اهمیت و قاطعیت بیشتری کسب کرده است. حتی ایالات متحده امریکا که دارای منابع نفتی بزرگی است اکنون تا ۴۸ درصد نفت مصرفی خود را از خارج وارد میکند.

ملی کردن مالکیت انحصارات با دامنه ای چنین وسیع و اقدامات مشترک برای استقرار "نظم نوین اقتصادی" در واقع امری بمنزله آغاز چرخش تازه ای در مناسبات میان کشورهای آزاد شده با امپریالیسم است و چرخشی که از لحاظ پس آمد های خود دارای چنان اهمیتی است که با تلاشی امپراتوری مستعمراتی میتواند قابل قیاس باشد.

همه این تحولات موجب آن گردید که امروز کشورهای که در گذشته در اسارت ویردگی بسر میبردند، در سیاست جهانی نقش مهم و روزافزونی احراز کنند. در این روند که بد رجعات متفاوت شاخص تمام دوران پس از جنگ را تشکیل میدهد اکنون مرحله مهم جدیدی پدید آمده که تشدید و توسعه فعالیت جنبش کشورهای خارج از جهان ها (کشورهای غیر متعهد) بازتاب آنست.

تحکیم مواضع کشورهای آزاد شده در مبارزه ضد امپریالیستی با درگونیهای عمیق درونی در این کشورها پیوند نزدیکی دارد. این درگونی ها به قطع نهائی پیوند با گذشته استعماری در زمینه های سیاسی و اقتصادی و مناسبات اجتماعی و فرهنگی و معنوی منجر میگردد. این پروسه راه همواری را طی نمیکند و بر سرآمان فرازونشیب هائی وجود دارد و حتی در مواردی سیر قهقرا سی می پیماید و باد شواربهای بزرگی مواجه میشود.

وضع اقتصادی بسیاری از کشورهای نواستقلال بنحوی چشمگیر تغییر یافته است (اگرچه در موقعیت آنها در مجموع اقتصاد جهان سرمایه داری تغییر اساسی نییاد پدید نیامده).

سهم صنایع در تولید ناخالص ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پیشین اکنون به حدود ۱۵ درصد بالغ شده است. در این کشورها تعداد زیادی کادری متخصص (بطور عمده با کمک کشورهای سوسیالیستی) پرورش یافته است (اگرچه هنوز هم مسئله کارشناسان از مسائل مجبرم این کشورها بشمار میآید).

اکنون سمت راه رشد تقریباً همه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پیشین درگیر مشخص شده است. کشورهایی که راه رشد سرمایه داری را برگزیده اند چه از لحاظ سطح وجه از لحاظ خصلت رشد دارای وضع متفاوتی هستند. پاره ای از آنها با اینکه اقتصادشان در اثنای آید های دوران استعمار همچنان وضع نا هنجار دارد بطور عمده به سطح متوسط رشد سرمایه داری نائل آمده اند. کشورهایی نیز که اقتصاد آنها را بطور مشروط میتوان سرمایه داری "وابسته" نامید با کشوری که میکوشند ضمن رویارویی با نواستعمار در مسیر استقلال ملی با حفظ نظام سرمایه داری پیش بروند، وضع متفاوتی دارند.

رشد سرمایه داری و بطریق اولی در مسیر استقلال ملی، تضاد میان کشورهای آزاد شده و امپریالیسم را ازین نمیرد و حتی آنرا تضعیف نمیکند، بلکه تنها این تضاد را تغییر شکل میدهد و عنصر تضاد های میان کشورهای سرمایه داری را به آن وارد میکند. لنین ثابت کرده است که امپریالیسم ضمن تسریع آهنگ رشد سرمایه داری در کشورهای تحت اسارت... مبارزه علیه اسارت ملی را تشدید میکند (مجموعه کامل آثار، جلد ۳۰، ص ۱۳۲). چنانکه تجربه کشورهای نواستقلال نشان میدهد این گرایش امروز هم وجود دارد. گروههای معینی از بورژوازی محلی میکوشند در روابط خود با انحصارات امپریالیستی نقش طرف معامله برابر حقوق را داشته باشند.

نتایج رشد در کشورهایی هم که سمتگیری سوسیالیستی را برگزیده اند یکسان نیست. بطور کلی روند حوادث مبدع این واقعیت است که گرایش به راه رشد با سمت گیری سوسیالیستی گرایش است که از اطاق مبارزه رهائی بخش خلقهای آسیا و افریقا نشات میگیرد و بر رغم همه مشکلات و در مواردی ناکامیهای گذرا از نو تجدید و تکرار میشود. دایره کشورهای که راه رشد با سمت گیری سوسیالیستی را برگزیده اند، گسترش یافته و تعدادی دیگر از کشورهای مواضع نیروهای انقلابی و دموکراتیک استحکام مییابد. در زندگی اقتصادی و سیاسی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی که از موجودیت بسیاری از آنها ۲۰ - ۱۵ سال میگذرد، چنانکه در بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان گردید، پیشرفتهای نوینی در سمت ترقی و تعالی بدست آمده است.

مشخص شدن هر چه روشن تر سمت رشد کشورهای نواستقلال به تغییر تناسب میان جنبه ملی و جنبه اجتماعی در مبارزه رهائی بخش، تشدید تضادها و تضادات طبقاتی و به گسترش دامنه این تضادها بنحوی که تعادلت را در برگیرد، منجر میشود. البته این جریان اغلب به اشکالی انجام میگیرد که حاکی بر فقدان مرز بندی طبقاتی بارز و مشخص و تقویم کامل ملی است. با اینکه در اینجا خصلت ملی، ضد امپریالیستی و ضد استعماری تکامل اهمیت درجه اول خود را از دست نمیدهد، ولی مبارزه طبقاتی از آنجمله برای حل مسائل ملی و رهائی بخش، بهیچاز پیش به عامل قاطع تبدیل نمیشود.

قشر بندی طبقاتی در جهان مستعمرات و نیمه مستعمرات پیشین در روابط میان این کشورها با نیروی روزافزونی منعکس میشود و موجب پیدایش تضادها و تضاد ماتی میگردد که در مبارزه مشترک آنها علیه امپریالیسم تاثیر نامطلوب و در دناکی باقی میگذارد. مناسبات سرمایه داری در تعدادی از کشورهای آزاد شده و رشد طبقات استعمارگر در آنها به آن پروسه های مترقی هم که در این کشورها جریان دارد خصلت تضادی میبخشد. مثلا نیروهای معینی در این کشورها میکوشند در سیاست جهانی خط مشی "مقابله یکسان" را اجرا نمایند و تفاوت های اصولی میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای سوسیالیستی را از نظر دور آرند. بعلاوه محدود شدن امکانات انحصارات برای غارت مستعمرات و نیمه مستعمرات پیشین گاه موجب ثروتمند شدن قشرهای ممتاز لایقی این کشورها میگردد و آنها را ازین امکانات مالی تا زمینفع ارتجاع و امپریالیسم استفاد میکنند.

۱

موفقیت های کشورهای آزاد شده در مبارزه ضد امپریالیستی، بالا رفتن روزافزونی نقش بین المللی آنها در ارتباط با سیر عمومی اوضاع در جهان، نواستعمار را در چارچوب های بحرانی نمود. این مطلب، هم در مورد سیاست نواستعماری و هم در باره شکل های وابستگی تحمیلی از جانب نواستعمار صادق است. رویداد های سالهای اخیر رهبران دول امپریالیستی را وادار نمود که در ارزیابی خود در باره اهمیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای نواستقلال برای جهان سرمایه

داری بازنگری کنند .

تدوین کنندگان استراتژی امپریالیستی ناگزیر شد ندکف نسبت به کشورهای مستعمره وابسته پیشین توجه بیشتری معطوف دارند . نوسازی و " مدرنیزه کردن " سیاست نواستعمار بنظر د مسازکردن این سیاست با واقعیات معاصر و ویژگیهای مبارزه رهایی بخش خلقها آغاز گردید . قبل از هر چیز مجموعه تدابیری طرح ریزی شد که باید به تدریج رشد سرمایه داری " وابسته " در کشورهای آزاد شده برپایه اشتراک پایدار و پرشتاب آنها در تقسیم کار بین المللی سرمایه داری ، مساعدت کند .

امپریالیستها ضمن تحقق این سیاست در مواردی به گذشتههای معینی تن در میدهند و میگویند راه حلهای نسبتا قابل قبولی برای محافل حاکم کشورهای نواستقلال بیابند . در عرصه اقتصاد که امپریالیسم دارای مواضع نیرومندی است و کشورهای آزاد شده فعلا دارای موقعیت آسیب پذیری هستند مساعی فراوانی بکاربرد میشود . فاصلهمیان این کشورها و دول امپریالیستی در مورد یک رشته شاخصهای مهم اقتصادی همچنان رو به فزونی است . در حالی که در سال ۱۹۶۳ میزان سرانه تولید ناخالص ملی در مستعمرات و نیمه مستعمرات پیشین ۱۲۵ بار کمتر از کشورهای صنعتی پیشرفته سرمایه داری بود ، در سال ۱۹۷۴ این نسبت به ۱۶۱ بار رسید (یعنی ۳۲۱ دلار در مقابل ۴۵۰ دلار) . میزان وامهای کشورهای آزاد شده طبق پارهای از آمارها ، تقریبا به ۲۰۰ میلیارد دلار بالغ شده است ، که البته اجرای سیاست اقتصادی مستقل از جانب این کشورها را دشوار میسازد .

در سیاست نواستعماری ، ایجاد نه فقط رشتههای فرعی ، بلکه احداث پاره ای از رشته های صنایع بنیادی و از جمله صنایع سنگین در کشورهای آزاد شده پیش بینی شده است (هدف اصلی از ایجاد صنایع سنگین صد و فرآورده های آن به کشورهای سرمایه داری است) . در واقع برای کشورهای مستعمره و وابسته پیشین نقش فرعی تولید کننده مواد خام و کشت و صنعت برای جهان سرمایه داری در نظر گرفته شده است .

هم اکنون میتوان گفت که وابستگی علمی و فنی کشورهای آزاد شده یکی از عوامل اساسی است که حتی پیشرفته ترین آنها را از لحاظ اقتصادی ، به تبعیت از امپریالیسم وادار میکند . سرمایه های خارجی و شرکت های چند ملیتی بعلت نقش عمده ای که در روند صنعتی کردن کشورهای آزاد شده دارند ، بنوع خود وابستگی این کشورها را به امپریالیسم تامین میکنند . سهل سرمایه های خصوصی از کشورهای سرمایه داری بکشورهای آزاد شده ، در سالهای ۱۹۷۶-۱۹۷۵ به ۱۸ میلیارد و ۳۲۶ میلیون دلار رسید که یکبار ونیم بیش از سالهای ۷۴-۱۹۷۳ و ۲۳ بار بیش از سالهای ۷۲-۱۹۷۱ بود . تصادفی نیست که دول امپریالیستی در مناسبات دوجانبه خود با کشورهای در حال رشد و در گرد هم آیی های بین المللی درباره " رسالت " سرمایه های خصوصی خارجی بصورت گوناگون تبلیغ میکنند و خواستار امتیازاتی برای آنها هستند .

بدین ترتیب استراتژی نواستعماری با حفظ ماهیت خویش با در نظر گرفتن امکاناتی که انقلاب علمی و فنی پدید میآورد فقط در شیوه ها و اشکال خود تغییراتی میدهد . این استراتژی حالا هدف خود را تا همین سطح بالا ترشده اقتصادی (البته اقتصاد سرمایه داری) در کشورهای آزاد شده قرار داده و شیوه ها و اشکال وابستگی مزورانه تری را بکار میگیرد . در واقع امپریالیسم برای حل آن معضلی که در تمام دوران پس از جنگ با آن رو به رو بوده و توانائی حل آنرا نداشته (یعنی تضعیف خصلت ضد امپریالیستی مبارزه کشورهای آزاد شده ، تامین پیروزی مناسبات سرمایه داری در این

کشورها ، تحکیم مبانی سرمایه داری " وابسته " یا سرمایه داری " عقب مانده " (کوشش های تازه ای بکار میبرد .

امپریالیست ها در مقابل خواست کشورهای آزاد شده مبنی بر استقرار " نظم نوین اقتصادی " تاکنیک اشکال تراشی و کشاندن این کشورها به مذاکرات و مباحثات بی نتیجه را در پیش گرفته اند . آنها میگویند درجهبسته کشورهای آزاد شده تفرقه ایجاد کنند و استفاده از مشکلات اقتصادی این کشورها و قشر بندی اجتماعی - سیاسی روز افزون در جهان مستعمرات و نیمه مستعمرات پیشین آنها را به صرف نظر کردن از این خواست عادلانه وادار سازند .

در شیوه های سیاسی تحقق خط مشی اجتماعی و اقتصادی نواستعماری نیز پدیده های تازه ای به چشم میخورد . نواستعمار در دوران تلاشی سیستم مستعمراتی ویژه از آغاز سالهای شصت و دو خط مشی در زراد خانه خود در اختیار داشت و در گذشته هر یک از آنها برای کاربرد در چارتر تدبیر بود . یکی از این دو خط مشی ، بر سر کار آوردن رژیمهای دیکتاتوری قهری بود که آشکارا از امپریالیسم پیروی میکردند و مخالف هرگونه تحولی بودند . خط مشی دیگر پشتیبانی از رژیمهای اصلاح طلب معتدل بود که ظاهری بورژوازی و موکراتیک داشتند . امپریالیسم با این کار میخواست اقتضادر جهت وسعتی از نیروهای اجتماعی را به مسیر سرمایه داری " وابسته " جلب نماید . با روی کار آمدن دولت جدید در ایالات متحده امریکانگه بر شیوه های رفیعیستی لا اقل در پاره ای از مناطق جهان مستعمرات و نیمه مستعمرات پیشین بنحوی چشمگیر افزایش یافت (البته بدون منتفی شدن مسئله پشتیبانی از رژیمهای دیکتاتوری نظامی) . نواستعمار منافع خود را با منافع قشرهای اجتماعی فوقانی در تعدادی از کشورهای آزاد شده که برای جنگ آوردن ثروت های هنگفت از تشدید بحران در زمینه مواد خام و انرژی استفاد میکنند پیوند میدهد . اکنون نوع جدیدی از همکاری مالی که در گذشته بیمابته بود برقرار میشود که هدف آن " پیوند دادن " منافع محافظ حاکم و بورژوازی بزرگ و نظم بر د کشورهای آزاد شده با منافع سرمایه های خصوصی و دولتی کشورهای امپریالیستی است . در همین حال نواستعمار و ارتجاع محلی اقدامات سیاسی خود را علیه نیروهای ترقیخواه در بسیاری از مناطق جهان هماهنگ میسازند و بدین ترتیب نوع جدیدی از اختلاف جهانی نیروهای ارتجاعی با خصائص ویژه خود بوجود میآید .

یکی از اشکال اینگونه همکاری بازگرداندن " دلارهای نفتی " به کشورهای صنعتی رشد یافته سرمایه دار است . در نتیجه این امر در سالهای ۷۶-۱۹۷۵ مبلغ ۲۲ میلیارد دلار فقط به ایالات متحده امریکا بازگشت نموده است . از دلارهای نفتی همچنین برای شتاب دادن به رشد سرمایه داری و توسعه روابط بازرگانی و اقتصادی با جهان امپریالیستی نه تنها در کشورهای تولید کننده نفت بلکه همچنین دیگر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پیشین و نیز برای اعمال فشار بر سیاست کشورهای نواستقلال شرقی استفاد میشود .

سیاست استعمار نو برای ایجاد کانون های " خرده امپریالیستی " بمثابة تکیه گاههای استوار خود در مناطق مختلف " جهان سوم " هرچه آشکارتر نمودار میشود . این سیاست در کشورهای آسیا - بحرله اجراء میآید که رژیمهای حاکم در آنجا بطور کامل از سیاست امپریالیسم تبعیت میکنند و امپریالیسم حاضرات با این شرایط از ادهای برتری جو پانته آنها در مناطق مربوط پشتیبانی کند . این کشورها بایمتی بمثابة عامل موثر مبارزه علیه کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی وضد امپریالیستی در خاور نزدیک ، منطقه خلیج فارس و دیگر نواحی عمل کنند و اکنون نیز عمل میکنند . گرایش فزاینده بسوی " نواستعمار " جمعی نیز یک پدیده نووشایان توجهی است . با وجود

تفاوت در خط مشی ایالات متحده آمریکا و کشورهای عضو سازمان مشترک اروپا در روابط با کشورهای آزاد شده و با وجود رقابت های آنان در این زمینه ، امپریالیست ها میگویند از شدت تضاد های درونی خود که در سالهای اخیر نحو آشکارتری بروز میکنند ، بکاهد و اقدامات خود در زمینه مبارزه علیه جنبش های رهایی بخش ملی ها هنگی ایجاد نمایند و بکنوع " تقسیم کار " در میان خود بوجود آورند .

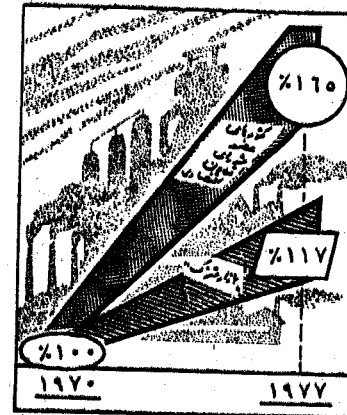
چنین کند هر صدمجهائی با ارتجاعی ترین نیروها در جنبه واحد قرار گرفته سهمی از این " تقسیم کار " را بعهده خود گرفته است .

امپریالیسم در سیاست با کشورهای آزاد شده که سمت گیری سوسیالیستی را برگزیده اند تاکنین ویژه ای بکار میبرد . در مورد این کشورها بجای خصومت آشکار سیاست بظاهر دوستانه ای اعمال میشود که عملاً پرده ساتری است برای تلاشهای سرسختانه امپریالیسم بظهور منحصرف کردن این کشورها از سمت گیری سوسیالیستی . در ضمن برای این کار از انواع شیوه ها و وسائل استفاده میشود ؛ از اقدامات قهری گرفته تا کوشش برای تجدید حیات ارتجاع به کمک اهرمهای سیاسی - اقتصادی واید فوئولیک .

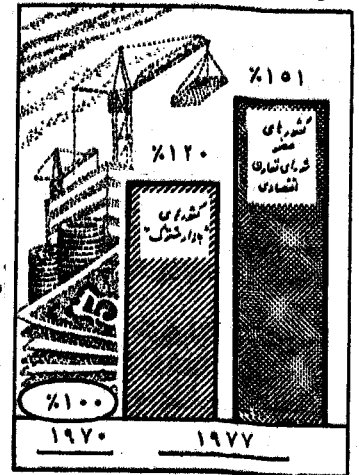
بدین ترتیب نقشه های نو استعماری برای کشورهای نواستقلال خطرناکی جدید در بر دارد . در همین حال این نقشه ها نموداری از ضعف و پیوسیدگی ریشه های استعمار و نواستعمار است . زیرا احان امپریالیستی این نقشه ها به امکانات تاریخی واراده و تمایلات خلقهای کشورهای آزاد شده که کاخ سلطه استعماری را واژگون کرده اند ، کم به امید هاند . . .

دلایل کافی وجود دارد که در آینده نزدیک در سیستم وابستگی نو استعماری که بوسیله امپریالیسم بروزی ویرانه های امپراتوری های استعماری برپاشده ، شکاف های جدید بوجود خواهد آمد .

در میدان مسابقه دو نظام مختلف اجتماعی - اقتصادی



رشد تولید ملی



رشد درآمدهای ملی

در باره وابستگی و وابستگی انسان

(بررسی برخی اندیشه های اولیه کارل مارکس درباره روابط فرد و شخصیت و جامعه)

جامعه ، بمثابة يك ارگانيسم ، تشبها از طریق فعالیت افرادی که زنده ، ذی شعور و صاحب اراده هستند ، میتواند رشد و عمل کند ، در حالیکه آگاهی و شعور افراد قادر نیست سزای این تکامل را در رگل آن درک کند . به همین جهت مارکس میگوید : " تاریخ اجتماعی انسانها ، همیشه تاریخ تکامل فردی آنهاست " (کلیات مارکس و انگلس بروسی - ج ۲۷ ، ص ۴۰۲) . چرا " فرد " این اندازه در تکامل نوع (جامعه) نقش دارد ؟ آنها این " فردیت " و این رابطه خاص ما بین فرد و نوع و این نقش خاص فرد در تکامل نوع ، ویژه همه موجودات زنده است ؟ باین سؤال مارکس پاسخ میدهد : " انسان نوعی ، فرد خاصی است و درست همین خاص بودن هست که از انسان " فرد " میسازد و او را بهموجود واقعا فردی اجتماعی بدل میکند " (ج ۴۲ ، ص ۱۱۹) . یعنی در دسته و گله های جانوران ما با نوع مرکب از " افراد " و " افراد نوعی " سروکار نداریم . خاص بودن فرد انسانی را مارکس در آنجا میداند که با زندگی نوع ، حالت خاصی است از زندگی فرد و با زندگی فرد ، تجلی عامی است از زندگی نوع . در توضیح این سخن میتوان گفت که مارکس همانطور که بخواهد خود " کالای خاص " بودن " نیروی کار انسانی " را روشن کرد که عبارت است از ارزشی که بهر از ارزش خود ارزش میسازد ، همانطور که زندگی انسان را بمثابة فرد نوعی روشن نمود ، یعنی فردی که با نوع ، رهیوند در بالکنیکی است بدین ترتیب که با زندگی نوع بشری حالت معینی است از زندگی افرادی که آنرا تشکیل میدهند و با زندگی فرد انسانی تجلی و تظاهرات کلی زندگی اجتماعی است . به دیگر سخن شکل زندگی جامعه را شکل زندگی فردی معین میکند و شکل زندگی فردی جلوهگاه شکل زندگی اجتماعی است . در جهان جانوران مثلا زنبوران عمل یا موران و راسو ها و بگوشن ها ما با " زندگی فردی " و " فرد نوعی " روبرو نیستیم ، بلکه این نوع است که وجود دارد ، اصالت دارد و همه واحد های آن اجزا " این نوعند و همین جهت تاریخ خاص خود را نمی آفرینند و بخشی از تاریخ آنها میشوند . مارکس در مانیفست میگوید : " رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد جامعه است " (ج ۴ ، ص ۴۴۷) (۱) .

۱ - تقرباً در زمینه نظریه تفکر بزرگ قرون وسطایی ما خواجه نصرالدین طوسی در " اوصاف الاشراف " مینویسد : " چون اشخاص نوع انسان در بقا " شخص نوع به یکدیگر محتاجند و وصول ایشان به کمال بی بقا " منتفع ، پس در وصول به کمال محتاج به یکدیگر باشند و چون چنین بود کمال و تمام هر شخص بدیگر اشخاص نوع او منسوط بود ، پس بر او واجب بود که معاشرت و مخالطت با آنها " نوع خود کند بوجه تعاون ، و الا از فاعده هدالت منحرف گشته و به سبب جور منصف شده . "

این ارقام و نمودارها تفاوت جدی میان آهنگ رشد کشورهای سوسیالیستی عضو شورای تعاون اقتصادی و کشورهای سرمایه داری عضو " بازار مشترک " اروپا را بخوبی آشکار میسازد .

اما فرد انسانی که تاریخ را میسازد، بدان سبب از طرف مارکس "فرد نوعی" یا "مسئود نوعی" نام گرفته که با کار و کوشش خود سازنده محیط طبیعی و اجتماعی خود و شرایط وجودی خود است. مارکس در آثار اولیه خود (دستنویسهای اقتصادی و فلسفی) متذکر میگردد که انسان موجودی است که جهان خود و وجود خویش را می آفریند؛ در جهان این آفرینش است که نسج تاریخ انسان بافته میشود. مارکس میگوید: "خود تاریخ بخشی واقعی تاریخ طبیعت و شکل گیری طبیعت انسانی است". انسان، چنانکه گفتیم علاوه بر خود سازی، به بازسازی طبیعت هم در جهت نیازهای خود دست میزند و یک "طبیعت دوم" طبیعت اصلاح شده بدست انسان ایجاد می کند. به همین جهت مارکس در آثار خود از دو نوع طبیعت یعنی از "طبیعت خالص" و "طبیعت انسانی شده" (آثار اولیه - چاپ سال ۱۹۵۶، صفحه ۵۹۴) سخن میگوید، لذا تاریخ انسان که خود جزئی از تاریخ طبیعت است با ایجاد طبیعت دوم، تاریخ طبیعت را به جزئی از تاریخ انسان بدل میسازد و این از ویژگی فرد انسان که "فردی نوعی" است، حاصل میگردد و آنرا در نزد هیچ موجود زنده دیگری نمی بینیم.

به بحث خود ادامه میدهم:

"فرد نوعی" یا انسانها که در تاریخ شرکت میکنند، همیشه "شخصیت" نیستند. مارکس میگوید "شخصیت" شکل عالی است که نتیجه تضاد نوع و فرد است. تضاد نوع و فرد در آنست که نوع از فرد اطاعت از قوانین خود می طلبد ولی فرد علیه قوانین نوع، برای ایجاد محیطی که با خواست های وی در مسازد، نبرد میکند، در جهان این نبرد "شخصیت" زائیده میشود. تضاد بین "فرد" و "نوع" بنظر مارکس تضاد بین "ماهیت" (فرد) و "وجود" (نوع) است که در فلسفه سکولاستیمیک غرب و شرق بصورت بحث اصالت ماهیت و اصالت وجود مطرح بوده است. خود زائی سیستم اجتماعی از طریق حل و هموار کردن این تضاد، انجام میگردد. فرد، با استفاده از تضاد های تاریخ، به گنجه مارکس، خود را به "شخصیت" بدل میکند، یعنی از لشکر خاکستری رنگ افرادی که موضوع (ابژه) تاریخند، نه واضع (سوزه) آن، مخلوق تاریخند، نه خالق آن، ساخته تاریخ هستند و نه تاریخ ساز، بسبب این یا آن حادثه جدا میشود، برجسته میشود، بالا میآید و نقش نیرومندی در حل تضاد فرد و نوع، در حل تضاد انسان و تاریخ ایفاء میکند. شیوه هستی شخصیتهای گذشته مارکس در حرکت دائم بین تعریف های متضاد خود است مانند شیوه زندگی "روح مطلق" عارفان وحدت وجودی که در تجلی دائمی در پدیدهها و اشیاء متنوع، گه وجود خود را آشکار میکنند. یا بقول مارکس مانند "سرمایه" که در تجلی دائمی خود در حالات سود، بهره، رانت و غیره، هستی خود را ظاهر میسازد. شخصیت انسانی نیز با ایفاء نقشهای مختلف تاریخی، سرشت خود را متجلی میکند. مارکس میگوید شخصیت که یک "شکل عام" یا "واضع عام تاریخ" است از تجسم شخص خود می طلبد که به همه تعینات و کیفیت های خارجی بهمانه شرط لازم و ضرورت کامل نیروهای ذخیره شده در وجود خود، نیروهای بالقوه خود، بنگرد، در عین حال این تعینات و کیفیت های خارجی هستی خود او، اموری خارجی، غریبه و سپری و غیر حقیقی هستند. چنانکه اشکالی که روح مطلق عرفانی بخود میگرد و با اصطلاح "خلع ولبس" (جامه کنی و جامه پوشی) بی روی آن، برای ذاتش اصالت ندارد، بلکه با این جامه پوشی و جامه کنی تنها و خود را نشان میدهد و آن جامهها برایش اموری غریبه و سپری هستند (۱).

۱ - مولوی میگوید: چون بصورت آمد آن نورسره / شد عدد چون سایه های کنگره.

همینطور است در مورد سرمایه که در تطور اشکال مختلف، نیرو و استعداد نهان خود را میتوانست نشان دهد. "شخصیت" هم در جلوه گریهای تاریخی خود در مبدع، آن مناسبات و اشیاء و پدیده ها را که با آنها سروکار دارد، مانند اموری سپری و غریبه بدرومی افکند و "هر لحظه بشکلی بت عیار درآید" و نغمه ای دیگر میزند و نقش دیگر ساز میکند و گاهی دیگر به پیش بر میآید.

لذا اگر بخواهیم درجه بندی کنیم ما با طبیعت خالص، طبیعت دوم انسانس شده، نوع موجودات زنده ای که مرکب از افراد نیست، نوع موجود زنده (انسان) که مرکب از افراد (افراد نوعی) است، فرد نوعی و سرانجام شخصیت تاریخی سروکار داریم. این یک سیر تکامل از خود آگاهی و خود سازی موجود زنده را در تاریخ طبیعت نشان میدهد که خود آن حالت عامی از تاریخ انسانی است.

مطالبی که مارکس در اطراف این مسئله در آثار مختلف خود نوشته و مقول معروف باشیوه تیره بیان هگلی است و حتی برخی آنرا بقایای هگلی و آنتروپولوژیک (آدمی گرایانه) در اندیشه مارکس دانسته اند، برعکس مطالبی است از جهت علمی بس مهم که ما کوشیدیم آنرا ساده کنیم و بشکافیم تا برای خوانندگان کمتر مجرب مقلات فلسفی روشن باشد. آنچه که گفته شده است البته باید با دقت و تمرکز خواننده شود تا از مقولات و تعریف های مربوطه، تصور دقیق و درست بدست آید.

به سخن ادامه دهیم.

این مباحث را مارکس از همان آغاز ویژه در "دستنویسهای اقتصادی - فلسفی" و سپس به همراه همرزم بزرگ خود انگلس در ۱۸۴۵ در "ایده فلولوژی آلمانی" و غیره به بحث و بحث و عنوان فلسفه بافی های مجرد پیش نموده و از آن نتیجه گیریهای خاصی را اراده کرده است. مارکس بر آنست که تضاد بین نوع انسان (یعنی زندگی اجتماعی) و فرد انسان (یعنی نیازمندیهای زندگی فردی) در جوامع طبقاتی (که این تضاد در آنها شدید است) موجب بروز "ناخویشتنی" است، یعنی ماهیت آدمی را از وی باز میستاند و بصورت کالا، دولت، مذهب، آداب و رسوم و غیره بروی مسلط میگردد و انسان را به سوی "دوگانگی" میکشد یعنی حق و تکلیف را از هم جدا میکند و انسان را وامیدارد که یکی خودش باشد، یکی برای جامعه، یا به سخن دیگر روابط بین انسانها را به روابط سالوسانه بدل میسازد، شخصیت انسانی را مسخ و مخدوش میکند و آنچه را که Homo duplex نام دارد.

جامعه سرمایه داری بهر از همه جوامع برجسته کرده است که بین ترقی لا ینقطع غنا و ثروت و تکامل انسانی از سویی و تنزل روز افزون افراد انسانی، فقر و روحی و اسارت وی شخصیتی آنها (لا اقل در میان اکثریت مطلق) از سوی دیگر، تضاد عمیقی وجود دارد. مارکس در "دستنویس های فلسفی - اقتصادی" این تضاد را مطرح میکند و از خود میپرسد: چگونه باید از این تضاد جلوگیری و بر این تضاد غلبه کرد؟

جامعه سرمایه داری (مانند دیگر جوامع مبتنی بر بهره کشی) کار را، که مضمون و هدف زندگی انسان است، و با افزایش معجز آسای آن انسان خود را آفریده و تاریخ را می آفریند، به افزایش آلوده پول درآوردن و برای از گرسنگی نمردن، مبدل کرده و این بزرگترین ناخویشتنی (Aliénation) است که جامعه بهره کش ایجاد کرده است. مارکس میگوید تسلط مالکیت خصوصی بدان معناست که کار برای کارگرمی غریبه است و به ماهیت انسانی او ربطی ندارد. وی مینویسد: "کارگردار خود هستی خود را تسجیل نمیکند، بلکه نفعی مینمایند، خود را خوشبخت احساس نمی کند، بلکه بدبخت

احساس میکند و انرژیهای روحی خود را آزادانه رشد نمیدهد، بلکه فرسوده میسازد و طبیعت جسمی (فیزیکی) خود را تنه میزند و نیروهای روانی خود را ویران میگرداند. لذا کارگرنیسا در شرایط نبودن کار خود را خوشبخت احساس میکند. بدین سبب کارش را او طلبانه نیست، اجباری است و کاری است تحصیلی. نیاز او طلبانه بکار نیست بلکه وسیله ارضاء همه دیگر نیازمند بهاست" (ج ۴۲، ص ۹۰).

این بنیادی ترین نقدی است که مارکس بر جوامع بهرکشی وارد میسازد. این جوامع اجتماعی است که محبتترین ماهیت انسان، کارسازنده او را، کارآمد نمند و آگاهانه او را، که بکلی ویرکت آن، طبیعت را بازسازی میکند، خود را میسازد، به فرد نوعی بدل میشود، به شخصیت بدل میشود، تاریخ را می آفریند، از یک نیاز به یک اجبار، از یک هدف به یک وسیله تبدیل میکند.

از همان اولین نوشته های مارکس (که مبلغان ضد کمونیستی سعی دارند آنرا در نقطه مقابل نوشته های دیگرش بگذرانند) تا بدین آثار او، این مسئله مانند رشته سرخ رنگی دیده میشود. آری مارکس بعد از جای طرح مسئله از زاویه ناخوشیستی ماهیت انسان، آنرا از راه تحلیل مشخص اقتصادی جامعه سرمایه داری، مطرح ساخت و نقولت اقتصاد را بر موقولت فلسفی افزود و ولی این دو چیز اندیشه مارکس در نهایتهما هنگی و در ادامه یکدیگر است و در اینجا سخنی هم از "مارکس جوان" و "مارکس پیر" نمیتواند در میان باشد.

بحث خود را در نهایت می گویم:

پس چه باید کرد که انسان، این فرد نوعی که بوسیله جامعه بهره کش در چارنا خوشیستی شده تضاد بین خود و جامعه را حل کند و به وارستگی (Emancipation) دست یابد؟

مارکس وانگلس در "ایدئولوژی آلمانی" مینویسند در حالیکه شرایط اجتماعی جوامع بشری قبل از استقرار سوسیالیسم برای آن جوامع (که در آن قانون بهره کشی مسلط است) امری غیربسیار و ناتانی (غیرارگانیک) نیست، برای جامعه سوسیالیستی که در آن بساط بهره کشی برمی افتد ناچاره امری غیربیموناتی (غیرارگانیک) بدل میشود و کار و بهره بکار برای خود، به خودکوشی بدل میگردد که میتوان با استفاده از یک اصطلاح زبانی پهلوی آنرا "خوشکاری" نیز نامید.

(در زبان پهلوی خوشکاری بمعنای اجراء و وظائف پیوسته میس است، در اینجا ما این واژه را با محتوی تازه ای عرضه می داریم). مارکس متذکر میشود که تا قبل از بدایش تقاضای بین نیروهای مولده با مناسبات تولید، در رهمنون (کمون) ابتدایی انسانی کار انسان خوشکاری و خودکوشی بود و وارد بنیادین خوشکاری در سوسیالیسم و منتها در سطحی به مراتب عالی تر تجدید میگردد. همین رهایی کاری که ماهیت انسان را بهوی باز میگرداند و فضا معنوی فرد انسانی را تامین میکند. مارکس مینویسد: "کمونیسم که بناگذاشته سیرگشته تاریخ به بدید میآورد، منتها نظامی است که در قیاس با سرمایه داری، رشد نیروهای مولده را به مراتب افزونتر میسازد، بلکه نظامی است که در همین حال آنچنان شکلی از زندگی اجتماعی را برای انسانها بدید میآورد، که برای آنها موجب فنانی است بمعنای شکوفایی هممنیروها و استمداد های فردی" (ج ۴، ص ۴۴۷).

از این دیدگاه مارکس وانگلس جامعه کمونیستی هرچیزی را که مستقل وجد از انسان بصورت نیروی بیگانه شده از انسان است، محذوف میسازد. تنها انسان "جامع و دارای کلیت" می تواند نتایج تکامل فرهنگ انسانی را در مناسبات بین خود منتها فراگیرد و بکاربرد، بلکه کاملاً از خود کند. با تبدیل کار به خوشکاری کمونیستی میتوان از نابودی کار سخن راند. انقلاب کمونیستی

که تقدیم کار جامعه طبقاتی را از میان میبرد، در آخرین تحلیل تاگزیر موسسات سیاسی را، که از این تقسیم کار طبقاتی ناشی شده، از میان بر میدارد و تقابل و تضاد بین "تکالیف انسانی" و "منافع انسانی" را راضع میکند و در نتیجه تضاد بین "کار" و "لذت" را نیز از میان میبرد. زیرا خودکوشی و خوشکاری در این جامعه هم تکلیف اوست، هم غمخست اوست، هم کار و هم لذت اوست.

انقلاب کمونیستی یک عصیان انتقام جویانه نیست، بلکه یک دگرسازی خلاق جامعه است و معنای عالی این دگرسازی در آنست که انسان خود را به شخصیت خلاق تاریخ بدل میسازد. پرولتاریا میتواند انقلاب را آغاز کند، زیرا در تضاد کامل با همه طبقات قرار داد ولی لازمه رونق و انقلابی فائق آمدن بر ناخوشیستی، نیل به سطح بسیار عالی نیروهای مولده است، زیرا در شرایط بصورت، باید مبارزه برای اشیا مورد ضرورت از نو آغاز کرد، یعنی تمام فرومایگی های کهن را از نو احیا نمود. سرشت این انقلاب در آنست که طبقة و ازگون کننده جامعه کهن، و تنها در این انقلاب است نمیتواند از خود باره فرومایگیهای کهن را برافکند و برای ایجاد جامعه نویسن قاد رو قابل گردد (۱).

مارکس و هرزمنون انگلس در این توصیف از انقلاب کمونیستی و جامعه نو، علاوه بر نکات جانبی دیگر، متذکر میشوند که این جامعه به سطح عالی رشد نیروهای مولده نیازمند است و اینکه در دوره این انقلاب باید انسان نوید بداید تا جامعه نو را بسازد. از حکم اول کاتوتسکی و دیگران سحسی میگردد بسود مطلق کردن رشد عالی قوای مولده بعنوان شرط ضرورت انقلاب سو استفاده کنند. لنین که نظریه "انقلاب در حلقه ضعیف سیستم سرمایه داری جهانی" را مطرح کرد، در همین حال تصریح میکرد که نیل به سطح پاینده کار، بالا ترا نیاز دارد و در نظام سرمایه داری، شرط پیروزی نظام نوین سوسیالیستی است. البته یک انسان نوین که به مرحله خودکوشی برسد، کاملاً قادر است با تکالیف نیروهای مولده ای دارای سطح عالی رشد، در نبرد بفرنج بهره وری کار بر نظام کهن پیروز شود. بدینسان تحلیل اجتماعی و تحلیل اقتصادی هر دو صیقل یافته میرسد و به پرسشهای بسیار پیچیده ای پاسخ میدهد و رابطه دیاکتیک با پیروزی انسان و رشد نیروهای مولده و بازده کار را روشن میسازد.

اندیشه های یاد شده از مارکس وانگلس که در مقطع مسائلی مانند فرد، نوع، ناتوانی و ناخوشیستی و خوشکاری، که موضوع مهم چگونگی وارستگی بشر را طرح و حل میکند، در همین حال نمودار دیگری است از آزمایش و پیوند روند های کوچک و بزرگ اجتماعی، همین و ذهن، رابطه فرد و کل در تاریخ انسان، رابطه روانشناسی، اتیک، جامعه شناسی و اقتصاد. این مسائل ناچاره بد ما را از تاریخ انسان و مکانیسم بفرنج درونی آن فنی تر میکند و "رازهای" این تاریخ را که غالباً موجب سرگجه گاه "گمراهانه" برخی جامعه شناسان فیبرمارکسیست میشود، روشن میگرداند.

۱. ط.

۱ - خواستاران اطلاع بیشتر از مطالب ایدئولوژی آلمانی "مراجعه فرمایند به تلخیص اینجانب از این کتاب در مجله "پیکار" (دوره دوم).